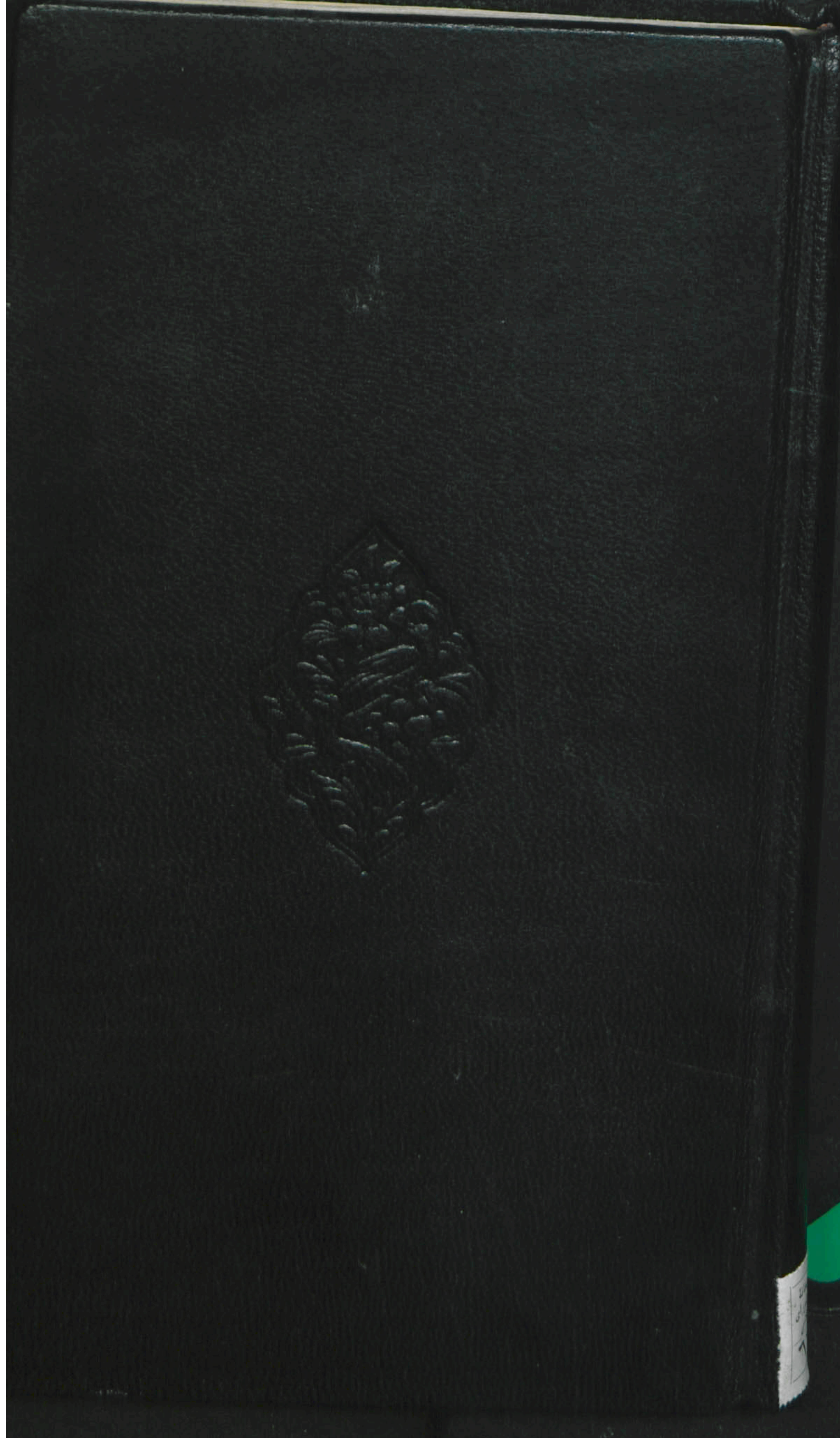




۱۸۶



این از مال حاجی مصطفی

این از مال باقر ولد حاجی مصطفی

این از مال الحسینی

٦٦٧٠
٧٨٤٧٤

این

این از مال

کتب از مال عبد الاحد ولد
مرحوم ملا محمد ... مرحوم
حاجی مصطفی
... ساکن ...

بسم الله الرحمن الرحیم

ثنا با همه ایزد پاک را که از باده طارم تاک را که خورشید را صورت جام او ست
شراب شفق در خم شام از وست تحفه حمد بیحد حکیمی را سزد که حریفان پیر و او زندان
پسر و یار را بذوق نشاه ساغر وحدت و شوق کیفیت حرجی موفقت در بزمگاه
عشرت مستان روز الست و باده نوشان بادست و سقاهم ربهم شرابا طهورا
شراب محبت گشاینده و هدیه شکر بیحد مصوری را زیبد که عاشقان لاابالی و مشعوفان
خیالی را بجذبه شوق جلوه جمال محبوب و کشش ذوق لذت وصال مطلوب در جلوه گاه
خلوت دلبران پری صورت و مهوشان حور سیرت حور مقصورات فی الخیام
شربت وصلت چشانیده و صلوات نامیات و تحیات زاکیات بر طینت
بجهت ازاله وسواس خبیث و نکایت حدث آلوده گان شهوت در
کرمابه آسایش وان کنتم جنبا فاطهروا امر ساخته و بواسطه علاج
المزاج گرفتاران علت ادویه صحت و فیه شفاء للناس مهیا گردانیده اعنی
پیمبر حبیب حضرت حق و طبیب جرم گناه محمد عربی لا اله الا الله و بر آل جمیع آن
آن سرور مرسلین که غبار کوی ایشان سرمه چشم جهان بین و جاروب آستان

آشیانشان گیسوی حور العین است بتخصیص ساقی روز محشر از شراب حوض کوثر
امیر المؤمنین حیدر علی و علیهم صلوات الله الملک الاکبر اما بعد بر ضمیر منیر خورشید
تنویر آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند مخفی نخواهد بود که چون اشاره لازم
الاطاعه یکی از عزت آرایان بزم قابلیت و عیش پیرایان انجمن اهلیت
شرف صدور یافت که این بنده کثیر القصور عجاله رساله محتوی بر معارف
عوارف بزم عشرت رندان پاک بین و مجموعه منطوی بر معالم عوالم بستر
خلوت گلرخان نازنین پرداز د و ترتیب غریبی و مطالب عجیبی که هم فال
و هم تماشا باشد ترتیب داده از بطن عدم بمنصه ظهور جلوه گر سازد
بنا علیه حکم مطاع را مطیع گشته این رساله شریف را که مسمی است بتحفة المعاشرین
از کتب متعدده و رسایل متفرقه انتخاب زده عجالة الوقت بترتیب و اسلوب
با تکلفانه پرداخت و چون مطالعه آن خالی از منفعت حکمی و حکمت منفعتی
نیست قطع نظر از سفاهت حرمت این امور و قباحت بر زه گوئی مامور کاری و هرزه
نمود چنانکه گفته است ساخت یاری اگر نیک و اگر بد بود از برای عشرت
باده نوشان سرخوش و خلوت دلبران مهوش و راحت آلوده گان وسواس
شهوت و صحت گرفتاران علت رسه بزم طرح انداخت و بزم اول را که موسوم است

بزم عشرت بر یک ساغر و شش صراحی و ثانیا را که مناسب بزم خلوت بر یک جلوه
و بیست و پنج لذت و ثالث را که موسوم است بزم راحت بر یک آسایش و سه
صحبت آراسته توقع از دوستان آنکه بحکم الامور معذور عذر لنگ مؤلف را بکرم
بپذیرفته که نیک نکو نیند نکو نیند بدرها ترتیب بزم مذکور بدین دستور بزم اول
موسوم به بزم عشرت در آداب شرب مدام و آنچه مناسبت بدین مقام ساغر در اوصاف
و خواص شراب صراحی اول در بیان کیفیت شرب شراب و ترتیب مجلس باده صراحی
دوم در ذکر وصیتهای که اطبای عظام و سلاطین کرام در آداب شراب خوردن و طریق
مجلس نگاه داشتن فرموده اند صراحی سیم در بیان منافع و مضار شراب صراحی چهارم
در بیان بعض احکام لایق بهار مقام شرب مدام صراحی پنجم در ساختن اقسام شرابها
و گسیاران انواع عرقها و ترتیب دادن دربهار باکه شرابیست متعارف اهل هند
و ساختن فقاعها که بفارسی مرزوبوزه و بهندی بکنی نامند صراحی ششم در ساختن
گلشبنه که آنرا بفارسی چلکینه کوکنار گویند و آنرا که بنگالش نامند بزم دوم
مسمی به بزم خلوت در آداب مباشرت با سمن رویان سیم اندام و آنچه مناسبت
بدین مقام جلوه در معرفت اقسام و صفات زنان و بیان علامات خوبی و بدی
ایشان لذت اول در بیان آنکه بهر نوعی از زنان از چه طریق مباشرت باید کرد

بیان

و بیان بهترین و بدترین اشکال مجامعت لذت دوم در بیان آنکه چگونه با زنان
صحبت باید داشت که سرعت انزال نشود و دانستن آنکه شهوت ایشان
در هر روز از ماه در کدام عضو است و آنچه مناسب باین مراست لذت سیم
در کیفیت مباشرت و بیان اوقات و منافع و مضار آن لذت چهارم در اختیار
مجامعت با بعض و اجتناب از بعضی لذت پنجم در بیان بعض امور که تقویت
مجامعت نماید لذت ششم در ذکر وصیتهای که اطبا درین باب فرموده اند
لذت هفتم در مبهیات که قوت باه زیاده کند و مقویات که قضیب را سخت
گرداند لذت هشتم در مکبرات و مطولات که قضیب را بزرگ و دراز گرداند
لذت نهم در منعظات آلت و ملذذات مباشرت لذت دهم در ممسکات
انزال و ساختن گلکها یعنی عقد زیبق که چون آنرا در دهن گیرند امساک شود
لذت یازدهم در ادویه مفرده که تقویت باه نمایند لذت دوازدهم در ادویه مرکبه از
معاجین و مفرحات و جوارشات و اطریفلات که در تقویت باه و دفع سرعت انزال
بیشتر کنند لذت سیزدهم در حبوب و گولیها و سفوفات که در تقویت باه و دفع
سرعت انزال بی نظیر اند لذت چهاردهم در اغذیه و اشربه که مقوی باه اند لذت پانزدهم
در نقلیات و فواکه و حلویات و مربیات که در قوت باه

نفع تمام دارند لذت ششم در دهنیات که خصوصیت تمام بقوت باه و انعاظ دارند

لذت هفتم در ضمادات که در تقویت باه و انعاظ بی نظیر اند لذت هشتم در

منزلات منی زنان که موجب اطفاء حرارت شهوت ایشانست لذت هیجدهم

نوزدهم در مضیقات و مسکرات و معطرات و مسخنات و مجففات فرج لذت

بیستم در مطولات و مسودات و خضابات و مجعدات که موی را دراز و سیاه

گرداند و مجعد کند و غسولات که رنگ رو را سرخ کند و بشره را جلا دهد و بدن

را نرم سازد و عرق را خوشبو گرداند و حبوبات و سنونات که دهن را معطر

سازد و خضابات که دست و پا را رنگین کند و اینها از جملهٔ زینت و آرایش

زنان و زیادتی حسن و جمال ایشانست لذت بیست و یکم در محبلات و مسقطات حمل

و بچه و مسهلات زادن و معقمات و مدرات حیض و حابسات آن و مدرات

شیر و مصغرات پستان و سخت کردن آن لذت بیست و دوم در خواص و منافع

پان که سرخ روی بزم عشرت و خلوت هر دو از انست لذت بیست و سیم در عطریات که مقوی

دل و معطر دماغ عشرتیان و خلوتیانست لذت بیست و چهارم در محببات که عبارت

از دوست گردانیدن زنان و شیفته و فریفته کردن ایشانست لذت

بیست و پنجم در ذکر بعض فواید غریبه و منافع عجیبه از هر باب بزم سیم

موسوم ببزم راحت در ذکر فواید حمام و علاج بعض اسقام والحمد [illegible]

باتمام اساس در بیان حمام و فواید آن صحبت اول در قوی گردانیدن

قوت باه و سبب نقصان آن صحبت دوم در علاج بعض امراض و اسقام

صحبت سیم در خواص منافع چوب چینی و طریق خوردن آن انجام در بیان

بعض امور کلیه که دانستن آن حافظ صحت و رافع مرض را از جمله واجبات

بزم اول موسوم ببزم عشرت و آن آراسته است بر یک ساغر و شش

صراحی ساغر در اوصاف و خواص شراب و در صفت آن همین بس که

گفته اند نظم چیست دانی بادهٔ گلگون مصفی جوهری حسن را پروردگاری

عشق را پیغمبری مثلا رنگ او صورتگر از و بوی او معنی نواز مثلا در حقیقت

مؤمنی و در شریعت کافری مثلا شوق کوثر سوده اند و خواب را احل کرده اند

پیکر روح است بشر روح را گر پیکری مثلا تا بود اندر صراحی ماه جا بخشیست بالم

پرور کرد دار آید برون از ساغری مثلا داشت که به چند شراب حسب

الشرع شریف حرامست و دلایل نجاستش تمام و اجتناب از آن واجب

اللازام بیت باده را حرمت بسیار بدار ای ساقی زانکه در مذهب

ما حرمت او بسیار است اما چون عادت حکما بران جاریست که شرح کیفیت

آن می نماید و طبیعت اکثر مردم را احکام طبیعت کم کاهی بران رغبت مینمایند
بنابرین جرعهٔ از زلال منفعت و دُرد مضرّت آن در پیمانهٔ بیان میریزد و از آثار
کیفیت آن اسباب صحتی بر میانگیزد بیت عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی
نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند پوشیده نماند که بهترین شراب شراب
انگور است و آن بانواع متکثر و الوان مختلفه می باشد و صافی و خوش طعم و خوش
بوی و خوش رنگ و معتدل القوام زیرا که بواسطهٔ صفا طبیعت بآن رغبت
نماید و بواسطهٔ طعم ذایقه لذت یابد و بواسطهٔ بوی خوش دماغ قوت گیرد و بو
خوش رنگی دیده روشنی پذیرد چنانکه شیخ اوحدی میفرماید رباعی از صفای
می و لطافت جام در هم آمیخت رنگ جام و مدام همه جامست و نیست گویی می
یا مدامست و نیست گویی جام و بواسطهٔ اعتدال قوام خونی که ازوی حاصل گردد
خالی باشد از افراط کثافت و تفریط رقت که خیر الامور اوسطها و بهترین علامتی
مر بهترین شراب را آنست که اگر اندکی ازان در ظرفی بگذارند بعد چند مدت آن دراز
گشته فاسد نگردد زیرا که از کمال صفا و بیغشی قریب بجوهر بسیطی باشد که از آسیب
تغیّر و فساد بری و عری است و بقدر قلت مقدار و کثرت مدت درجات جودت
آن معلوم گردد و شراب رقیق لطیف تر است از شراب غلیظ بس سریع

السکر باشد و زود هشیاری آرد زیرا که بواسطهٔ لطافت زود طبیعت در وی
تصرف نماید و بسرعت تحلیل یابد بنابرین مدت خمارش کم باشد و شراب
غلیظ برعکس است یعنی دیر مست کند و دیر هشیار سازد و خمارش صعب
باشد امّا موجب فربهی و قوت گردد بواسطهٔ متانت و غلظت خونی که
ازوی حاصل شود لیکن از سن کهولت نتوان بود و لایق بشرب جوانان
و ایام جوانی آنست که شراب سفید را با آب بسیار بیامیزند و بعد از دو ساعت
چنانکه مذهب شیخ علیه الرحمه یا بعد از شش ساعت چنانکه مذهب [illegible]
علیه الرحمه اختیار نماید زیرا که سفیدی دلالت بر قلت حرارت میکند
و امتزاج حرارت می شکند و طول مدت بکمال امتزاج می دهد و کثرت آب
از ابه برودت مایل میگرداند تا بدین سبب تعدیل مزاج جوانان نماید که ان
کأس الابرار یشربون من کأس کان مزاجها کافورا و مناسب مزاج پیران آنست که
شراب زرد را باندک آبی ممزوج سازند زیرا که زردی دلالت بر قوت حرارت
رطوبت میکند و امتزاج رطوبة میافزاید پس این حرارت و رطوبت حرارت
غریزی را که در بدن پیران ضعیف شده قوت می دهد که و یسقون فیها
کأسا کان مزاجها زنجبیلا و قلت آب بنا بر آنست که در مزاج پیران

غریزیه بسیار است و شراب سرخ بواسطهٔ غلظت و قلت یبوست علت
کثرت غذا و باعث فربهی اعضا گردد چون در مزاج پیران برودت و یبوست
مستولیست و اعضا از اخلاط صالحه خالی و حرارت و رطوبت غریزی کم قوت
و اخلاط فاضله در غایت کثرت هر آینه کمال احتیاج بشرب شراب دارند پس
لایق بحال ایشان نیست که آنقدر که توانند بیاشامند **مثنوی** بیا ساقی
آخر بیا شاد زی * دمی بیغمی بهتر از عالمی * بیا تا قدحهای پر می کشیم * لبالب
کنیم و پیاپی کشیم * و چون صبیان از حرارت غریزی قویست و رطوبت کثیر
و اعضا ضعیف ازین جهت احتمال حرارت و رطوبت شراب نتوانند نمود
پس ایشان را ازین امر منع باید فرمود تا از مضرت آن متضرر نشوند با آنکه منفعت
او احتیاجی ندارند **بیت** بناله دست میالای کان همه خونست * که قطره
قطره چکیده است از دل انگور * و سن صبی از مبداء طفولیت تا آخر مرتبه
سن مراهق که آن حد بلاغت است و بعضی گفته اند تا آخر مرتبه سن نمو که آن
قریب بسی سالگیست اما عرف عام موافق قول اولست و ملایم طبیعت
جوانان آنست که مرتبهٔ اعتدال رعایت نمایند و بجانب افراط و تفریط میل
ننمایند چه هر چند بنا بر قوت اعضا و دماغ تاب کثرت آن آرند اما بنا بر

کمال

کمال حرارت غریزی حاجت بکثرت ندارند **نظم** چندان بنوش می که
چو گل برخ رونشوی * چندان مخور که مست شوی و فروشوی * چندان بخور که
بار شناس سبو ز جام * چندان مخور که در سر جام و سبو شوی * **مراد او در**
در بیان کیفیت شرب شراب و ترتیب مجلس باده ناب سزاوار آنست که بعد از
انهضام غذا و شستن اندام و اعضا و پوشیدن لباسهای فاخر و استعمال
خوشبوئیهای وافر بر آیین حکمای کرام شروع نمایند در شرب مدام بموافقت
یاران صادق ظریف و دوستان موافق لطیف در مجلس رفیع بنای
بلند هوای وسیع فضای دلگشای فرح فزا و قریب بآب روان و طرف
بر سبزه و ریحان معاشر حریفان خوش تکلم شیرین زبان و مقارن ندیمان
درست ادای فصیح بیان و سازهای با نوای پر صدا و نواهای روح پرور
دلکشا مثل نوای نای و زمزمهٔ عود و صدای قانون و نالهٔ رود و مغنیان
نغمه سرای خوش آواز و خوانندگان زیبا صورت نغمه پرداز و محبوبان
شیرین حرکات نار پستان و خوش لبان پر کرشمهٔ باریک میان و ساقیان
سهی قامت سیمین ساق و نظر یاران سلیم طبع درست مذاق و مجلس
را از جمیع کدورات و مکروهات پاک دارد و با انبساط بساطهای رنگین

و فرشهای زیبای خاطرنشین بیارایند و به بخار بخورات روح پرور و روایح
عبیرات عبیراثر دماغ مجلس و مجلسیان را معطر سازند و اسباب اندوه و غم
و موجبات قبض خاطر و الم از بیخ و بنیاد براندازند **نظم** بیا تا گل برافشانیم
و می در ساغر اندازیم ٭ فلک را سقف بشکافیم و طرح نو دراندازیم ٭ اگر غم
لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد ٭ من و ساقی بهم سازیم و بنیادش
براندازیم ٭ و چون مجلس مستان که از یکتایکی دو رو یکتایکی مشهورست چنانکه
گفته اند **بیت** یکتائی مجلس میخوارگان مجوی ٭ یاران همه پیاله بهم خویش
میشوند خالی از کیفیتی نیست اولی آنست که باین طرح و آیین با

و براینکه مقصود از اجتماع این امور آنست که شراب جمیع آلات نفسانی
و قوای شهوانی را بحرکت درآرد و متوجه مطلوب خود میگرداند پس اگر
هر قوتی مطلوب خود را نیابد و بکمال منظر خود را ادراک ننماید هر آینه از
هم خاطر منقبض و درهم گردد و دل اندوهگین و دژم شود پس طبیعت
اقبالی چنانکه باید بجانب شراب ننماید و تفرقه در وی چنانکه شاید از وی نیاید
بلکه بواسطه عدم تصرف طبیعت در وی بعضی اوقات فاسد شود و افساد
اخلاط صالحه نماید پس نفع شراب درین وقت کم گردد و مضرت وی بسیار
کما فی قوله تعالی و اثمهما اکبر من نفعهما و تا هنگامی که شراب نشاط انگیز باشد
و فرح فزا و رخساره گل رنگ و خوش سیما و فهم تیز و طبع مستقیم و حرکات
بسیط و ذهن سلیم و جلد اعضا نرم و متحرد و ثقل کم و خفت زاید از افراط
نباید اندیشید و ساغر بدوستکامی باید کشید و چون خمیازه پیدا شود و خواب
غلبه کند و طبیعت بهم برآید و اعضا در حرکت کاهلی نماید ترک لازم باشد
و فاضلترین تدبیر درین وقت قی است و شراب در پیاله خرد خوردن
اولیست از بزرگ زیراکه فعل معده در قلیل قویتر باشد و مناسب
آنست که تا جرعه اول هضم نشود شروع در جرعه دیگر ننمایند تا موجب

ادخال نکرده و آشامیدن شراب در اثنای طعام و بعد از طعام و جماع و حمام
و بر معده خالی و ناشتا و بعد از شرب مسهل و خوردن فواکه حکم آب دارد
پس از آن اجتناب باید نمود اما بعضی که شراب معتاد شده اگر بعد از
طعام بجهت معونت انهضام جرعه بیاشامند از آیین حکمت دور نمی نماید

مراد دوم در ذکر وصیتها که اطبای عظام و سلاطین کرام در آداب شراب
خوردن و طریق مجلس نگاه داشتن فرموده اند بباید دانست
که چون در مجلس شراب شود می باید که نزدیک افضل ابنای جنس خود نشیند
و از آنکه در پهلوی کسی نشیند که بسفاهت موسوم بود احتراز کند و حکایات
ظریف و اشعار لطیف که مناسب وقت و حال باشد مجلس خوش دارد
و از ترش رویی و قبض تجنب نماید و اگر از جماعت بسیار یار تبعت کمتر باشد
به استماع مشغول شود و اگر مطرب بود در حکایات خوض نکند و باید که سخن
برندیم قطع ننماید و در همه احوال اقبال بر مهتر اهل مجلس کند و استماع سخن
او را باشد بی آنکه بدیگران بی التفاتی کند و باید که بهیچ حال چندان مقام
نکند که مست گردد که در دین و دنیا هیچ چیز با مضرت تر از مستی نبود چنانکه
هیچ فضیلت و شرف زیاده تر از خردمندی و هشیاری نباشد پس اگر تنگ

از

شراب بود اندک خورد یا بچیزی چون آب یا گلاب ممزوج کند تا از مجلس
سبکتر برخیزد و اگر بیشتر از آنکه بمقام احتیاط است حریفان مست شوند جهد
کند تا از میان ایشان بیرون آید یا حیلت آن کند که مست شود و از میان جماعت
بیرون شود و در حدیث مستان خوض نکند و بتوسط ایشان مشغول
نشود مگر که بخصومت انجامد آنگاه ایشان را از یکدیگر باز دارد و اگر شراب
خوردن قادر بود التماس زیادت بر آنچه دور میگردد نکند و اصحاب را
در آن تکلیف نکند و اگر یکی از ندما از شراب خوردن عاجز شود برو عنفت
نکند و اگر غثیان غلبه کند در میان مجلس از امر مدافعت کند بر وجهی که اصحاب
وقوف نیابند و در حال بیرون آید و چون فرو کنند مجلس معاودت ننماید
و میوه و ریحان از پیش یاران برندارد و نقل بسیار نخورد و هر یکی از
حریفان را بچیزی که لایق او بود مخصوص گرداند و باید که تا تواند سبب انس
و سلوت و نشاط اهل مجلس شود چه این معنی مستدعی قلت وقع بود و از
مجلس بسیار برخیزد و اگر صاحب جمالی حاضر بود در وی بسیار نظر نکند و اگر هم
با او گستاخ باشد و با او سخن بسیار نیز نگوید و از ارباب ملاهی التماس لحن که
طبع او بدان مایل بود نکند و چون بجایی برسد که داند برخیزد جهد کند تا بهنگام

معهود خود شود و اگر نتواند بموضعی شود که از مجلس دور بود و انجا بخسبد و تا تواند
در مجلس ملوک یا کسانی که اکفا او نباشند و یا کسانی که با ایشان مباسطت نیفتاده
باشد حاضر نشود و اگر ضرورت افتد زود بیرون اید و البته بمجلس سفها نرود
و اگر وقتی از مستی خایف شود و ندما اقتراح اقامت کنند شاید که بتسارع یا بحیلتی
دیگر از مجلس بیرون اید اینست انچه خواجه علیه الرحمه از اداب در کتاب اخلاق
ناصری وصیت کرده و هر چند این نوع از حد حصر متجاوز باشد و بحسب اوضاع و اوقات
مختلف شود اما بر عاقل فاضل که قوانین و اصول و افعال جمیله ضبط کرده باشد
رعایت شرایط و دقایق هر کاری بجای خویش بوقت خویش دشوار نشود
و از کلیات استنباط جزئیات کردن بر او آسان نماید و خود حاکم عدالت در این
باب و الله اعلم و احکم بالصواب و محکیست یکی از سلاطین عظام یکی از اولاد
کرام خود در باب خوردن شراب و اداب ان وصیت نموده که ای عزیز نتوانم
گفتن که شراب مخور زیرا که خسران دنیا و اخرتست و نتوانم گفت که مخور چرا که
جوانان بقول کسی از فعل جوانی برنگردند مرا نیز بسیار گفتند و نشنیدم تا بعد از
پنجاه سال ایزد تعالی توفیق توبه ارزانی داشت اما اگر نخوری نشود بر دو جهانی
یابی و خوشنودی ایزد تعالی و از ملامت خلقان و سیرت جاهلان رسته باشی

لیکن

لیکن جوانی و دانم که رفیقان بد نگذارند که نخوری و از نیست که گفته اند الوحدة خیر من
جلیس السوء پس اگر خوری باری دل بر توبه دار و از ایزد تعالی توفیق توبه همی خواه
و بر کردار خویش نادم و پشیمان باش تا توفیق یاوری کند و سعادت
توبه و بازگشت این فعل شنیع که ام الخبائثش خوانند ترا حاصل شود
پس بهر حال اگر شراب خوری باید که بدانی که چون باید خوردن از انکه اگر شراب
ندانی خوردن زهر است و اگر بدانی خوردن پازهر و فی الحقیقه همه ماکولات
و مشروبات که خوری اگر در ان اسراف کنی زهر گردد چنانکه گفته اند **بیت** که پازهر هم
زهر است گاو زون شود ∴ و ز اندازه خویش برون شود ∴ پس چون شراب
خورده باشی باید که نان نخوری تا سه بار تشنه نشوی و اب با فقاع نخوری پس اگر
تشنه نگردی مقدار سه ساعت از زمان خوردن توقف کنی از انکه معده که درست
و قوی باشد اگر چه باسراف طعام خورد بهشت ساعت هضم کند بر سه ساعت بر اند
و بر ساعت دیگر قوت طعام بستاند و بجگر رساند تا جگر قسمت کند بر اعضا از اکر
فام اوست و بساعت دیگر آن ثفل را که بماند برده فرستد هشتم ساعت
که در سه ساعت طعام پخته باشد و چهار طبع تو از طعام نصیب خویش برده باشند
انگاه شراب خور تا هم از شراب بهره ور باشی و هم از طعام اما اغاز شراب خوردن

نماز دیگر کن تا چون مست شوی شب درآمده باشد و مردمان مستی تو نبینند و در مستی
نقل و نخود بسیار مکن که نامحمود بود و بدترست و بباغ شراب مخور و مستی در خانه کن
که سایهٔ سقف خانه پوشیده‌تر از سایهٔ درخت بود از آنکه مرد در چهار دیوار
خانهٔ خویش چون پادشاهی بود در ملک خویش و اندر دشت مرد چون مرد غریب
اندر غریبی و اگرچه منعم و محتشم غریب بود بیچاره باشد که دست غریبان تا کجا رسد
و بیشتر از شراب چنان پرهیز که هنوز جای قدح شراب را جای بود و پرهیز کن
از لقمهٔ سیری و قدح مستی که سیری و مستی نه همه وقت طعام و شراب بود بلکه سیری
در لقمهٔ بازپسین بود چنانکه مستی در قدح بازپسین پس لقمهٔ پسین طعام
و قدح بازپسین شراب کمتر خور تا از فزونی و مضرت هر دو ایمن باشی و جهد کن
تا بهیچ وقت مست نباشی که ثمرهٔ شراب خوارگان دو چیزست یا بیماری یا دیوانگی
چه خوارهٔ دایم مست بود یا مخمور چون مست بود از جملهٔ دیوانگان بود و چون مخمور
بود از جملهٔ بیماران که خمار نوعیست از جملهٔ بیماری پس چرا مولع باید بودن بکاری
که ثمرهٔ آن دیوانگی بود یا بیماری و من دانم که بدین سخن تو دست از شراب باز
نداری و سخن من نشنوی باری تا بتوانی صبوحی عادت مکن و اگر اتفاق صبوحی
کنی باوقات کن که خردمندان صبوحی نامحمود داشته‌اند و نخست شومی

نخست شومی

صبوحی آنست که نماز از تو فوت شود و دیگر هنوز بخار دوشین از دماغ
نشده که بخار امروزین باوی یار شود و ثمرهٔ آن جز مالیخولیا نباشد و چون فساد
معده بیش از یکی بود و دیگر بوقت که خلق خفته باشند تو بیدار باشی و چون
خلق بیدار شوند تو خفته باشی و چون همه روزه بخسبی همه شب بر آسته بیدار
پس روز دیگر همه اعضای تو خسته و رنجور باشد از رنج شراب و رنج بیخوابی
و کم صبوحی بود که در وی عربده نشود یا محالی کرده نیاید که از آن پشیمانی خرد و چه
خوش گفته‌اند بیت
می که بدنام کند مرد خرد را غلط است ** بلکه می میشود
از مردم نادان بدنام ** یا خود چنین واجب کرده نشود اما اگر باوقات گاهی
صبوحی کنی بعذری واضح روا بود ولیکن بعادت نباید کردن که عادتی
نامحمودست و اگرچه بشراب مولع باشی عادت کن که اندر شب آدینه نخوری
هرچند شب آدینه و شب شنبه هر دو شب شراب خوردن چه راست بیت
گویند مخور می که شب جمعه غم آرد ** این هیچ تعلق بشب جمعه ندارد
اما شب آدینه را حرمتیست بسیار و نیز با آنکه یک شب آدینه که شراب
نخوری یکهفته شراب خوردن بر دل خلق خوش گردانی و دعای و عرف
تو نیز که در یکهفته از بخار آن ممتلی شده خالی شوند و اسایش یابند و جسم

و روح و نفس و عقل تو نیز بیاسایند که بهم صحبت تن بود و بهم آرامش روح

کوتاهی سخن قفل غم بر در عشرتکده ما زد یا رب که شب جمعه بحرکت رمضان بشنید

مراد سیم در بیان منافع شراب و آن یا نسبت بنفس است

یا نسبت بروح اما منافعی که شراب را نسبت بروح است هیچ یک از ادویه

و اغذیه مفرده و مرکبه با آن برابری نتوانند نمود بنا بر این فضلای اطبا و عرفا و

حکما اعتراف نموده اند که ما تا در نیافتیم بر ساحتی چیزی که در منافع برابر

با شراب مقاومت تواند نمود و از جمله منافع نفیسه او تولید فرح و مسرت و بسط

نفس و تقویت و فسحت امل و شجاعت و ازاله فکر فاسد و زوالت و افاده

جود و سخاوت و حدت فهم و فطانت و افزونی عقل و فراست و اما منافع

بدنی او اگر چه ممکن است که باستعمال بعضی از معاجین و مرکبات حاصل گردد

اما بغایه دشوار است و از جمله منافع بدنیه سرخی رنگ بشره و نضارت و

و تقویت حرارت و قوت دل و جگر و تیزی زبان و بصر و روانی دست

و پا و تحریک آلات و قوی و خفت اعضا و اندام و ازاله آلام و استعمال و انضاج

و ازلاق فضول و رطوبات و تفتیح و توسیع مجاری و مسامات و تجوید

هضم و تلطیف سودا و تکثیر ارواح و تقویت اجساد و تنمیه خون و تعدیل

صفوا

صفوا و انضاج بلغم و تقطیع سودا پوشیده نماند که جمیع این منافع وقتی مرتب

میشود بر شرب مدام که شرب مدام نباشد چه ادامت و مداومت آن

سبب بلادت ذهن و ضعف قوا و موجب استرخای عصب و سستی اعضا

و باعث تمدد و رعشه و تشنج و سکته گردد و بسیار بوده است که مستان لیوا

ادمان در علت سکته و آفت موت فجاه افتاده اند و دماغی که در غایت قوة باشد

از کیفیت شراب بسرعت متاثر نشود پس مراتب قوة و ضعف دماغ بسرعت

مستی و عدم آن معلوم گردد و شک نیست که مزاج شراب غیر ممزوج گرم است

دجار — در درجه سیوم و خشک در درجه دوم پس در مزاج جوانان خون را بسوزد و دماغ

را فاسد گرداند اما پیران را سودمند بود و مزاج شرابی که شش ماهه نشده باشد

گرم و تر است در درجه دوم و کثرت آن مایه تحریک اسهال کبدی سبب و نفخ

فضول معده و مستریی و دریا باعث حدوث مرضهای بد شود خصوصا صاحب سرسام

و سکته و قولنج و رعشه اما اگر در ماهی دو نوبت آنقدر بیاشامند که مدهوش

در این شد — گردند تا دماغ و قوای بدنی که همیشه کارگزاری اند زمانی استراحت نمایند از رعایت

قوانین حکمت دور نمی نماید نظم بیا ساقی آن آفت عقل و هوش را

بیا ساقی آن لعبت لعل پوش را بمن ده که بیهوشیم آرزوست

به بکران هم آغوشیم از دوستها و بباید دانست که در هوای بارد و بلاد بارده
کثرت شرب را چندان مضرتی نیست مداومت مدام را زیاده آفتی نه

بیت: فصل دی برفروز آتش می / که امان بایدت ز آفت دی

طراز چهارم در بیان بعضی احکام لایق به مقام شرب مدام

مخفی نماند که تا ممکن باشد در اثنای شرب میل به تنقل نباید نمود و از اکثار
آن اجتناب باید فرمود زیرا که نقل نسبت به شراب کثیف است و اجتماع لطیف
و کثیف در مزاج مایه فساد گردد ولیکن مزاجهای گرم در بعضی اوقات با وجود
و انار مز خوش و سیب و به و قرص لیمو و ترنج مشتغل گردد و گاه باشد که از شدت
حرارت به قرص کافور احتیاج افتد و مزاجهای سرد بکوارش معتدل و سیب
و به گلقند و پسته منفعت بینند و مزاج رطوبت ناک از نخود بریان و زیتون
مربی به نمک و پسته و بادام شور فایده گیرد و مزاج خشک از انار شیرین و شفتالو و
و آلوی بخارا و کردوی مربی انتفاع پذیرد و از تنقلاتی که شارب را دیر مست کند مبطئات سکر
بادام است خصوصاً تلخ و مغز تخم خربزه و خیار و کشنیز زرد آلو و ادرو و کنار
که او را بهندی بر گویند و شریف و مالقی گفته اند اگر دو درم برگ لسان
الحمل یا تخم او بکوبند و پیش از شراب بخورند دیر مست شوند و بعضی گفته

اند اگر

اند اگر شش برغاله پیش از طعام بخورد هرچند شرب نماید مست نشود
و ابن سمحون گفته که اگر افسنتین رومی پیش از شراب بخورند دیر مست شوند
و فلاح نبطی و مالقی گفته اند اگر کسی یک برگ از درخت غار قطع نماید و چنان
نکند که بر زمین افتد از او پس گوش نهد هر قدر شراب که خورد مست نشود
و حکمای مصر و ابن هیثم بر آنند که اگر پاره عصیر عنب الثعلب پیش از شراب
شرب نمایند دیر مست شوند و اسکندر و مالقی گویند اگر لحم کبک ها
بریان کنند و پیش از شراب بخورند همین کار کنند و بعضی گفته اند که اگر
شراب در پیاله طلا یا نقره بیاشامند دیر مست شوند مسرعات سکر و از تنقلاتی
که زود مستی آورد عود هندی است و شیلم و برگ شاهدانه و زعفران و تخم کرویا
و شوکران و بزر البنج و افیون و جوز بوا خواه بدان تنقل نمایند و خواه
در شراب تنقیع فرمایند و همچنین است بزباز و ابن ماسویه و ابن زهر و مالقی
گفته اند اگر عصر اشهب با روغن بادام در سر حالت مادر شراب زیر ندیا بخور
نماید زود مستی آورد و این واقعه شریف بر آنند که اگر لحم کشوث
در شراب خیسانند همین عمل کند و مالقی و غافقی و صاحب تذکره گفته
اند اگر بیخ لسان الثور در شراب خیسانند مستی و فرح بیفزاید و همچنین حکم

دارد و در حق آن دیسقوریدوس و رازی و غافقی بر آنند که اگر نیم درهم تخم کرم
در شراب خیسانند زود مست کند و جالینوس و دیسقوریدوس و ابن
ماسویه گفته اند اگر تنقل به کُندر نمایند که عبارت از دو مای حاجت زود
مست آورد و مالقی گوید اگر بنار چیل تنقل نمایند مستی قوی آورد و ابن سینا
گفته اگر غالیه در شراب حل نمایند همین عمل کند و ابن جریح و ابن ماسویه
بر آنند که اگر حب النیل در شراب بخیسانند بغایت مستی قوی گردد و حکمای
فرس و ماوخواص گفته اند که اگر از پیاله نقره شراب آشامند زود مست شوند
و حکمای چین گفته که اگر شکر با شراب آشامند زود مست شوند و جالینوس
گفته که اگر بیخ دانه کاکنج بخورند سرعت و قوت مستی آورد و دیگر گفته که نعل
بزر البنج و تخم بهر و ج و شوکران و افیون و حب النیل در این امراض
همه افزونست مزیلات رائحه شراب از جمله تنقلاتی که رایحه
شراب از دهن ببرد تخم کشنیز بریان کرده است و دارچینی و زیره کرمانی
و بزباز و زرنباد اما برگ تنبول بجهت این امراض همه بهتر است دافعات خمار
و از جمله ادویه که دفع خمار کنند زعفرانست و ارو و انار ترش و لیمو و نارنج
و افسنتین و ریباس و غوره و ابن ماسویه و سراپیون و غافقی گفته اند اگر در پیاله

ذهب

ذهب یا پیاله که از نقره و فلعی ممزوج ساخته باشند یا پیاله که از اسرب
ساخته باشند شراب آشامند خمار نیاورد و شریف گفته که اگر رب آس
پیش از شراب قدری بیاشامند مانع خمار گردد و همین حال دارد اگر
برادهٔ آس یا معجون آس تنقل نمایند از قول خواص و ابوریحان و کمر
قندی و از تمیمی و مالقی منقولست که اگر خبث الحدید بر سنگ کارد سایند
و بخورند دافع خمار صعب گردد ممرجات بباید دانست که بهترین
چیزی که شراب ممزوج سازند آبست بنا بر رقت قوام و کثرت لطافت
و سرعت نفوذ و اگر بعرق گاو زبان ممزوج سازند تفریح و مسرت زیاده
گردد اما حس یابر عت اورد و اگر بگلاب بیامیزند تقویت دل و معده دهد
و اگر بعرق بید مشک مخلوط سازند دفع حرارت نماید و ضعف دل را سود
دارد و فرح زیاده سازد مراد ازین رساله اقسام شرابها و نشیدن انواع
عرقها و ترتیب دادن در مدها که شرابیست
متعارف اهل هند و ساختن فقاعها که بفارسی
مزر و بوره و بهندی بکنی نامند بدانکه از جمیع
شرابها شراب انگوری موافقتر و مضرتهای آن کمتر و منفعتهایش بیشتر است و انگور

هر چند رسیده و شیرین باشد قوی‌تر و بهتر و انگور را باید که آب رود خورده باشد تا
کاربرد و هرگاه عصیر اندر خم کنند آب انگور بشبلند و در خم کنند و لسان الثور در
خرقه بسته در او افکنند بگذارند که بجوشد و هرگاه که بگل سرخ خواهند بارها آب
از و برآرند و خرقه که خوشبو کنند لسان الثور در وی بگذارند که نشاط انگیزاند
و سودمند خاصه مردم سودائی را و اگر برگ مورد نخست در زیر خم دود کنند
پس عصیر اندر خم کنند خوشبوتر آید و اگر حب الآس که مورد دانه باشد نیم
کوفته دو من در صد من عصیر در افکنند تا اندر وی بجوشد کسی را که اسهال کهنه
باشد سود دارد و مقوی معده باشد و هرگاه که اندر قرابه خواهند کرد نخست در قرابه
پاره گلاب اندازند و بگردانند تا همه قرابه برسد و سر قرابه محکم کنند و بدارند تا آنکه گلاب
در وی خشک شود پس شراب اندر وی کنند و سر قرابه بگل محکم بگیرند خوشبوتر
و نافع‌تر بود و من ذخیره **ساختن شراب انگور** بستانند انگور رسیده و در خم
اندازند و بعضی دانه کرده می‌اندازند و بعضی با خوشه و آنچه با خوشه است گویا
بهتر است چون در جوشش آید مالش دهند و آنچه با خوشه و دانه نبود عفص
باشد و آنچه از آب صافی انگور بود شیرین باشد و دیر بماند و بعد از آن هر صبح
و شام بچوب حرکت میدهند و بعد از چهل روز بپالاید و در قرابه کرده نگاه

دارد

دارد و باید که در خم پیه بمالند و بعضی موم را با پیه میمالند و در شرابخانه باید که روز و شب
چراغ می‌افروخته باشد شراب مویز مویز کوفته یکمن آب گرم چهار من در خم کنند
و چون بجوشش آید بمالند و چون چهل روز بگذرد صاف نمایند و چاشنی او شکر
یا عسل یا قند کنند فایده او آنست که معده را قوت دهد و شکم ببندد و غذا
بسیار دهد و خونی که از و متولد شود غلیظ و قابض و نزدیک بسودا باشد
شراب کشمش و شراب خرما و شراب توت مثل شراب مویز میسازند
شراب عسل بستانند عسل یکمن و در آن چهار من آب گرم اندازند و بگیرند
نارمشک و اندک قرنفل و پوست ترنج داخل سازند و بعد از جوشش صاف
نمایند و در قرابه کنند و بعضی در همه وقت اندک عسل صاف خام داخل میکنند
که بسیار گرم است شراب انگور د شراب شکر مثل شراب عسل میسازند
اما در رحم جا شراب عسل میکنند کلیه و مثانه را پاک سازند و حرقه بول و عسر ادرار
دفع کند مثلث آب انگور را بجوشانند و کف او بگیرند تا چهار دانگ بسوزد
و دو دانگ بماند پس فرو گیرند و بعضی ادویهای موافق به مزاج که برای شان
میسازند داخل کنند چنانچه بعضی انگبین داخل شکر و پوست ترنج و مصطکی
و گاوزبان و بادرنجبویه و قرنفل دارچینی و مثل اینها کرده در قرابه کنند

و بعضی

وبعد از چهل روز بپاشا مند منافع او نزدیک بمنافع خمر است و چون سال
ازو متولد شود و هضم غذا کنند شراب بجکانی شراب انگور بود که دران
ادویه خوشبو چون دارچینی و قرنفل و پوست ترنج و گل ترنج و بسباسه
و جوز و صندل و نارمشک و مانند اینها از هر یک ده مثقال کوفته در کیسه ده
در خم شراب اندازند و سرخم محکم کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شراب القیا
سرهنند و از [illegible] را بر ند و آنرا که خالی کنند پس مویز کوفته با قند سیاه
داخل کنند و بعد از سه روز صاف کرده بنوشند و بعضی دو مثقال نارمشک و نیم
مثقال جوز مانل درین میکنند و این مسکر و سرد است شراب [illegible] است که
سود مند است خمار را بکیرند اجاص سیاه و تمر هندی منزوع النوی از هر کدام
رطلی عناب پنجاه عدد بپزند در شش رطل آب تا انکه دو رطل بماند و صاف
ساخته بریزند بر او از آب انار میخوش رطلی و آب تفاح و آب
حماض ترنج از هر یک نصف رطل و شکر طبرزد یک رطل و طبخ نمایند با آتش
نرم تا اینکه قوام بهم رسانند و استعمال نمایند عرق مسکف پوست درخت مغیلان مکیف
که آنرا بهندی کیکر نامند ریزه ریزه کرده ده سیر گل دباوه بحر سنبل و سعد
و دارچینی از هر یک دو سیر الاچی و زرنباد از هر یک نیم سیر قرنفل و جوز

بکی

بسباسه و صندل از هر یک یک سیر ادویه را جوکوب کرده در خم کنند و بیست
سیر گور را با نصف سیر آب شربت کرده و بر سر اجزا ریخته شش روز
سربسته در جای گرم نگاهدارد و بعد از ان بطریق متعارف به نیچه عرق بکشد
عرق مهوه وان میوه هندیست مثل کشمش و درختان برابر درخت
ابنبه میباشد نخستین در خم ده من آب کنند و تخم مهوه داخل ساخته ده سیر
پوست درخت مغیلان درو ریزه کرده می اندازند و ار قند سیاه جاسن هند
و چون میرسد میچکانند عرق قندی قند سیاه شش من پوست درخت
مغیلان یک من و بیست سیر الاچی [illegible] دام گل دباوه بیست سیر زعفران
چهار دام قرنفل نه درم دارچینی سیر و شش دام پنج منقه [illegible] دام دام سعد
[illegible] دام لوبان [illegible] دام صندل یک سیر اگر نیم سیر گلاب پنج سیر عنبر دو توله
مشک چهار توله قند سیاه را در آب حل نماید با هر قدر آب که بکار داشته باشد
و خارج گلاب و عنبر و مشک همه اجزا را جوکوب کرده در شربت مذکور اندازد
و تا [illegible] نگاهداشته عرق بچکانند و در وقتی که میخواسته باشد که عرق بچکانند
گلاب و عنبر و مشک را در آن بیندازد عرق دیگر اعلا قند سیاه [illegible] من آب
شش من پوست درخت مغیلان ده سیر گل دباوه هفت سیر زنجبیل یک سیر

فلفل دراز نیم سیر فلفل گرد یکسیر فلفلمویه نیم سیر املج بلیلج بلیله از
هر یک یکسیر قرنفل خولنجان از هر یک دانگ سیر عاقرقرحا نیم سیر بالنگسبا
وسفید وجوز بوا وبسباسه وبابرنگ از هر یک دانگ سیر سپاری یکسیر
ناگرموتهه نیم سیر کجور دانگ سیر صندل دنگ سیر الاچی موصلی سنبل اندر جو
اجواین خراسانی دارچینی از هر یک نیم سیر دارو ها جمله جوکوب کنند و در خم
اندازد و بعد از یک هفته ده سیر قند دیگر دران اندازد و سرش محکم بسته نگاه
دارد تا بار بجوش آید بعد ازان بطریق متعارف بچکانند و بکار برد
نوع دیگر عرق که انرا مدامکنه خوانند کهیلی کهسلا دو سیر
کجور دو سیر ناگرموتهه دانگ سیر کارد بائی دو سیر بلیله کبابه عاقرقرحا
دیودار فلفل لوبان قرنفل الاچی جوزبوا اگر اجوان خراسان اجمود هیچ
برگ بشول بزباز تخم بکهاره ناگیسر بابرنگ صندل اسپند تخم
بنگ بلیلہ بلیلہ املہ از هر یک بیست درم زعفران ده درم مشک عنبر از هر یک
سه درم ادویه را یکجا باید و خوشبوها را علیحده باید و جابه تیز
کرده در دیگ گلین با یک سبو آب انداخته بجوشانند چون نیم سبو نماند
وز سازد بعد ازان پنج سیر پوست درخت مغیلان و پنج سیر گوشت
درخت

درخت حنا و دو سیر گل دهاوه در وانداز دو پنج سبوی اب در واندخته
در خم کنند و ده سیر مویز و دو من قند سیاه بران ریزند و یک شبانه روز
گذاشته بطریق متعارف بچکانند و اگر یک حلوان پاک کرده دران بگدازند
بغایت نیکو بود عرق ذوب مکیف یکمن قند سیاه و نیم من
ذوب بانیطریق که ذوب آورده و خوب شسته خشک سازد و بعد از
خشک شدن به تیشه یا کارد ریزه ریزه نموده بجای پوست مغیلان در
قند ریزند لیکن ذوب باید که دو برابر پوست مغیلان باشد و عرق
باید کشید شراب دربهاره زنجبیل سپاری از هر یک یکسیر فلفل گرد
دانگ سیر دارچینی ده درم اجوان خراسانی دانگ سیر زرده جوبه یکسیر عاقرقرحا
الاچی از هر یک ده درم کافور پنج درم خولنجان نیم سیر پوست خشخاش
دانگ سیر ناگرموتهه نیم سیر قرنفل ده درم کجور نیم سیر بابرنگ فلفلمویه
از هر یک جمله دارو ها را جوکوب کنند و قند سیاه بوزن همه اول قند در آب
حل کرده و ادویه در و داخل ساخته در ظرف کرده در زیر زمین دفن کنند
چون برسد بقدر حاجت بکار دارد و دارو ها را باز خشک کنند بار دیگر
همچنان با قند و آب بکار برد تا سه بار این ادویه بکار آید شراب

دنگ سیر

در بارهٔ نوع دیگر تخم ترب دو سیر قرنفل دانگ سیر اجواین نیم سیر
صندل سرخ و سفید از هر یک نیم سیر نارمشک پنج درم جوزبوا یک سیر
بزر بار دانگ سیر سیاه دانه نیم سیر هلیله و بلیله از هر یک نیم سیر زعفران
چهار درم قند بوزن همه ادویه قند در آب گرم حل کنند و چنانکه در نسخه
بالا مذکور شد بعمل آرد **شراب در بارهٔ اسهال** مویز پنج سیر گل دهاوه سه سیر
بسباسه جوز اجوان بالا اسفید کچور دارچینی دار فلفل فلفل لفاح
قرنفل فلفلمویه عاقرقرحا زنجبیل از هر یک یک سیر سعد سنبل الاجر موصلی
چیته از هر یک نیم سیر زعفران صندل از هر یک ربع سیر قند سیاه برابر
همه اجزا در آب گرم حل کنند و چنانچه در نسخه سابق مذکور شد بعمل آرد
و این دارو بارا خشک کرده بهچنین سه مرتبه بکار میتوان برد **شراب**
در بارهٔ بلادر که بسیار انفع است بیارد بلادر یک سیر هلیله نیم سیر
موتهه نیم سیر فلفل دراز دانگ سیر فلفل گرد دانگ سیر گل دهاوه
پنج سیر فلفلمویه دانگ سیر دو وزن اینهمه دارو قند دارو بارا جوکوب کرده
و قند در آب گرم حل کرده ادویه انداخته در ظرف کرده دز کنند و سی شبی
بدارد چون برسر بیالاید و بکار برد این دارو بارا خشک کرده بهچنین

سه مرتبه بکار میتوان برد غذا گوشت بریان با روغن گاو بستور بخورد
ساختن فقاع جو بیارد جو و آرد سازد و بخته کنند یک سیر آرد برنج
پاکیزه هر دو را جدا جدا الیستری پزند و باز یکی کرده میان نیم آن سبو آب اندازد
و دو یک روز در آفتاب نهد روز دوم دیگ سبو آب دیگر اندازد و سه روز دیگر
بدارد تا از مان که ترش شود صاف نماید و در آوند دیگر کنند و بدارد تا
سرد شود و قدری گل دهاتکی و زیره و نمک سنگ سائیده داخل نماید و بخورد
که بغایت سرد است و گرمی را نافع آید و بعضی از مکیفات مثل جوز و بنگ
وغیره داخل کنند و بعضی از نان میده و بعضی از نان برنج و بعضی از جو
میگیرند بطریق مذکور و داروهای معجون خوشبوی داخل میکنند و بعضی
از زرت نیز میگیرند و از ابکنی و سرائی و رسته و بوزه و بنده و صدره
و سورج نامند و هر یکی را بطریقی میسازند **ساختن فقاع برنج** که باصطلاح هند بکنی
و بوزه باشد از ده سیر برنج خشکه از نرم بقوام کسچر میپزند و هنگام نیم پخت
در یک دیگ پنج سیر برنج یک سیر منشط اکبر اعلی داخل نماید و پاو سیر کشمش و نیم سیر
سنجد داخل سازند و یک سیر نابر جوزبوا کوفته نیز داخل کنند و بعد از پخته
شدن سرد سازند پس در خم کنند و دهن خم مسدود کرده در جای گرم

نگاه دارند نمک که بعد از سه روز بجوش میآید و روز چهارم لایق نوشیدن
شود تا هفت روز ضایع نمیشود و بکار میتوان برد و اگر خواهند که [illegible]
سازند در وقت نوشیدن قدری قرنفل و زباز سوده داخل سازند و
صاف نموده بجرعه نمایند **صراحی ششم در ساختن گلسنبه که اجزا**
بغار سیر جلکیده کوکنار کوبند و ترکی بنگ آتش نامند هر چند ترتیب
این صراحی درین بزم بیترتیب است فاما بخوشتر چون که کوکنار یان
طالب علم و بنگیان صوفی رسم بی اسم ازین بزم که عشرتش عاشت
بی بهره نکشند ترتیب این بزم نیز پرداخت و بتصویر مجلس ایشان که جایی
از نشاء نیست بزم عشرت را پیاراست **گلسنبه شیخ محب**
الله جونپوری اجزای دوشینه اجوابن خراسانی اگر زور خواهد
بوزن یکعدد یله و اگر کم زور باید بوزن یکدرم چابل بنگ شاهی قرنفل
الاچی از هر یک نیم سیر زعفران صندل اگر نک یک درم مشک عنبر از هر یک
پاو درم باید که اسپند بنگ شاهی در آب بخیسانند و آب او را با خواهر کوکنار
همراه سازد و آب پوست کوکنار هر قدر که طبع خواهد پنج موتهه نیم درم
پان با مصالح سه بیره با هم مخلوط ساخته و از پارچه گذرانیده در شیشه نگاه

کوفته

دارد و اگر خواهد اندک قند انداخته شیرین کرده بخورد که بسیار مقوی و مفیدست
گلسنبه شیرخان عرف تاهو خان اجزای هر جنس موجود خشک کیا به چنین اسپند
تا کیفیت فاکنکونی اجوابن خراسانی موصلی سیاه تخم اتنگن عاقر قرحا
اجمود از هر یک پنج تانک الاچی دو نیم تانک همه را کوفته و بیخته در آب جلکیده
کوکنار بقدر دو سیر شاهی و مشک و عنبر از هر کدام چهار کنجی شربت نبات چهار
یکپاو سیر پنجاه ورق برگ تنبول با مصالح آمیخته و صاف نموده رنگین
و گوارا سازند و بعضی از یاران موافق برداشت طبیعت ورق الذهب
کوفته نیز در اجزا داخل میکنند تا نشاء اش بیشتر باشد طریق ساختن
ترکی بار دو ورق الذهب کوفته بیخته یکسیر دارچینی و قرنفل الاچی از هر یک
بکار آید
یکدرم اجوابن خراسانی زعفران نبات از هر یک ده درم پان با مصالح
سی عدد همه را در ده قدح آب ممزوج ساخته از پارچه چند مرتبه بگذرانند بعد
ازان قدری مشک و گلاب داخل نموده بجرعه نمایند که نشاط تمام آورد
چون اسباب ساخته مجلس نیز با این کیفیت آراسته شد

تنگ ظرفان کیف کور فهمی محفوظ و مصون دارد الا چند بادهٔ چو غم
در خمار سر از جیب مستی چو عشرت برآر حیات ابد جو بمیخانه رو
که بخشد شراب کهن جان نو بگیر اول از زمزم می وضو جو دست انابت
دهی با سبو هر آنکس که پیمان به پیمانه بست بجز توبه هیچش نباید شکست
چه گویم ز خون گرمی میفروش که خون می آورده مهرش بجوش نیاورده
از خم می لاله گون که آورده از چاه یوسف برون سزد گر زند لاف
افسونگری که پیوسته در شیشه دارد پری فروغ می از شیشه شد آشکار
چو از آینه عکس رخسار یار بیا ساقی ای همدم جان بیار که درد سر است
اختلاط خمار بمن ده که هستم هواخواه می چو جامم بود چشم در راه می
ازین می رساند انگه کیف بلند در آورد افلاک را در کمند برد قطره گر
ازین می سحاب زند سر ز گلشن گل آفتاب هر آنکس که چون لاله گیرد
ایاغ شود زینت انجمن چون چراغ قدح گیر هر کس چو نرگس شود
ز روشن دلی چشم مجلس شود هر آنکس که دارد سر سروری کند شاه گیر
تا رگش افسری صراحی که در بزم سر بر فراشت سر سرکشی خط جام داشت
بطلا زاهد از می کند اجتناب که زان میشود ذره آفتاب نشد فرق زاهد از می تا هشد

الهی این ساغر سرشار بادهٔ عشرت و این صراحیهای مالامال از صهبای
مسرت را از آسیب دست انداز نگومستان نشاء کج طبعی و از آفت پا لغز

که کوته نظری شود سربلند ٭ بدستش قدح کی شود جلوه گر ٭ که بی بهره ون
شاخ خشک از ثمر ٭ مجو شیوهٔ رندی از زاهد خشک ٭ نجیدست اخگر کس
بپید مشک ٭ بزاهد مگو از می تلخ پر ٭ چو آگاه گشتن ز الحق مر ٭ شود خشک
در وصف زاهد دماغ ٭ بیا تر زبان شو بتعریف باغ ٭ بوصف گل و باده
شو نغمه زن ٭ که رنگین و شاداب گردد سخن ٭ بر سبزیت مژده ده بهار
بکش چون گلبن بکف ساغر آر ٭ که سرمی چو در پای سرو سهی ٭ نیابد دگر
نشاءت کوتهی ٭ بروی گل آنکس که شد میگسار ٭ نه بیند کره جبهه اش جبهه
از خمار ٭ الهی بود تا به بزم سپهر ٭ بر از بادهٔ روشنی جام مهر ٭ دلش باد
از فیض حق نشاءمند ٭ همیشه بود کیف بختش بلند ٭ بمیخانه کام ساغر
زند ٭ می از دست ساقی کوثر زند ٭ بزم دوم مونسم بزم خلوت
وان پیراسته است بر یک جلوه و پست و هیچ لذت جلوه در معرفت
اقسام زنان و صفات و علامات خوبی و بدی ایشان بباید دانست که انواع زنان
چنانچه در شاستر هندوان مذکور است چهار نوع اند ٭ نخست پدمنی
و دوم چترنی ٭ سیم هستنی چهارم سنکنی اما پدمنی واو بهترین
زنانست وصفت او آنست که بلند بالا باشد و رنگ روی او چون گل نیلوفر بود

و درعول

و درعول موی کشاده پیشانی کشیده ابرو و آهو چشم باشد و سفیدی و سیاهی
٤٤
چشم او بغایت سیاه و سفید بود و لبها باریک و غنچه دهن و کشاده سینه
و نار پستان و باریک میان بود و بازو و انگشتان او باریک
و نرم باشد و ساقهای او بغایت نرم و پیمو باشد و کف پای او نازک
بود و کبک رفتار باشد و خنده رو و شرمگین بود و پیوسته خندان و شکفته و شیرین گفتار
باشد و در پیشانی و لب و شکم او سه شکنج باشد و خوش خلق بود
همیشه خود را پاکیزه دارد و در بستر خواب بعد از جفت مرد نخسبد و پیش از
مرد بیدار شود و چون از خواب برخیزد غمگین نباشد و شوی خود را
دوست دارد و او را شیفته خود کند و در رضای او کوشد و سلام او را
خواهد و اگر او در خانه نباشد اندوهگین گردد و چون او را بیند خوشحال
شود و از عرق او بوی خوش آید و جائی که بول کند زنبوران گرد شوند
و از غایت نزاکت تاب مباشرت نیاورد و نیز ران حریفش نباشد
دوم چترنی . وصفت او آنست که میانه بالا باشد و در فربهی و لاغری
حد وسط باشد و دراز موی و دراز دست و درشت اندام و درشت
کوی و بدخوی بود و کشاده سینه و بزرگ پستان باشد و باریک

وغیرت بود و بزرگ روشکم بود و زود خشم و زود آشتی بود
و همیشه خندان و فراخ کُن باشد و برود کفش بسیار راغب باشد و
بیک هیات نباشد و در یک جای قرار نگیرد و بکردیدن و جامهای رنگین
پوشیدن مایل باشد و پیوسته طالب راحت و فراغت باشد
و چاپلوس و مباشرت دوست بود و نایب مجامعت بسیار او درد
سیم هستنی وصفت او انست که در رفتار بسیار بخرامد و مانند پیل
راه رود که باصطلاح اهل هندان نوع رفتار را گج چال گویند و پوست
روی او درشت و بزرگ سر و کوتاه گردن و بزرگ پستان بود و قوی
و فربه باشد و انگشتان او خورد بود و ساق او سطبر و سرین بزرگ و بد
خوی و جنگجوی باشد و از عرق او بوی ناخوش اید و بیشرم بود و از مجامعت
سیر نگردد و بغایت بران حریص بود و همیشه بخربای تلخ و شور و ترش میل
کند و از مباشرت او ذوقی و نشاطی نباشد چهارم سنکینی داوبترین
زنانست و صفت او انست که لاغر اندام بلند بالا باشد و ساعد و ساق
او باریک بود و دست و پای او دراز باشد و جنگجوی و بدخوی و خشمگین
و کینه دار و زود رنج بود و گریه و خنده بسیار کند و غدار و مکار و نابکار باشد

و با شوهر

٭٭ شوهر بد بود چنانکه همیشه از دست او در آزار باشد و طعام بسیار خورد
و همیشه تنگدل و در اندیشهای بد بود و از عرق او بوی ناخوش اید و بر
ساعد و ساق او موی بسیار باشد و خود را چرکین دارد دروغ بسیار گوید
و هم خبر بار اسهل گرد و پدمنی را بوی ریاحین خوش آید گل نیلوفر را دوست
دارد و میل او بعطریات بسیار باشد و چتنی را بو و خوش اید و طبع او بدان
شکفته شود و بستن مسکرات بسیار راغب باشد و سنکینی را مباشرت
خوش اید و بران بسیار حریص باشد و پدمنی را اول شب دل بمرد کشد
و چتنی را میمونی پاس از شب گذشته و هستنی را سه پاس از شب گذشته
و سنکینی را همه وقت دل بمرد کشد و خواهان مباشرت باشد و بعضی از
زنان باشند که ایشان بمرد نتوانند بود و اگر سه روز با ایشان مرد نرسد چهارم
روز بتعب افتند و بباید دانست که حکمای هند زن شانزده ساله را طفل
گویند و سی ساله را جوان و چهل ساله را میانه و پنجاه ساله را زال نامند
و هر زنی که سرمه کشد و چشم او سرخ گردد او حریص شهوت باشد و هر
که ویرا اندیشه بسیار بود و همیشه خود را پاکیزه دارد و روی نیکو باشد و پیوسته
دروغ گوید و با شوهر جنگ و خصومت کند او را دل بسوی مرد بیگانه

که هر دو پای او را جفت کرده مقابل سینه باید گرفت بدین صورت

وهر زنی که بچپ و راست بسیار نگرد و هرزه خندد و مردمانرا برادر و پدر خود خواند

در بند تنعم باشد و خندان روی و متبسم باشد و فرزند خود را بسیار ببوسد

پاک چشم و پاک دامن باشد و هر زنی که در حرکات و سکنات نیفتد

و روی نپوشد و سینه را برآورده دارد و در حضور محرم و غیر محرم خنده و مزاح

کند راغب مرد بیگانه باشد او را تنها نباید گذاشت و اعتماد را نشاید و هر زنی

که انگشت خورد پای چپ و راست او برخواسته باشد شوهر اول او زود

بمیرد و اگر انگشت دوم نیز چنان باشد شوهر دومش نیز بمیرد و هر زنی که میان

انگشتان او گشاده بود و انگشت بزرگ او از زمین برداشته باشد شوهر

و فرزندان او زود بمیرند و هر زنی که گردن او دراز باشد و پاها و پستان او نیز

دراز باشد هرگز بنعمتی نرسد و همیشه در نکبت باشد و هر زنی که سبز رنگ یا سبز تیره

رنگ باشد و در چشمهای او رگهای سرخ باشد و رو و بینی او کوچک باشد

و آواز او پست بود با سعادت باشد و دولتمند گردد و صاحب فرزندان

شود و همه وقت خرم و خوشحال باشد لیکن از مروت و خدمت نباید

و غمگسار شوی خود نبود در بیان آنکه هر نوع از زنان را که طریق مباشرت

باید کرد و بیان بهترین و بدترین اشکال مجامعت [illegible] را بدین طریق

وبانگشتان بزرگ او هم اگر دو میان زنی برکش ... باشد

خاصه در دو میان صدر ایشان

وچنینش را بدین نوع که یکپای او را بر شکم او ته باید کرد و پای دیگر را راست
نگاه داشته محکم باید گرفت بدین هیات

و همچنین را بدین شکل که هر دو پای او را بر گردن خود باید گذاشت چنانکه
ساقهای او در سر بپیوندد بدین صورت

دستگیر را بدین دستور که هر دو پای او را جفت کرده بر سلم او نه کنند
و بزور سینه خود نگاه داشته هر دو دست خود را در زیر کمر او حلقه کنند
چنانچه اندک از زمین بر داشته شود بدین صورت

وهیات مجامعت و طریق مباشرت اگرچه باشکال مختلفه و صور متنوعه
متصور است چنانچه در کتاب کوکاشاستر هندوان که ترجمه آن بنظر فقیر
رسیده و رساله عربی درین باب دیده شد هشتاد و چهار نوع مذکور
است فاما چون ذکر آن درین رساله تطویل بلاطایل بود در مقام
ذکر آن نشست و بهمین چهار شکل که منتج اشکال دیگر اند اکتفی نمود و بباید دانست
که بهترین اشکال مباشرت چنانچه حکیم ولی کیلانی در رساله خود ذکر کرده
انست که مرد پست را بر بساط عشرت نهد و علم عشرت بر پای دارد و زن
میل ببالا نماید و بسر علمی علم گردد بدین صورت

حصول صاف وقتی که جنبش در زیر باشد و آرام از بالا چه در خصوصیت منی بیرون شود دفع
شود وگاه باشد که بقیه از آن در مجری باقی ماند و متعفن گردد و ماده جراحت احلیل
و عسر البول و سوزش مجرح گردد بلکه در بعضی اوقات از فرج رطوبات
غلیظ نازل شود و در فواره منی ریزد و مگذارد که آب با آسانی ببالا آید و بدین سبب
علت زحله افزاید و بهترین اشکال آنست که مرد پشت زن را بر بساط عشرت نهد و را
نهالی و یا راستون نیارد و مباشرت سازد و طوق دست در گردنش اندازد و پایها
بر زمین قایم دارد و رسن در چاه افکند و دلو بر کنار گذارد تا آب بیرون نیارد
بدین هیات

وخوبی این اشکال بنا بر آنست که چون لوله ابریق بدن سرنگون بود آب
با آسانی بیرون آید و چون گردن مشربه رحم بجانب بالا باشد رطوبتی زیاده
از وی نیاید پس چون بمباشرت مشغول شود باید که دل خود را بران کار نگاه دارد
و بذوق و لذت آن ننهد بلکه بفکری دیگر مشغول دارد و آن کار را فراموش کند که دفع
سرعت انزال بسیار دخیلست و چون چنین کند انزال دیر شود و بسا باشد که انزال
او با انزال زن موافقت کند و چون چنین شود بسبب یکرنگی و فریفتگی محبوب گردد
خوش آن زمان که برآید بیک کرشمه دو کار لذت دو هم در میان اگر چگونه با زن بجهد
باید دانست که سرعت انزال زود انگیختن انگیز شهوت او ... کدام عضو است
مناسب بای مقامست منقول از شاستر هندوان و غیر آن
باید دانست که تا زن انزال نکند ذوق نیابد و اگر مرد پیش از وی انزال کند اطفای حرارت
شهوت او نشود و اطمینان قلب او حاصل نگردد و از آن مرد کاره شود پس باید که
در آن بکوشد که زن پیش از وی انزال کند تا محب او شود و ذوق و لذت یابد و آن
بچند وجه ممکنست اول بدست بازی و بوس و کنار است دوم بمس کردن و
گرفتن عضوی که شهوت زن دران باشد چه شهوت زن چنانچه از حکمای هند
منقولست و ایشان بتجربه یافته قرار داده اند در هر شبانروز از هر ماه در یک
عضو اوست سیم بانواع طلاآت و مرکبات چنانکه هر یک ازین سه وجه علیحده

مذکور میشود اول سزاوار انست که در اغاز کار مجامعت محبوبه را در کنار کیرد
و با او دست بازی بسیار کند و از لب شکرین او بوسه چند ربایید و لبش را بدندان
بکزد و بمکد و دست بسیب ذقنش برد و انار پستان او را پاره بمالد و بر سینه و شکم
او فرود آرد و پیچ رانش را بسر انکشت بخارد و روی نیاز قضیب بر استانه دروازه
فرج چندانی بساید که شهوت زن غالب کردد و همیات چشمش بر خرکشد و کاه
باشد که از غایت شوق چشم وی منقلب کردد و سواد ببالا رود و بیاض در زیر نماید
و ساق سیمین را بر میان مرد کمر سازد و او را بجانب خود کشد پس درین هنگام
ضرورست که مرد بکار مشغول کردد و زبان زن را در دهن خود کشد و زبانه خود
را در دهان او نشاند و بتدریج و ملایمت بیرون می اورد و بسرعت و شدت اندر
می برد و بجانب یمین و یسار حرکت میدهد تا منی او بسرعت بر اید و آتش تیز
از نرد د بماند و آتش شهوت را باب منی فرو نشاند و چون صورت مباشرت
برین نوع باشد هر آینه سبب انزال زدن زن شود و موجب تولید منی و انعقاد
نطفه کردد دوم انکه ان عضوی را که شهوت زن در انجاست مس کند و بران
ناخن زند تا او را ذوق و تلذذ مفرط بهم رسیده بسرعت انزال زند و علامت
بودن شهوت او در عضو انست که چون ناخن بان عضو رساند یان عضو را

بکز د بجا بجهد و مضطرب شود و قرار داد حکما امر کور زیرین دستور است
که شهوت زنان در پانزده شبانروز از اول هر ماه در اعضاء جانب چپ بود
هر شبانروزی در عضوی باین طریق که اول ماه در انکشت بزرک پای چپ
۲ در کف پا ۳ در ساق ۴ در زیر زانو ۵ در ران ۶ در کمر ۷
در فرج ۸ در ناف ۹ در پستان ۱۰ در نای حلق ۱۱ در دهن و لبهای زیرین
۱۲ در کله ۱۳ در بناکوش ۱۴ در پیشانی ۱۵ در تارک سر و در پانزده روز
اخر ماه در اعضاء جانب راست ۱۶ در تارک سر ۱۷ در پیشانی ۱۸ در
بناکوش ۱۹ در کله ۲۰ در دهن ۲۲ در پستان ۲۳ در ناف ۲۴ در فرج ۲۱ در حلق
۲۵ در کمر ۲۶ در ران ۲۷ در زیر زانو ۲۸ در ساق ۲۹ در کف پای ۳۰
در انکشت بزرک پای و مخفی نماند که جای بوسه پیشانی و چشم و رخسار و لب و ذقن
و کلو و پستانست و جای کزیدن لب و رخسار و ذقن و سینه و کردنست و جای
ناخن زدن سینه و پستان و پشت و پهلو و کردن و زانو و سرین و کعب
و کف پاست پس سزاوار انست که در وقت مباشرت عملی که مخصوص
بود بعضوی که شهوت در انست بفعل آورد چنانکه اکر شهوت او در
انکشت بزرک پا باشد انرا مساس کند و ناخن زند و اکر در پستان

مراد از اول ماه ابتدای پاک شدن آن زنست از حیض و آن روز را اول ماه حساب کند

که از نصف ماه

انرا سخت بکیرد و ببوسد و ناخن زند تا شهوت او در حرکت آید و بیهوش
کردد و منی او بسرعت آید و پیش از مرد انزال نمود • اگر طلا آئی که انسا ابن ایتا
بعد از ین مذکور خواهد شد استعمال نماید تا نزول منی زن شود و اطفاء حرارت
شهوت او کردد و بباید دانست که در کتاب ایضاح در معرفت نکاح آورده
که زنان در انزال زدن بر سه گونه اند سریعه و بطیئه و متوسط یعنی بعضی سریع
الانزال اند زنی که بلند بالا بود و زنی که دهن فرج او کشاده تر از انتهای آن باشد
و اما بطی الانزال زنی که کوتاه بود و زنی که دهن فرج او تا انتهای سر آن مساوی
باشد یعنی از بالا تا پایان برابر باشد و اما متوسط الانزال زنی که میانه بالا
بود و مابین اوصاف مذکوره باشد و علامت انزال زدن زن آنست که
در انوقت یکی را تمطّی و تثاوب پیدا آید و یکی را آب در دیده بکردد و یکی را
دراز کشیدن خمیازه
را نهای خود بیکدیگر ساید و یکی مرد را بدندان کیرد و یکی بکریه در آید و یکی آواز زاغ کند
و یکی آواز زغن و یکی آواز کبوتر و یکی آواز طاوس و یکی بیهوش کردد و ساعتی
دران حالت بماند و یکی را بدن بلرزد و یکی دست در کمر مرد افکند و بسوی خود
کشد و نکذارد که برخیزد و یکی پا در کمر مرد افکند و یکی آه سرد کشد و یکی کمر از زمین
بردارد و یکی بوسه از فاعل ربایند و چشم بر هم نهد و یکی نظر بر روی مباشر

کنند و ساعتی

در بیان بطیء الانزال
و بعضی متوسط الانزال
اما سریع الانزال

کنند و ساعتی نظر از وی بر ندارد و یکی بجانب یمین و یسار خود نکرد و یکی از شرم
چشم بر هم نهد و یکی دست و پا دراز کند و یکی ران از یکدیگر دور دارد و نیز
در کتاب مذکور آورده که همچنانچه آلت مردان بزرگ و کوچک و میانه باشد
و هر کدام را بر سبیل کنایه که ایغر و قوچ و فیل باشد خوانند فرج زنان نیز
بزرگ و کوچک و میانه باشد و هر یک را بنام جوقی از جنس خود شان نامند
ذوق
پس اگر هر کدام ازین مادها که باشند از جنس خود شان جفت کردد هر دو
جمع
کنند و لذت یابند اگر چنانچه مادیان با فیل و بز با ایغر و ماده فیل با قوچ
شوند چندان لذت نیابند و ذوق نکنند و ذوق ایشان میانه باشد و اگر
چنانچه بز با فیل و مادیان با قوچ و ماده فیل با ایغر بشوند میانه ایشان
هیچ موافقت نشود بلکه ضرر متصور شود میان ایشان الفت در یکدیگر دو
بر ودی تفرقه افتد لذت سیم در کیفیت جماع بیان اوقات و منافع
و مضار آن منقول از رساله حکیم ولی گیلانی پوشیده نماند که
بهترین جماع آنست که واقع شود بعد از هضم طعام و پیش از گذشتن آن
از معده چه اگر پیش از هضم باشد بواسطه کثرت حرکت سبب آن گردد که طعام
غیر مهضوم بعروق رود و این باعث سده شود و اگر بعد از هضم طعام و خلو

و هر یکی را بنام که از حیوانات

معده بود بسبب خشکی بدن و سقوط قوت و ضعف حرارت غریزی گردد و باید که
دران وقت بدن در کمال اعتدال باشد میانه حرارت و برودت و رطوبت
و یبوست چرا که اگر حرارت غالب باشد هر آینه حرارتی که در حال مباشرت
حادث شود بآن جمع گردد پس بدن بنهایت گرم شود و تحلیل زیاده سازد
و اگر برودت غالب بود برودتی که بعد از جماع حاصل شود بواسطه انطفای
آتش شهوت چون بدان جمع گردد سردی غلبه کند و حرارت بدن را بالکلیه
فرو نشاند و اگر یبوست غالب بود هر آینه یبوستی که از مجامعت حاصل شود
چون بآن جمع شود موجب خشکی مزاج گردد و اگر رطوبت غالب بود بواسطه
حرارت جماع آن رطوبت متعفن گردد و موجب تب و درد سر شود و اگر
در وقتی از این اوقات بر سبیل خطا مباشرتی واقع شود مضرتی که در حال
امتلاء حرارت و رطوبت باشد کمتر خواهد بود از مضرتی که در حال امتلاء معده
و یبوست و برودت باشد زیرا که خلای معده و یبوست موجب سقوط قوت
و برودت موجب انطفای حرارت غریزی و این قوی‌ترین مضرتهاست
و سزاوار آنست که بساط مباشرت را گاهی منبسط گردانند که شهوت قوت
یافته باشد و آلت انتشار تمام پذیرفته بی حدوث باعثی مثل خیال نیکت

وذکر

و ذکر مجامعت و اندیشهٔ صورت خوب و مشاهدهٔ جمال محبوب و امثال اینها
بلکه باعث این انتشار می‌باید همان کثرت منی باشد و قوت شهوت نه امر دیگر
زیرا که انتشار برین وجه علامت شهوت صادق است و غلبهٔ منی و درین هنگام
مشغولی از واجبات است چه اگر در مشغولی اهمال نمایند و منی را در اوعیه خود
بگذارند خوف آن است که مستحیل گردد بطبیعت سمی بواسطه عفونت
و بخارات آن بدل و دماغ رسد و موجب غشی و صرع و امراض مزمنه گردد
و شک نیست که چون شهوت صادق باشد بعد از فراغ صحبت خفت تمام
حاصل شود بنابر زوال ثقل منی و طبیعت بواسطه استراحت میل بخواب
نماید و حرارت غریزی بسبب استفراغ فضلات منتعش گردد و در اشتها
بیفزاید و فرح دل غالب شود و اعضا قوی گردد و فکرهای موحش و وسواس
شود اما بسبب کثرت لذت و نشاط روح زایل شود و امراض بلغمی و سوداوی
بسبب انتعاش حرارت غریزی و قوت قوای طبیعی مندفع گردد و بسیار
است که آدمی بعلت ترک مجامعت گرفتار علتهای بد شود مثل دوار و تاریکی
چشم و ثقل بدن و ورم خصیه و قلت اشتها و کثرة بیخوابی و تشویش فکر
و امثال اینها و شک نیست که کثرت مباشرت و افراط مجامعت سقوط قوت نماید

اما چون باز بار مجامعه معاودت نماید تمام این امراض بزودی مرتفع گردد

چهارم در اختیار مجامعت با بعض و اجتناب از بعض

و باعصاب مضرت رساند و این سبب رعشه و فالج و تشنج گردد و چون ماده
منی بیشتر از دماغ دفع شود هر آینه قوت باصره را ضعیف سازد لذت
~~پنجم در بیان بعضی امور که تقویت مجامعت نماید~~ واجب است اجتناب نمودن
از صحبت عجایز بنابر وسعت جا و کثرت آب و برودت هوا و از صحبت
اطفال بنابر ضیق مکان و کثرت اضطراب ایشان و از صحبت حایض بنابر
ناپاکی و آلودگی و از صحبت بعید العهد از مباشرت بنابر آنکه
یکجا چو بماند آب گندیده شود و از صحبت قبیح المنظر بنابر کثرت نفرت طبیعت
از مشاهده آن صورت و از صحبت ابکار بنابر نفرت خونریزی و عناب
از آمیزش و شک نیست که جمیع این اقسام موجب ضعف شهوت گردد
بواسطه قلت لذت و عدم اهتمام طبیعت بتولد منی و بعضی از حکما بر آن
رفته اند که این اقسام بالخاصیه موجب قصور شهوت و ضعف قوتست
و مباشرت محبوبان خطنازه شاهدان پر شیوه ناز که بسن بلوغ رسیده اند
موجب فرحت و انتعاش حرارت و تقویت قوت بنابر کثرت لذت
و غایت رغبت و هر چند درین صورت منی زیاده دفع شود و روح بیشتر
تحلیل یابد ضعف کمتر آورد زیرا که طبیعت از کمال شوق و رغبت

بتولید منی

بتولید منی و روح پردازد و مقدار آنرا زیاده سازد لذت ششم در بیان
بعضی امور که تقویت مجامعت نماید از جمله اموری که اعانت قوت
مباشرت نماید رؤیت مجامعت و مشاهده تناسق حیوانات و قرائت
(خواه از حیوان و خواه از انسان)
رسایل و کتبی که در باب مجامعت و احوال و اشکال آن نوشته اند و گفت
و شنید احوال مردم کثیر المباشرت قوی المجامعت و استماع آواز تلایم زنان
و سبب جمیع این امور آنست که امور مهیجه را تاثیر عجب هست در انفعال طبیعی و
قوای باه زیرا که مدار آن بر محبت و رغبت طبیعت بانفعال مباشرت است و این
از جمله امور مهیجه است و نظر بر اشیاء لطیفه زیبا نیز شهوت انگیز است زیرا که
موجب تفریح نفس شود و انتشار حرارت نماید و روح و خون را بجانب آلت کشد
و اگر نظر بر اشیاء کثرت و مداومت نمایند سبب بزرگی آلت شود همچنانکه
نظر بر اشیاء بسیار موجب سطبری گردن گردد و استمنا بدست بد است
(مس کردن ذکر)
زیرا که موجب حزن و اندوه گردد بنابر قلت لذت و باعث حسرت و ناامیدی
شود بسبب عدم قدرت بر مباشرت شاهد آن پری صورت پس بنابر آن
نفس منقبض گردد و غمناک شود و با وجود این مضرت تنها ضعف انتشار نیز آورد
زیرا که طبیعت معتاد شود بمندفع ساختن منی بی انتشار زیرا که در این صورت

ابلاج نیست که محتاج بقوت انتشار باشد بلکه اختیار در دست فاعل است
بنابرین کار فرمای طبیعت در امر انتشار انهماک ورزد و قوت شهوانی نیز
ضعیف شود زیرا که چون طبیعت ازین نوع مباشرت چندان لذتی نیابد بسوی
منصرف آن اهتمام تمامی ننماید و در حکم استمناست مباشرت مادون الوجه که بوف
عام از میان پاها گویند لذت ششم در ذکر وصیتهائی که حکما درین باب فرموده
اند منقول از رساله جمعه در قوانین جماعیه تالیف حکیم ابو نصر ثابت بن القاسم بیش از همه وصایا وصیت
امام همام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا یاد کرده میشود که در آخر رساله
که بجهت مامون تصنیف کرده اند فرموده اند که در اول شب مجامعت نباید کرد
از برای آنکه معده و جگر و عروق ممتلی باشند و اگر اتفاق افتد بعقب آن فالج و لقوه
و نقرس و درد جمیع مفاصل و درد پشت و عرق النسا و حصاة و قولنج و تقطیر
البول و فتق و ضعف قوت باصره توقع باید داشت که ازین علتها علتی ظاهر
گردد چون حال برین طریق است باید که در آخر شب مجامعت کند که در آن وقت
جمیع قوتها در حال صحت و قوت باز آسوده باشند و اگر فرزندی در وجود آید
عالم و عاقل و تیز فهم بود و پیش از آنکه اتفاق مجامعت افتد باید که زمانی بازی
بیازی کردن مشغول شود و پستان را بمالد تا وی را آماده منی کرداند و بهمان شهوت

که در مرد ظاهر

که در مرد ظاهر شود در زن نیز ظاهر گردد و با آسانی و آسایش فارغ شوند و بعد از فراغ
بغسل مشغول شود و پس از آن شربتی از طبرزد ساخته باز خورد و اگر حرارت
بر مزاج غالب بود دو دانگ از مومیائی با عسل ضم نموده تناول کند تا چندان مادهٔ
منی که تحلیل یافته باشد در حال بجای باز آید و در حال جنابت طعام و شراب نخورد
که بخاصیت نسیان و فقر بار آورد چه در حدیث از حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله وارد است که الاکل علی الجنابة یورث النسیان و همچنین در حکایتی وارد است
والحبشه که الاکل علی الجنابة یورث الفقر و اگر جماع وقتی اتفاق افتد که قمر در حمل
بود که ذکر است فاضلتر آن باشد که در برج ثور که برج ماه است انچه که یاد کرده
آمد از گفته امام همام علیه التحیة والسلام است و از اینجا است ابو وصیت حکما کرده
مرآید جالینوس و محمد زکریا میگویند نباید که بر گرسنگی و بعد از ریاضت و اسهال
و فصد و حجامت و گرمابه جماع کند که تن را خشک کند و حرارت غریزی کم گردد
و چشم تاریک شود و از پس شادی بافراط و غم نباید کرد که ضرر عظیم کند و بعد از
فراغ باید که ساعتی بقفا باز افتد تا خشکی که حاصل آمده باشد زایل گردد و تن
آسایش نیک بیابد و بجای قوت باز آید و از پس جماع آب نباید خورد و از پس
دویدن و بعد از بیدار شدن از خواب و در گرمابه و چون از گرمابه بیرون آید

که درین هیچ حالت ضرر عظیم دارد تا بغایت گرسنه باشد که تدارک آن متعذر باشد

والله اعلم **لذت هشتم در مشتهیات که قوت باه زیاده کنند و مقویات**

که قضیب را سخت گرداند مبهی تخم کونچه گوکهرو و تخم مکهانه از هر یک

نیم سیر در شیر جوشانیده خشک کرده صلایه نماید و هر روز سه درم با شیر خام ماده گاو

تا یک هفته بخورد که قوت باه زیادت شود بجای که شبی بیست زن را خوشنود

تواند کرد **مبهی** بیارد آرد ماش و در شیر بجوشاند تا تمام شیر در خورد آنگاه

با شیر آمله و روغن و شکر انداخته حلوا بسازد و هر روز بخورد **مبهی** مندی و موصلی

و بابرنگ مساوی در پنج سیر شیر گاومیش بجوشاند و قدری نبات صلایه کرده

دران ریخته یک هفته ازان بخورد **مبهی** ناگ جهنکی و اسپندهی از هر یک دو درم

صلایه کرده در دو سیر شیر خام ماده گاو انداخته هر روز بخورد تا یک هفته اگر

عنین باشد مرد گردد **مبهی** بیارد تخم کونسه و برنج شالی سفید و تخم کونچه

و انگن کوفته و بیخته با شیره آمله تر کرده خشک کنند و با شهد و شکر و روغن

گاو مساوی آغشته بخورد عجایب بیند **مبهی** بیارد تخم کونچه کوفته و بیخته در شیر

گاو ریخته بخورد **مبهی** بیارد فلفل دراز کشمش شکر تخم کونچه تخم انگن همه

مساوی صلایه کرده با شهد آغشته هر روز مقدار یک توله بخورد **مبهی** هر روز

یک هلیله

یک هلیله کابلی نرم صلایه کرده با مقدار آن عسل آغشته تا چهل روز بخورد

و قدرت خدا مشاهده کند **مبهی** بیارد بیخ اسکند و کنجد سیاه و آرد

ماش و برنج شالی سیاه ادویه برابر صلایه کرده با روغن گاو و شهد آمیخته

هر شب بخورد قوت باه افزاید **مبهی** بیارد کنهوگر ده سیر کوفته در ده من

آب انداخته بجوشانند تا پنج سیر شود پس صاف کرده زنجبیل فلفل دراز

کوفته دران ریخته بجوشانند تا یک سیر آب بماند بعد ازان آن آب را

در ظرفی نگاه دارد و جوز هندی (نارگیل) را با شهد حلوا پخته هر روز و هر شب مقدار

دو توله ازان حلوا خورده چهار درم از آب مذکور بالای آن بنوشد

و عجائبات از افشا مشاهده کند **مبهی** بیارد نیم سیر آب بهنگره سیاه

و نیم سیر اجوان را با آن تنقیه کنند و بعد ازان اجوان مذکور را سه روز

در روغن کنجد بخیسانند پس برآورده نگاه دارد و وقت حاجت قبل

از سه چهار ساعت یک کف ازان بخورد و قوت را مشاهده کند و اگر

خواهد که امساک بکند اجوائن مذکور را با آب شیره دهتوره بخیسانند

و خشک نماید و بقدر برداشت طبیعت بخورد که امساک کند **مبهی** بیخ

کهونکچی سفید با آب سائیده بر قضیب طلا کنند و جا جا به بندد بعد از

ساعتی قوت باه افزاید مبهی تخم دبا توره بار درخت بکاین مغز کهو بگیر

هر کدام برابر در ظرفی کرده بالای آن روغن کنجد ریخته نگاهدارد و بوقت حاجت

بآن روغن هر بیست ناخن چرب کند و در کفهای پا بمالد و قضیب را نیز چرب

کند قوت باه بسیار شود تجربه باه مجرب حکیم حیدر رسالی اگر چند عدد

مور بزرگ و پنج درم روغن بلسان یا روغن سوسن در شیشه کنند و تا

بستان در جائی که باد بود بیاویزند و هشت روز در افتاب گذارند و بوقت

حاجت پر مرغ بدان آلایند و بر کف پای مالند در ساعت قضیب قایم شود

و اگر چه مردی باشد که در حرکت نیامده باشد و این از مجربات است و از عجایب اسرار

مبهی بگیرد بلادر مقشر و در ظرفی کنند و روغن بطم در وی آنقدر اندازد که بلادر

پنهان شود و لبان ذکر بیست درم کوفته در و اندازد و در بادیه اندر

آتش ملایم در زیر او کنند تا منعقد شود پس درسر و قیه ازان نصف یکدانگ

محموده زرد بریزد و در ظرف شیشه نگاه دارد چون یکدرم ازان مضغ کنند هیجان

باه عظیم شود مبهی بگیرد خولنجان ده درم بهمن سفید پنجدرم کوفته و بیخته

بروغن گاو چرب کرده معجون کنند بعسل کف گرفته و مثل جوز حب بربندد

و هر شب یکی بخورد مبهی نخود بریان پوست دور کرده و شکر سرخ از هر یک نخود درم

بکجا کرده وقت خواب بخورد مبهی زهره خرگوش بامرداسنگ ساییده بر قضیب

طلا کنند اب منی بیفزاید مبهی پیاز دیم اسکنند خشک کنند و باریک سایند

و بجاه پنج دو نگاه دارد و هر روز چهار درم ازان با نیم سیر شیر گاو خام بخورد قوت

زیاده شود و باه بیفزاید مبهی املا سیاه کحه سر سیر خشک بساید و هر روز

چهار درم با نبات و با نیم سیر شیر خام تا سه هفته بخورد عجایب بیند مبهی

پیاز دیفقد ورع با روغن گاو یا روغن تلخ مخلوط سازد و بر قضیب بمالد و

زمانی بدارد قوت بسیار مشاهده کنند مبهی پیاز دنار کیل درست و سوراخ

کنند و درون او کبریت ده درم و زیبق ده درم بجلی کرده و پنج کنهل و سیاه

دانه از هر کدام ده درم اس کرده پنبه از دو سوراخ جور محکم کنند و در میان

یک سبو شیر یکشبانه روز بتدریج بجوشانند بعد ازان دارو با دور کنند و مغز

جوز خشک کرده نگاه دارد و میخورده باشد بسیار قوت باه افزاید و تا جماع نکند

تاب نتواند آورد مبهی اگر اجوائن را یک کف تا مدت یک منزل یعنی پنجاه

شب وقت خوابیدن باب پی جاویدان فرو برد که بسیار قوت می بخشد و ا

بر آرد و اگر کسی بهمیشه مداومت نماید بسیار مفید است مبهی موصلی سیاه

فلفلمول صمغ سرخ نبات از هر یک مساوی خشک بساید پس بسیار دشیر گاو بخورد

روغن گاو هشت درم جوز هندی و فوماشنک شکر و چهار تولی و جوز مو از هر یک
سه درم در پنج سیر شیر بجوشانند تا یک سیر بماند این مجموع را با دو درم زنجبیل آمیخته
بوقت خفتن با شیر بخورد دوم مهی است مبهی گزر بریان کرده یک سیر دارچینی سه درم
قرنفل یک درم زعفران نیم درم با انگبین معجون کنند و بخورد که بسیار مبهی است
از مجربات محمد زکریا است مبهی پنج گونچه دارچینی از هر یک پنج درم تخم کونچ موصلی
سیاه موبسته از هر یک بیست درم جوز بوا قرنفل موجود هندی از هر یک یک درم
همه را کوفته با چهل درم نبات آمیخته در ده سیر شیر گاو بجوشانند چنانکه دو سیر
بماند و بعده زنجبیل کوفته و بیخته در شیر اندازد و بوقت خفتن بخورد و انقدر شهوت
زیاده شود که چندین عورت را خوشنود کند مبهی مکهانه با شیر گاو شب
جوشانیده بخورد مبهی قسط و در جوبه کوفته و بیخته وقت خفتن هر روز دو کان
درم با شهد و روغن گاو بخورد قوت بسیار حاصل شود مبهی کهو
و شکر و روغن ستور و شهد یکجا کرده بخورد و بالای او شیر گاو بخورد در آن شب
چندان قوت بخشد که شرح نتوان کرد مبهی دارچینی ده درم عاقرقرحا سه درم
خولنجان پنج درم کبابه دو درم زنجبیل ده درم فلفل دراز سه درم جمله کوفته
و بیخته با عسل معجون کند و هر روز چهار کان درم بوقت خفتن بخورد در مجامعت

تماشامد
مبهی پنج درم سیماب با ده درم پوست بیخ اک در کهرل سحق کنند و دا یکی
شکر تری یکجا کرده با روغن ستور گاو بهم حب بندد و هر روز از آن یک دانه بخورد
مقوی باه است و رجولیت کسی که رفته باشد نیز نافع آید مبهی بهلیله نود
درم تخم پوار بیست و دو درم بهنکره شصت درم بیخ چیته بیست و دو درم
قند کهنه دو نیم سیر جمله ادویه کوفته و بیخته بقند غلوله سازد قوت باه و تیز
است و شهوت و دفع علتهای بدن و اشتها ازین حاصل شود باید که مجموع
سیصد و شصت غلوله سازد و تا مدت یکسال هر روز یک غلوله تناول
کند در اول ماه علت اندام دفع کند و در ماه دوم اگر برص داشته باشد زایل
کند و در ماه سیم اندام چون بادام گردد و چهارم ماه رگاه و بخیتگی و خارش
بدن برد پنجم ماه قوت جماع چنان شود که هرگز سیر نباشد ششم ماه موی
سفید سیاه شود هفتم ماه جمیع علت شکم را نفع کند هشتم ماه قوت باصره
افزاید نهم ماه قوت حافظه زیاده کند دهم ماه نسیان مطلقا راه ندهد و هر چه
بشنود یاد گیرد و فراموش یاد آید یازدهم و دوازدهم کمال است این دوا
از مجربات و کثیر النفعت مبهی سیماب ده درم زنجبیل ده درم نانخواه پنج درم
کشنیز نمک سیاه از هر یک پنج درم دارچینی صد و بیست و پنج درم فلفل دراز

دوبست و پنجاه عدد فلفل کرد بهمین قدر جمله کوفته و بیخته باد و چندان شکر زبر
امیخته معجون کنند و هر روز ناشتا بقدر سه درم بخورد که نافعست مجرب
اگر آب ترب با روغن تازه بر قضیب بمالند سستی برود و باه زیاده کند
مجرب تخم میتی چهار درم خشک باید و در دو درم روغن ستور دود و درم
شهد و نیم سیر شیر گاو امیخته هر روز بمقدار تا یکهفته بخورد و از ترش و مباشرت
پرهیز کنند که بغایت مجربست مجرب موی پس یکتوله شیر گاو و دو سیر روغن
ستور نه درم قند دایکی سیر اول موی ش خشک کرده باید بعده با شیر
و روغن آمیخته بجوشانند خوب و بوقت خفتن ازین بخورد و بالاء ان هیچ
نخورد قوت بسیار ظاهر کنند و اگر مداومت بآن کنند موی سیاه شود مجرب
بیارد بیضه مرغ چهار عدد موی حلوان یکعدد آب گوشت بجوشانید ده درم
ابادرک و اب پودنه از هر یکی ده درم جمله را بر روغن ستور مخلوط سازد
و بطریق خاگینه بپزد و در وقت فرود آوردن قرنفل دو درم دارچینی فلفل کرد
از هر کدام یکدرم دران داخل سازد و تناول نماید و بالاء ان ده کف اجواین
بخورد که این عمل حضرت سلیمان است علی نبینا و علیه السلام مجرب تخم کتان
بزرک یکدرم عاقرقرحا تخم کوچه کبابه شقاقل تخم ترب از هر یکی یکدرم ادویه
مذکور

مذکور کوفته و بیخته در نیم من شیر گاو سیاه بجوشانند تا چهار سیر بماند و نگاه
دارد و تا چهار روز بخورد که عنین مرد شود مجرب تخم کوچه بیست درم تخم ترب
تخم زردک حلبه تانخواه اجموده و الان بزرک و الان خورد بیخ درخت
سنبل گل بیدانجیر از هر کدام ده درم جمله جو کوب کرده شب در اب جوشانیده
روز بطریق شراب عرق بچکانند بقدر ده سیر و پنج درم ازان بخورد تا بیست
بیند مجربست مجرب چهل زرده بیضه کیرای دوست ٭ کر افشد سفیدی آن نیکو ٭
پس انگه آر یکسیر آرد از کال ٭ بران بر هم زده نیکو بهم مال ٭ از کال
قرنفل جوز بویا دارچینی هم ٭ ز فلفل هر دو فلفلمویه کن ضم ٭ زمغز جوز هندی
موصلی آر ٭ ز هر یک پنج مثقال است مقدار ٭ ستان یکسیر قند کهنه خوب ٭
برین مجموع یک جا کن چو محبوب ٭ بسائی نیک یکجا کرده با قند ٭ علوله
همچون جوز بارسی بند ٭ بخور از بهر در پوشیده سفتن ٭ یکی فا با رو
یک در وقت خفتن ٭ اگر صد بکر باشد هم توانی ٭ نیارد سستی هر چند رانی ٭
مجرب بیارد عاقرقرحا و تخم انجره و فلفل از هر یک یکمثقال دارچینی شقاقل
تخم کزر حب الرشاد زنجبیل از هر کدام دو مثقال ادویه را کوفته و بیخته
بعسل مساوی اجزا اکر بقوام اورده باشند سرشته هر روز دو مثقال تناول

کنند مجرب اگر اب پشت کسی کم شود ز بی لذتی جانش بر غم شود علاج
بایدش خورد با شیر گرم که گردد قوی پشت آن مرد و زن وگر دارچینی بکوبد بکو
بهنگام شهوت فشاند برو کند هیچ را او بسوراخ مار ز باید ز جان و دل
زن قرار شود عاشق انکس از جان و دل نخواهد جز او کس ز اب
وز گل مجرب روغن گاو یک سیر عسل دو سیر ارد گندم نیم سیر اب نیم سیر یکجا کرده
خمیر کنند و هر روز قدری بخورد هیچ زن طاقت نیارد مجرب انگوزه با سفیده
تخم مرغ چند روزی بخورد که مفید است مجرب پیاز دو توله یک درم و بگذارد
چون اب شود شیره برگ کنار مثل نشاسته کرده در روی بپزد از دو جون
یکجا ازدی بخورد قوت باه افزاید و نعوظ تمام آورد و در مباشرت مانده
نشود مجرب تخم دهتوره و تخم بنگ و تخم درخت نیم هر سه بوزن یک سیر در
پانزده سیر شیر گاو انداخته بجوشاند تا پنج شش سیر بماند از آن شیر حوات
بسته مسکه کشد و در وقت حاجت بر پشت ناخن پا آن چرب کنند و در ناف نیز
بمالد چندان قوت معاینه کنند که بگفتن راست نیاید مجرب بیارد ماکیان سیاه
بیست و یک قطعه و انها را بسته داشته چند جانور سانپ کوشته ناوه
کرده با آرد میده و روغن ستور غلوله کرده تا بیست و یک روز با ماکیان نهار بخورانند.

تخم

متواتر بعد از آن تا بیست و یک روز یکی از آن با حوایج پخته بخورد اگر عنین باشد مرد
گردد مجرب یکی دخولنجان ده درم بهمن سفید پنج درم کوفته و بیخته بروغن
گاو چرب کرده بعسل کف گرفته معجون سازد و برابر جوز غلوله شود و هر شب یکی
از آن بخورد مجرب مجرب مولف رساله هر که هر روز سه تخم مرغ حمر پخته با قدری
نمک و فلفل سیاه و فلفل دراز کوفته بران پاشیده تا یک هفته بخورد قوت
باه بیفزاید و اگر مداومت کند عجایب بیند مجرب موصلی سفید و املهٔ مقشر جفته
کوفته و بیخته با روغن گاو و عسل متساوی مخلوط ساخته نگاه دارد و هر روز
بقدر دو درم روزن ناشتا بخورد که در قوت باه بسیار عجیب النفع است
مجرب هلیلهٔ کابلی بلیله بلیله املهٔ همه متساوی یکجا کوفته و بیخته با عسل و روغن
گاو مخلوط ساخته نگاه دارد و هر روز ناشتا بوزن دو درمی بخورد که در قوت
باه بی نظیر است مجرب مغز پوسته یک درم عود و مثل آن سنبل مشک دانه
وسعد یک مثقال ساز معجون بشهد و میلش کنی که برد از دل تو رنج
و ملال کم و بیش ترا به قوت ها بکند دفع سرعت انزال مجرب صمغ
سفید با شکرتری چند روز متواتر بخورد اب منی زیاده شود مجرب است
مجرب مغز پنبه دانه معصفر از هر یکی ده درم خشخاش پنج درم ارد نخود بریان

کرده یکجا سازد با شکر سرخ یا قند کهنه و روغن ستور یا کنجد سیاه هر روز
نهار بخورد که بسیار صحیح و مقوی است مقوی بیارد زهره گاو و پیاز نرگس و عاقرقرحا
و موی [illegible] فرج همه برابر کوفته و بیخته در زهره مذکور بسرشد و وقت مجامعت بر قضیب
بمالد که ذکر را سخت کند و از جماع فرو نشیند تا چند بار با آب خنک فرج نشوید
مقوی دیگر بگیرند بوره ارمنی نیم درم و بسایند در عسل و روغن و بوقت حاجت
قضیب طلا کنند و خصیتین و عانه را نیز طلا کنند که بسیار قوی گرداند و اگر زن
در فرج مالد بهیچ وجه از زود سیر نشود و فرج را گرم و نرم گرداند مقوی بلیله سه درم
بسباسه دو مثقال گل سرخ سه مثقال فلفل سیاه سه مثقال همه را کوفته
و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و بوقت مجامعت ذکر را با آن طلا کنند
قضیب را سخت گرداند و ممسک باشد مقوی فلفل دراز یکسیر در دو سیر شیر
گاو با آتش نرم چندان بجوشانند که شیر و فلفل یکی شوند پس از آن فلفل
را در سایه خشک کنند که باد برو نوزد بعد از آن باریک بسایند و هر روز سه درم
با شش درم نبات و با نیم سیر شیر گاو خام بخورد چندان قوت دهد که از حصر
بیرون است مقوی بیارد نرگس تر را کوفته بر قضیب طلا کنند محکم گرداند مقوی
سیماب گوگرد آهن کشته مار قشیشا همه متساوی یکجا کنند و هر روز سه درم

باشهد

با شهد آمیخته بخورد که در شش [illegible] عورت را تنگ گرداند مقوی سنبل
بسباسه جوز بوا قرنفل دارچینی از هر یک پنج درم کنجد سیاه شصت درم جمله
کوفته و با شهد آمیخته هر روز از این سه درم بخورد که قضیب سخت و محکم گرداند
مقوی کبابه عاقرقرحا موصلی سفید و سیاه خولنجان بهمن سفید تخم [illegible]
تخم کرفس تخم [illegible] زعفران قرنفل جوز بوا دارچینی بوزن برابر بسایند و در
زیره سفید و زنجبیل داخل کنند و در عسل بقوام آورده معجون سازد و مقدار هشتم
این دارو افیون داخل نموده حبها سازد و بوقت حاجت یکی بخورد که قوت
بسیار مشاهده کند مقوی حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله جبرئیل علیه السلام
از پروردگار آفریدگار بجهت آن سرور علیه السلام هدیه آورده داروی تمام است
و رجع علل را و دفع مضار و جلب منافع از این مرویه است و عمل اکثر از صحابه
و اتباع است خولنجان دو درم کبابه و زنجبیل و جوز بوا مصطکی دارچینی
قرنفل از هر کدام دو درم عاقرقرحا یکدرم عود خالص یکدرم مشک اعلا نیم
درم [illegible] ده درم و دانگی [illegible] دو سه چندان این داروها عسل یا شکر خالص
معجون سازند و از آن دو درم تا سه درم بخورند اگر مداومت نماید در یک هفته
مشاهده کند که چندین زن را کامیاب تواند ساخت مقوی دیگر سنبل الطیب

ودیگر وانکبین را با روغن یاسمین بمالند و بر ذکر طلا نمایند بغایت سطبر و قوی
خواهد شد **مقوی** اگر اسکندر و دار فلفل و مازو را کوفته در پیه ماهی ممزوج کرده
در ظرفی حل کرده بمالند بغایت مفید است **مقوی** بر شلغم یکدرم هر کسی که هر روز
کند موافق و با شهد بشوید و چندان بخورد و بباشامد دلش را فرح بخشد
شود خوشحال و چندان توانا کرده و شهوت کند زور شود چیز که دانی پنجو
شنذان **مقوی** تخم تیر ماهی تخم پیاز تخم کنند با باریک بساید و از تخم مرغ
اب دور کرده و قدری از بیخ داره در و انداز دو بر آتش نهاده بجنباند چون
نیم جوش شود صبح و شام از آن بیضه بخورد که بسیار مقوی است **مقوی** از شاخ
گوزن روغن بکشد و تیر ماهی را بر روغن گوزن بریان کرده با شکر بخورد بسیار
جهت مقویست **مقوی** بیارد اسکندر و کوشت و سنبل هر مساوی صلایه
کرده با مسکه گاو میش سرشته بر آلت طلا کند که سخت گردد **مقوی** بیارد
عاقرقرحا و قرنفل و کافور و بخناک و افیون و گل جاسوس و کل کبر و سفید
و برگ ماشکفه با شیر و برگ دهتوره صلایه کرده نگاه دارد و وقت حاجت
با بول بزیا بول ادمی سایده بر آلت طلا کند که سخت گردد و امساک
نیز شود **مقوی و منعظ** روغن دهتوره بر قضیب و رگی که نزدیک قضیب است

بمالد بغایت

بمالد بغایت قوی گردد و همچنین اگر پیه گرده گاو بر قضیب مالد بر خیزاند **مقوی و غیب**
لسان العصافیر بقدر دو درم در شیر گاو میش تازه تر کنند از اسایده شیر گرم و شب
بر قضیب طلا کنند و بالای آن جامه بسته بخسبد و روز با آب گرم بشوید چند شب
همچنین کند سخت و سطبر شود **مقوی** بیارد بلادر ~~[illegible]~~ و بار کنار کنار و پوست
درخت انار یکجا کرده در چهار یک آن روغن بر آتش نرم بجوشانند تا آبها
برود و روغن بماند همین روغن بر قضیب مالد سخت و سطبر و دراز گردد
مقوی چربی خوک با شهد آمیخته اگر بر قضیب طلا کند آنچنان سخت گردد
که اگر انزال هم شود ابو العباس منحنی نشود و بحال خود ماند و عجایبات باه بیند
مقوی بوزه ارمنی و انگوزه از هر یک یکدرم با عسل آمیخته بر قضیب و خصیتین بمالد
مقوی و منعظ و ممسک باشد **مقوی** کهنه بکلی نیم سیر هیچ کنیز سفید باقی مار
کنکنر با وسبر در تیل کنجد و شیر گاو جوب کشد و از اینها روغن کشیده ولیب
کند سخت شود **مقوی** فلفل دراز و فلفل گرد سیاه و سفید بر مساوی کوفته
بشیره زنجبیل و پان سرشته در شیشه نگاه دارد که هوا بان راه نیابد و لو قت
حاجت بر قضیب طلا کند و اگر دارو سخت شده باشد عسل صافی بران آمیخته
نرم کند **مقوی** بیخ دهتوره در شکم مار ماهی پر کرده ماهی را در گل در گیرد و با آتش

9

بپزد بعد از پختن گل و بیخ دور کرده از ما بین بخورد قضیب سطبر و دراز و
قوی گردد مقوی بیخ بهمن سفید مولیه چون در سایه خشک کرده کوفته و بیخته با
شکر تری یار کرده چهار درم بخورد و بالای آن نیم سیر شیر خام بخورد قضیب
سخت گردد و امساک شود مقوی مورچه بزرگ حسر علود در میان روغن
زیت انداخته تا بیست روز در آفتاب جهت موضعی که باد نباد و نرسد وقت
حاجت بروغن بدان مالیده و آلوده بر کف پا و میان انگشتان پا بمالد که
بسیار مقویست در جماع مقوی دیگر از مجربات حکیم سعد الله و حکیم صفی الدین
گیلانی که در قوت باه بی نظیر است بستانند روغن یاسمین سی درم فر
فیون یکدرم مشک دانگی و نیم اجزا را کوفته در روغن مذکور حل سازند و بر
آتش گرم نمایند و بوقت حاجت بر ذکر خصیه و قضیب را بایس چوب بسازند
و لحظه نگاه دارند و بعد از آن برومالی پاک ساخته جماع کنند مقوی و طیلی
قضیب شیر میش را در آوند کلایی چوب انداخته در زیر سرگین اسب نگاه
دارد و بعد از یک هفته بدر آرد و خراطین را کوفته از شکم آنها گلها دور سازد
و او غنی که بالای آن شیر دانه بهم رسیده باشد از او گرفته با خراطین حل ساخته
ذکر را طلا کنند و با برگ پان بپیچد نهایت سخت شود مقوی و طیلی

اگر هیچ کو بچه باکیز بر تست بساید و بر قضیب مالد ایستاده مانند چون خون مرغ
و بید غوک بمالد فرود آید مقوی سپند زباد جوز بوا قرنفل دارچینی از هر یک
پنج درم کنجد سیاه نصف درم با شهد بیامیزد دو سه درم بخورد قضیب بسیار
سخت شود از مجربات حکیم ابراهیم گیلانی لذت هشتم در مکررات
و مطولات قضیب بعضی سطبر و دراز کردن شیخ ابو علی گفته است که
طبیب را هیچ عاری نیست از اینکه اسباب بزرگی ذکر ذکر نماید زیرا که آلت
تناسل سبب ابقای نوع است پس باید دانست که بزرگی آن در طول و عرض و عمق نمیشود
الا در سن جوانی و ایام نمو و چون آدمی از سن نمو تجاوز نماید بزرگی آن ممکن نیست
الا در عرض و عمق زیرا که استعداد زیادتی در طول درین هنگام نمانده دار اسباب
بزرگی آنست که اول آلت را چندبار بخرقه خشن چندانی بمالند که خون بدان موضع
منجذب شود و انرا سرخ گرداند و بعد از آن بعضی روغنها که بعد ازین ذکر خواهد شد
خصوصا روغن مورچه از آن چرب نمایند تا روغن بسبب لزوجتی که در وست
مسامات نماید و نگذارد که آن خون منجذب تحلیل یابد و بسبب حرارتی که دارد باعث
انجذاب خون دیگر شود بعد از آن بر بالای آن روغن زفت ضماد کنند تا بسبب
دسومت روغن و تحنیق زفت آن خون را بموضع منعقد شود و سبب بزرگی

همچنین کره آتش بکرده و قضیب را ذکر را سخت کرده اند و نعوظ تمام بخشد ملذذ
که مجامعت را لذتی تمام دهد بگیرند دارچینی دو درم بخوانید و بوقت مجامعت با بزاق یعنی آب دهن
بر قضیب مالیده مشغول شوند که لذت کامل بخشد ملذذ بگیرند دارچینی و کبابه و عاقر
قرحا و مویزج از هر یکی پنج درم مشک تبتی قدری همه را خورد بکوبند و با عسل زنجبیل پرورده
معجون کنند بوقت حاجت قدری از آن با لعاب دهن بر قضیب مالد و مجامعت
کند بر دو لذت می یابند که نتوان گفت ملذذ چون پنیر مایه شتر اعرابی مقدار نخودی با آب
گرم حل نموده بنوشد بعد از دوازده ساعت قوت باه و لذت تمام حاصل شود
ملذذ قرنفل و خولنجان دارچینی عاقرقرحا از هر یک پنج درم و قدری مشک همه را خشک باریک بسایند
و بوزن جمله داروها عسل آمیخته بقدر نیم درم غلوله سازد و بوقت جماع یکی از آن
در دهن گیرد چندان لذت بخشد که جمیع موشان عاشق او شوند ملذذ خون
خروس سفید با شهد آمیخته بر آتش بجوشانند و بوقت مجامعت قدری از آن بر (قضیب)
بمالد شهوت بیفزاید و چندان زن لذت یابد که شیفته او گردد و مرد دیگر را
نخواهد ملذذ پیه سهد شیر که ساییده بر قضیب مالد بهر زنی که مجامعت کند (سهد یوس)
فریفته او گردد ملذذ موی زهار می باریک بسایند و با روغن یاسمین آمیخته بوقت
مجامعت قدری بر قضیب مالد لذت تمام بخشد ملذذ زهره زاغ سیاه با روغن

کرده چون این عمل را چند بار تکرار نمایند بزرگ و تمام آورد مطول اگر قضیب را با آب گرم
بشویند و روغن بلسان مکرر چرب نمایند بزرگ و زیاده شود مطول اگر قضیب را با آب
کرفس مکرر بشویند بزرگ و زیاده گردد مطول اگر قضیب را مکرر بروغن زیت
مالش نمایند کبر یا می و را افزون گردد مطول نقل از محمد زکریا بیارند خراطین و پاک
بشویند و خشک کرده نرم بسایند و در گرمابه رفته قضیب را با آب گرم نیک مالند
چنانکه سرخ گردد بعد از آن خراطین را با روغن کنجد جوشانیده بروی طلا کنند که بغایت
دراز و سطبر گردد مطول عاقرقرحا دو درم باده درم آب پیاز عنصل بسایند و بر ذکر طلا کنند
که ذکر بزرگ گردد مطول مغز خر با روغن کنجد جوشانیده بر قضیب مالد سطبر شود و باه
بیفزاید مطول سطبر و سخت شدن قضیب بیارد خراطین و در سایه خشک ساخته
و گلها از شکمهاش دور کرده بقدر پنجدرم و پنجدرم تخم ترب و جوز بوا دو نیم درم (آب ترب)
همه را ساییده در روغن گاو بریان سازد و بوقت حاجت بجز سوراخ حشفه
در تمام آلت طلا سازد که از مجربات سیوداس است لذت نهم در منفعات
آلت و ملذذات مباشرت (بهی حکم) که چون در دهن دارند انعاظ شود طلای رومی یکدرم
مشک خالص یک و نیم درم قرنفل نیمدرم قسط پنجدرم خوب بسایند و پخته با شیره زنجبیل
مربا سرشته حبها سازند بقدر نخودی بوقت حاجت در دهان گرفته آب از فو برند (حبها)

بحل

یا سمن آمیخته بوقت جماع بر قضیب طلا کنند بهر عورت که فراهم آید آن عورت
پی آن مرد نشکیبد ملذذ دارچینی و کبابه و زنجبیل برابر کوفته و بیخته با شهد آمیخته
غلوله سازد و بوقت مجامعت یکی ازان بخاید و بالعاب دهن بر قضیب مالد
و باقی در دهن دارد و مجامعت کند چندان لذت یابند که هر دو بیهوش گردند
ملذذ دل هدهد را خشک کرده با شکر بخورد شهوت پیدا آید و هر عورتی که نزد کسی
کند دیوانهٔ آن مرد گردد کرم سرخ مخمل پوش از شکالی که بپارسی غوسک و بهندی
بیر بهوتی خوانند در روغن بستور بریان کنند چنانکه بگدازد و بوقت جماع قدری
ازان روغن بر قضیب مالیده مشغول کار گردد که لذت و ذوق یابد ملذذ عاقرقرحا
کوفته با روغن زردهٔ بیضهٔ مرغ آمیخته نیمگرم کنند و سرد کرده بر قضیب طلا کنند و بعد از
ساعتی بر ما فیه [?] پردازد که لذت تمام یابد ملذذ عاقرقرحا و دارچینی بالعاب دهن
آسنده [?] بر قضیب مالد چون بخشکد بپذیرد مجتمع شود که ملذذ است ملذذ
خون هدهد با آرد عدس خمیر کنند و در روغن بریان کنند بوقت حاجت این
روغن بر قضیب مالد لذت بی اندازه یابد ملذذ موی گرزنی [?] که در شانه کردن شکسته
میشود سوخته خاکستر او با شهد بر قضیب طلا کنند و بآن زن نزدیکی کنند
چندان دیوانهٔ او گردد که بی دیدن او شکیب نتواند آورد ملذذ ذکر نیل گاو باید

بساید با

بسایند و با کافور و شهد بر قضیب مالد و جماع کند آن زن دیوانهٔ او گردد ملذذ
کافور و سیماب و ذکر بوزینه و بارود [?] هشتوره [?] یکجا کرده و با شهد آمیخته بر قضیب
طلا کرده با هر که مقاربت جوید مطیع گردد ملذذ خایهٔ گربهٔ سیاه و بیه بز
نر در روغن بریان کند چندان که بسوزد آن روغن بر قضیب طلا کرده نزدیکی
بهر زن که نماید واله و شیفتهٔ او گردد ملذذ زرنیخ و سیماب و سنگ سرمه و قسط
و فلفل دراز و پنجار کبوتر و نمک سنگ جمله را سائیده با شهد بر قضیب طلا کرده
با هر زن که بپیوندد هرگز جدائی نشود و عاشق او گردد ملذذ هیچ کل [?] سرخ یا هر چه کل
او سرخ باشد و قدری طلق باب سوده بر قضیب طلا کرده نزدیک کند آن زن ازو نگریزد
او نتواند از دوری او قرار یابد ملذذ بیه خارپشت بر قضیب طلا کنند و جماع آن
زن تا زنده باشد غیر او را نخواهد و همچنین است زهرهٔ گرگ با شهد آمیخته گرم کرده بغیر
شهد نیز و همچنین است قضیب گرگ خشک کرده و کوفته و بیخته با شهد بر قضیب طلا کند
و بمقصد رسیدن ملذذ سیماب و زعفران و کافور و زهرهٔ گاو جمله با شیرهٔ دهتوره
سائیده بر قضیب مالد و فراهم آید آن عورت زن نفقه شود ملذذ زهرهٔ قنوج بر قضیب
طلا کردن و فراهم آمدن فراهم دیل [?] آرد ملذذ موی کنجشک خانگی نر و منونه [?] بر هر
ملساوی [?] در آتش بگدازند و بوقت حاجت قدری ازان هر دو انگشتهای پای خود را

بازن

چوب کنند لذت و امساک بسیار روی دهد ملذذ سیماب و کافور و سهاکه از هر یک

یکدرم با یکدرم شهد آمیخته بوقت جماع بر قضیب بمالد و بخدمت مشغول شود لذت

تمام یابد و فرج زن از فراخی بتنگی گراید که مجربست ملذذ بیارد بادنجان بزرگ

سیاه که بهندی بهاره گویند و از دُر کل گرفته در زیر آتش بپزد بعد از پختن کل دور

کند و پوست از وی برگیرد و در جامه کرده شیره او بستاند و چند فلفل دراز زبرک

سه شبانه روز دران شیره ترکنند پس برآورده خشک کرده و کوفته و بیخته با شهد

خالص آمیخته بر قضیب طلا کنند و مداخلت نماید که لذت و در فرو رفتن زن عجبت

از ین نیست ملذذ زهره خروس با مردار سنگ بر قضیب مالیده جماع نماید که

لذت و محبت بسیار بیند ملذذ استخوان هدهد و کافور و کرمازک و پوست

بیخ ترنج از هر یک یکدرم و موی کنجشک زعفرانی سه درم با هم سائیده و مخلوط

کرده بقضیب طلا کرده با هر زنی که مصاحبت نماید آن زن یک لحظه از صحبت

او جدائی نگزیند ملذذ سکینج باب در هاونی حل کرده و با سه وزن یا شش

وزن تا یکسان شود از ابر قضیب طلا کرده مواصلت نماید که ملذذ تمامست

ملذذ زهره گوسفند تر و آب بادروج و قدری بوره ارمنی سوده با عسل تحلیل

کرده در شیشه در ظرف آبگینه نگاه دارد و بوقت مواصلت بر قضیب مالد

آن روغن یاسمین
یا خیری یا سوسن
هر کدام که بهتر بوان
بیامیزد صح

والفعال جو

ونصف عنبر

سنبل از هر یک پنج مثقال زرنب اسارون از هر یک ده مثقال بسباسه

قرنفل از هر یک پنج مثقال نخود والو نوی نار مشک ممکه القصید اخولنجان قصب الذریره

عود وسرو از هر یک ده مثقال کبابه بوزن ابرا از هر یک پنج مثقال تخم کزر کندر از

هر یک ده مثقال قاقله صغار پنج مثقال گاوزبان بادرنجبویه از هر یک بیست

مثقال ورق ریحان سه مثقال زعفران ده مثقال تخم شلغم تخم بلیسون عود

قماری زرنباد از هر یک یک مثقال شیر آمله چهل مثقال ماهی رُبیان لفاح النخل

قضیب گاو سوهان کرده از هر یک ده مثقال صندل سفید بیست مثقال مغز

سر کنجشک که در وقت هیجان صید کرده باشند سه مثقال خورلبو اچهل مثقال

بیخ چوب چینی شصت مثقال مغز بادام بیست مثقال مغز بن موا بیست بیست با بیست

مثقال ورق طلا و رق نقره عنبر اشهب از هر یک پنج مثقال شکر سه مثقال

عسل کف گرفته سه مثل ادویه کوفته و بیخته و عسل بقوام آورده معجون سازند

شربتی یک مثقال مفرح حکیم عماد الدین محمود شیرازی که بجهت ولی خلیفه شاملو

ترتیب داده مقوی باهست و دفع سلس البول میکند و منع رعشه انزال

مینماید و مقوی دل و کرده و باه و پشت و کمر و مفاصلست اخلاط آن سنبل

قرنفل بیل از هر کدام دو مثقال تودری زرد و سرخ از هر یک ده مثقال اسوانجان

اطریفل رادر سر لحساید
یادر آب کرده بالکدشت

بعیر از هر یک

بخمس بسباسه کبابه حب مصطکی حلتیت ورد چ عود با زراوند مدحرج دارچینی
ورق طلا ورق نقره از هر یک دو مثقال بوزیدان خولنجان سمکه صیدا اطریلال
قضیب گاو سوهان کرده جوز بوا تخم تره تیزک تخم کندنا بزر البنج مایه شتر اعرابی
حب النیل سعد کوفی تخم شلغم تخم ترب از هر یک پنج مثقال زعفران ده
درم نارجیل مغز پسته فندق بادام جلغوزه موبن موکردکان موخم خرزه
بهمن سرخ و سفید از هر یک ده مثقال ابریشم مقرض خشخاش جدوار تخم
جرجیر تخم انجره تخم رازیانه فنک از هر یک سه مثقال زرنباد نه مثقال عنبر
اشهب یکمثقال نبات سفید نیم من کزانگبین نیم من عسل مصفی یک من
بقوام آورده معجون سازند شربتی یکمثقال **معجون مهیج مقوی** خصیة الثعلب دار
چینی زنجبیل از هر یک هشت مثقال کبابه قرنفل دار فلفل از هر یک چهار مثقال
مقوبسته نارجیل بادام فندق از هر یک دو مثقال ابریشم مقرض اشنه شش مثقال
انیسون انجدان بیخ مایه شتر تخم کرفس تخم اسپست تخم کزر تخم بلیون
تخم کندنا تخم کلم تخم شلغم تخم جرجیر تخم پیاز بوزیدان جدوار حب الزلم
حبة الصنوبر کبار و صغار تخم ترب خولنجان نودری زر دو رج بهمن سرخ
و سفید تخم خیار حب القلقل فلفل لسان العصافیر عنصل بسباسه

فل

خشک و پا خود ل علاو قه‌ها از هر یک یکمثقال عسل سه وزن ادویه **جوارشن**
جلاسا منی زیاده کند و تقویت باه دهد و معقده را قوی گرداند و اشتهای طعام
آورد سنبل الطیب قرنفل دارچینی قاقله از هر کدام ده مثقال انیسون
تخم کرفس از هر یک یکمثقال زیره کرمانی در سرکه انگوری خیسانیده خشک کرده بریان
نموده مصطکی نعناع سعد هندی از هر یک چهار مثقال فلفل کرد دو مثقال مشک
یک مثقال و نیم قند سفید سی مثقال مجموع کوفته و بیخته با سه وزن عسل کف
گرفته معجون سازند و هر صباح یک مثقال تناول نمایند **جوارشن**
جالینوس این جوارشن را خاصیت ... اشتها را قوت دهد و بول
دهن خوش کند و بادها بشکند و بسیاری بول که از سردی بود باز دارد و رفع
بلغم را ببرد و باه را قوت دهد و لون را صاف کند و بادهای ناصور و دیوانگی
و درد ... که از سردی بود و نوشتن و قوت باه و بهق را سود دارد و بواسیر و ریگ گرده
دفع کند و سیاهی موی نگاه دارد و هر که بیست و یک روز استعمال کند از بیماریها
که ذکر کرده شد خلاص یابد و ایمن گردد بعد از آن ده روز که ساخته بود استعمال
کند صفت آن سنبل سلیخه قاقله دارچینی خولنجان قرنفل سعد زنجبیل زعفران
فلفل سفید دار فلفل قسط عود بحری عود بلسان اسارون حب الآس قصب الذریره

اسم معجون ... از ادریس ترکی ...

مشهور است به جالینوس

هلیله محکم موردا از هر یک دو درم مصطکی ده درم قند بوزن ادویه مجموع کوفته و بیخته
بعسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال پیش از طعام بعد از طعام شاید خورد
جوارش فنج نوش نافعست بادهای غلیظ و بواسیر را و تقویت معده است و تقویت
باه میکند و کونز روی صاف میکند و کلیه را گرم میکند و نافع است بادهای رحم را و
تری دهد که از بواسیر باشد اخلاط آن اذخر هلیله کابلی هلیله زرد شیطرج تخم کرفس
از هر یک شش درم بلیله آمله نانخواه تودری دارفلفل کنجد مغز از هر یک چهار درم
قرنفل سنبل جوز بوا زنجبیل فلفل مویه از هر یک هشت درم خرنوب قسط سلیخه و نغل
بسباسه خولنجان نارمشک از هر یک شش درم سعد ده درم مسک دو مثقال عنبر
یک مثقال خبث الحدید و با مثل جمیع ادویه روغن گاو ده استار با نکیس کف گرفته
بسرشند بانیشته بعده جوز خوب ده هفته بیاید بخورد مزاج گرم و خشک در دوم درجه
ربع منه جوارش زرعونی منقول از قرابادین نجیب تقویت باه میکند اخلاط
آن تخم هلیون مثقال بهمن سرخ و سفید تودری زرد و سرخ سقنقور لسان
العصافیر از هر یک پنج درم زنجبیل بزر اللفت بزر الفجل بزر جرجیر بزر البصل بزر
الشهدانج بزر الجزر بزر الکراث خولنجان جوزبوا دارچینی دارفلفل بوزیدان اشقیل
مشوی از هر یک درم بزر السلجم ده درم فانید بوزن جمیع ادویه همه را کوفته

بوکن

بعسل کف گرفته معجون سازند مزاج گرم در اول درجه سیم خشک در یکدرهم و رابع منه
جوارش سلیمانی که منسوب بسلیمان پیغمبر است علی نبینا و علیه السلام و در تقویت
باه شهوت جماع بی بدلست اخلاط آن لسان العصافیر تخم شلغم تخم کوچه طلی — تخم پیاز
دارچینی تخم تیرماهی عاقرقرحا تخم اننک از هر یک سه درم کوفته و بیخته بسیار دبیست
تخم جرجیر در ابهار شکسته بر آتش داده چون اندک بجوشد ابریشم داروها در
ریخته شیر گرم بخورد معجون مرکب اهل هند که در قوت باه بی نظیر است
موصلیا سیاه تخم مکهاره زنجبیل چیته تخم شبت دارچینی کههر کرا جوز بوا جاتری قرنفل
عاقرقرحا خولنجان نارکیل اجوان خراسانی فلفلمویه دارفلفل قاقله صغار و کبار
از هر یک پنج مثقال مغز بادام خوب پسته مغز بلادر چارولی زعفران از هر یک مثقال
موصلی سنبل سعد از هر یک دو مثقال نبات مساوی ادویه روغن منبسط اکبر روغن
جوز ماثل روغن لفاح روغن بسباسه از هر یک ده مثقال ادویه را کوفته و بیخته
بروغنهای مذکور رشته در سه برابر عسل کف گرفته بقوام آورده معجون سازند و اگر
خواهند ربع اجزا افیون بنگی داخل نمایند و قدری مشک نیز بران اضافه کنند و طریق
گرفتن روغن منبسط اکبر چنانست که پاردورق الف ط اعلی خوب سوده دو سیر
در یکمن شیر و دو سیر روغن با آتش نرم بجوشانند چندانکه شیر غلیظ شود و بعد از آن

فوز آورده صاف نماید وجغوات بسته مسکه او گرفته بطریق متعارف روغن
سازد که بغایت مکیف میشود ودر داخل ساختن معاجین روشنی بالعبیت جوده
وطریق گرفتن روغن جوز ماثل چنانست که بیارند تخمهای جوز ماثل بقدر نیم سیر
ونیمکوب ساخته در نیم من شیر بجوشانند چون خوب بجوشد صاف نموده
جغوات ببندند وبطریق متعارف مسکه کشیده روغنی سازند وبکار برند
وطریق گرفتن روغن لفاح و تخم بنگ بدین وجه است که بیارند از هر کدام که
خواهند بقدر چهار سیر ونیمکوب کرده در یک سیر شیر بجوشانند وبعد از آن بطریق
متعارف جغوات بسته مسکه کشیده بر دوش روغن جوز ماثل و روغن مذکور
اگر روغن بسازند که ده برابر روغنهای مکیف دیگر کیف بخشد **معجون**
اهل هنر مسهل جوز بوا دارچینی زعفران دانه الاچی قرنفل مال کنگنی موبهه اجوائن
خراسانی موصلی سیاه زنجبیل فلفل دراز شکر تری همه را برابر کوفته وبیخته
برابر همه دارو با شهد و روغن گاو انداخته بپزد **ترکیب دیگر مبهی** موصلی سیاه
دو نیم سیر موصلی سفید دو نیم سیر تخم کونچه مکهانه اسپند خونی موبسته موز
بادام دارچینی جوز بوا فلفل فلفل دراز زنجبیل از هر یک هشت سیر شاهتره قرنفل
زعفران خصیة الثعلب چند بیدستر هیچ پان مشک عنبر از هر یک چهار سیر شاهتره

ادویه را کوفته

ادویه را کوفته وبیخته نگاه دارد وبیارد یازده سیر شیر گاو ویازده سیر روغن
باهم مخلوط ساخته بپزد و روغن صاف کرده بگیرد وبعد از آن بیارد پنجاه سیر شیر
گاو میش وهمه داروهای کوفته وبا روغن مذکور ممزوج ساخته در پنجاه سیر
شیر مذکور انداخته بآتش نرم بپزد وچون پخته میشد روغن را جدا سازد ودارو را
باز جدا سائیده با دو نیم سیر عسل ممزوج کرده نگاه دارد وزعفران وعنبر ومشک را
در هنگامی که پخته شده باشد داخل سازد وهر روز برابر کردگان از آن روغن
ومعجون میخورده باشد که در وقت باه عجایبها بیند **ترکیب اونت کتائیر** که بسیار
مبهی ومقوی است بیارد پوست بیخ اونت کتائیر را که بعد از خشک شدن بیم
بماند وخوب سائیده از جامه بگذرانند وبیارد پنج سیر شیر گاو وجوشانیده که آن شیر
از جوش بسیار نزدیک به پختگی آید ودر آن وقت بیخ مذکور را داخل سازد
وفرو آرد وبعد از آن داروهای مذکور را در آن حلوا داخل ساخته بکچفه برهم زند
داروها اینست قرنفل جاپتری جابهل دارچینی عاقرقرحا فلفل دراز فلفل الاچی از
هر کدام یکدرم موصلی سیاه ده درم جمله میده کرده داخل سازد ونگاه دارد
وهر صباح وشام بقدر دو سیر شاهی بخورد واز ترشی پرهیز نماید از مجربات
راقم سطور است **مفرح کثیر الکیف مبهی مشهور بمفرح حکیم** منتخط اخلاط او مهیج

سفید و سیاه و آمله مقشر بلیله کابلی خولنجان دار فلفل عاقرقرحا و قرنفل جنگلی

از هر یک سه توله شیره بهنکره سیاه ربع سیر این ادویه را کوفته و بیخته با شیره

بهنکره مذکور در سه سیر شیر ریخته بجوشانند تا تمامی شیر را ادویه مذکور بکشد

و خشک شود بعد ازان پیار داجموده خولنجان مکهانه و قرنفل کهر نگرا کهنو کرو

زنجبیل فلفل ناگیسر از هر کدام نخود به بهمنین اسارون از هر یک سه توله دار

چینی سنبل سعد قاقله صغار و کبار زکور از هر یک چهار توله خصیة الثعلب صندل

سفید بسباسه جوزبوا از هر یک ربع سیر همه را کوفته و بیخته برابر تمامی اجزا نبات

داخل کرده بستانند مغز بادام مونا رکیل مغز بلوان از هر یک چهار توله مغزها را جدا

کانه کوفته در سه وزن ادویه عسل کف گرفته تمامی اجزا را برشتند و برابر همه باقی

آنچه وزدا علاوه نمایند و خوب لت کرده زعفران بافدری مشک و ورق نقره

ورق طلا و بخناش ورق نقره بران اضافه نمایند که معجون بنهایت خوب و پسندیده

و کثیر المنفعت شود خصوصا در قوت باه نظیر ندارد و اگر خواهند دارو را

در یکسیر روغن منسط اگر برشتند نیز خوبست شربتی ازان بقدر مراج در

داشت طبیعت **الاثنعل کثیر** تقویت باه نماید و رنگ روی را نیکو گرداند

و بادهای بواسیر را زایل سازد و معده را قوت دهد و بدن را فربه کند صفت

ان بلیله

ان بلیله کابلی بلیله سیاه آمله مقشر فلفل دراز فلفل از هر یک مثقال زنجبیل — بلیله سر

بوزیدان بسباسه شیطرج هندی تودری سرخ و سفید مثقال لسان العصافیر

حب الفلفل کنجد مقشر شکر طبرزد خشخاش سفید بهمن سرخ و سفید از هر یک

یکمثقال ادویه را کوفته و بیخته بروغن گاو یا روغن بادام چرب کرده بعسل کف

گرفته معجون سازند شربتی سه درم تا سه مثقال من جامع الادویه **لذت شیر دهم**

در حبوب و کوکبها و سفوفات که در تقویت باه و دفع رعت انزال

نظیر ندارند حب مبارک مجامعت را قوت دهد و منسوب است بجالینوس صفت

ان مغز دماغ کنجشک نر که در وقت هیجان صید کرده باشند مثقال مصری تخم پیاز

سفید کشنیز خشک و ما اجزا مساوی و بعسل حب بندد و بوقت حاجت حب از من

با شراب حل کرده بخورد که نعوظ تمام آورد **کویا حکیم** حسن جهت قوت باه بغایت

موصلی سیاه یکسیر در نیم سیر شیر بجوشانند تا تمام شیر در خورد بعد ازان در سایه

خشک کرده کوفته و بیخته جوزبوا ربع سیر بسباسه ربع سیر کوفته و بیخته در عسل

قوام آورده گولی بسته بندد بجنب خوراک خود هر روز یکی ازان بخورد در قوت

باه عجایبات مشاهده نماید و اگر خواهند جوز و اعظم بقدر مزاج خود باان ضم کنند

حب کیف از مجربات حکیم سعد الله گیلانی قوت باه زیاده کند و در امساک بی

عدد مثلث و اشتهای طعام آورد و کسر باه حب معتاد کنند بکردن نمی افتاد اگر
از افیون و [illegible] و اعظم خالبست منفعت آن پوست ترنج و بخشک سنبل و نعل لباب
سعد زر ساد جوز ماثل بزر البنج شیطرج مشک کشنیز عمر از هر یک یکمثقال مصطکی
کل سرخ صندل عود القرح از هر یک دو مثقال جوز بوا بهج لفاح ماه فرفیون زعفران
از هر یک سه مثقال جند بیدستر کافور از هر یک نیم مثقال ورق نقره ورق
طلا از هر یک بیست و پنج عدد کوفته و بیخته با عسل کف گرفته حب سازد حب
مسک بنگی که بغایت از برای رعشه انزال و قوت باه و پشت و گرده و ضیق
نفس سود مندست و از برای بواسیر خونی و بادی نیز مفید است و از برای بیمار
کهنه و سل و دق بغایت مناسبست اخلاط آن علک رومی یکدرم قرنفل دو درم مصطکی یکدرم
مشک یکدرم و نیم جدوار ربع درم زعفران یکدرم بسباسه پنجدرم همه را کوفته
و بیخته با اندک شیره نبات یا گلاب پرورده حب سازند و در وقت حب
کردن اندک صمغ عربی را تر کرده دست بمالد و هر حبی که بر بندد بوزن سه نخود باشد
و اگر کوچک سازند باید دانست که مقدار سه نخود یک خوراک است حب کلی
جوز ماثل که در امساک و انعاظ و انتعاش خاصیت تمام دارد بهار دکل
دهتوره سیاه و در سایه خشک ساخته بباید و برابر آن فلفل دراز

سائیده

سائیده با هم مخلوط ساخته بقدر نخود حبها بندد و بقدر برداشت طبیعت
ابتلاع نماید کوبیا نافع تخم کوچه مغز تخم انکشن تخم ملکهاره از هر کدام یکسیر
درده سیر شیر گاو بجوشانند که تمام شیر در خورد بعد از آن خشک کنند و بیارد
موصلی سیاه و سفید و زنجبیل و دار فلفل و جوز بوا و اجموده ایتع و تخم کوز و اجوایین
و تخم زرب واسگنده و تخم تره تیزک از هر یک نیم سیر عاقرقرحا و قرنفل از هر یک ده درم
دار چینی و سنگهاره از هر یک یکسیر پنج فلفل ای نیم سیر همه ادویه کوفته
و بیخته بروغن که در شیر جوشانیده باشند و نبات نیم سیر و قند سیاه
کهنه با عسل مخلوط ساخته بقدر جوز غلوله بندد و هر روز ناشتا یکی و شام یکی
بخورد که سستی قضیب بکلی ببرد و قوت باه بیفزاید و فایده بسیار دهد حب
مبهی مقوی بگیرد علک یکدرم مشک تبتی خالص نیم درم قرنفل نیم درم جمله را بر
صلایه خوب بساید آنکه پاره مربای زنجبیل را بشکند تا شیره او بیرون آید
و بآن شیره ادویه را برسرشته و از آن حبها بندد مقدار نخودی و بوقت صحبت
اندرون دهان گیرد که قوت عظیم بخشد حب قوت باه که بعد از جماع هر گاه بخورند
باز بقوت اصلی آید که گویا جماع نکرده است پیاز دو چوبه اگر خوب سه توله
مصطکی سه توله تخم بادنجان یکتوله حب بر بندد و مقدار دو حبه بعد از

اگر کرار شکسته معمول حب [illegible] بکشند

مقوی باه

جماع بخورد قوت اول حاصل اید سفوف معجون بستانند لسان العصافیر و تخم جرجیر و تخم لفت از هر کدام یکمثقال کوفته و بیخته هر روز یکمثقال سفوف کند و بالای آن شراب شیرین که از انگور باشد بخورد و اگر شیره مویز بدل آن بخورد شاید سفوف ملح یمانی از مجربات حکیم کمال الدین حسین شیرازی ضعف معده و تنقیه رطوبات معده میکند و حدت بصر می افزاید و لون را صاف میکند و بهق و کلف را زایل میسازد و اشتهای آرد و فساد غذا اخلاط را منقطع میسازد و کلیه و مثانه کرم میکند و نفخ میبرد و وجع مفاصل و درد زانو و عرق النسا و وجع ورک را زایل میکرداند و ربو و ضیق النفس را دفع سازد و باه را نعوظ میفرماید و منع تاثیرات سموم میکند و بعضی بدل تریاق استعمال میکنند و بعضی مبالغه برتر اید نفع تریاق میکویند بجهة حدت بصر دو دانک بنا شتا بجهة جماع یک مثقال زرده تخم مرغ نیم برشت و بجهة تسکین حرارت درد با یا غذا او بجهة اورام ظاهری بپاشند بر ورم بهر جا که موضع را بعمل بیالایند صنعت ان نمک طعام ده استار در اب بجوشانند خوب و در ظرف سفالین کرده در تنور نان پزی بکذارند تا اتش تنور افسرده شود نمک هندی نوشادر کانی از هر یک هشتاد مثقال نمک سنگ پنجاه

مثقال تخم کرفس سه مثقال فلفل سیاه فلفل سفید از هر یک پنج مثقال فقاح اذخر یازده مثقال اسمون سنبل الطیب چیته وزرنباد ماهی دار چینی از هر یک ده مثقال کاشم مقو تخم کونله زنجبیل انیسون اصل السوس از هر یک چهارده مثقال هر یک علیحده کوفته و بیخته ورق النسا طاهر قدری که خواهند داخل سازند و در شیشه نگاه دارند هر چند کهنه شود بهترین شود نافع باه بود سفوف شیخ عبد الله جون پوری یکسیر دار فلفل را در پنج سیر شیر گاو انداخته در دیک سفالی القدر بجوشانند که تمام شیر را در خورد پس بر آورده در کپره بپزند و هر دو روز اگر ده دستر ران بمالد تا وقتی که خشک شود هر صباح ناشتا یکتوله از ان کوفته دو توله از اتباع با دو توله نبات خام نموده بخورد و بالای ان شیر کاو بیاشامد که در تقویت باه پر بدلست

مجرب

جامع اللذات حبه قوة باه بی نظیر است بوست حلمه دو سیر شکری دو سیر هم ساخته هر روز یک کف دست بخورند و عجائبات باه مشاهده نمایند

پیبیکی

سفوف محمد خان بنکاله مقوی باه موصلی سفید و سیاه اندر جو کوکهرو دیار لوم دهر سن ثعلب تشت کلوی بیکستان تنل بیخ عاقرقرحا تخم مکهاره تخم انکن تخم کونچه کیبابه چینی لوبان الانجی همه ادویه متساوی کوفته و بیخته با دو چندان شکر

سرخ آمیخته سفوف سازد و هر روز یک کف ناشتا بخورد و از ترشی و سردی
پرهیز کند فائده بسیار مشاهده نمانند که مجربست سفوف نار سنگ نافع
آید بجمیع علل باد و بلغم و صفرا و بیرون شکم که ازا طحال گویند و سوء و منزل بود
سلس البول و سنگ مثانه را و نفع کند بواسیر و نواصیر و ریگ مثانه و جمیع
علتهای شکم را و درد و تنوع جذام دور نماید و سمیات را زایل کند و قوه باه
و اب پشت بفزاید و از مداومت این موی سفید نشود و بسیار قوة و تو
انائی بخشد منفعتان ستاه در کوکهد و کنجد سیاه شقاقل از هر یک شانزده درم
ممم بیداری کند پست درم فلوس پست و پنج درم بهلاوه سه درم جبته ده درم
زنجبیل فلفل دراز فلفل گرد از هر یک سه درم کوفته و بیخته با هشتاد و دو درم
شکر سرخ سر و پنج درم شهد و مغزه و نیم درم روغن ستور امیخته هر روز ناشتا
پنج درم بخورد که بسیار عجیب النفع و بدیع العلاجست سفوف مقوی
تخم هلیون شقاقل زنجبیل از هر یک پنج درم تودری سرخ و سفید بهمن
سرخ و سفید تخم لفت تخم ترب تخم رطب تخم گندنا تخم جرجیر تخم انجره از هر یک
دو درم اسقیل مشوی را شقنقور را از هر یک سه درم حب الرشاد پنج درم
لسان العصافیر پنج درم ادویه کوفته و بیخته با چهل درم شکر سفوف

نمانند

ثربت پنج درم سفوف خشک که بجهت المهدی بالله خلیفه ترتیب داده اند و در تقویت
باه عجیب النفع است پیاز خشک خشک بقدر احتیاج و بکوبد و از جام بگذراند
بعد از ان پیاز خشک تازه و اب ان گرفته بر خشک خشک بریزد و در
افتاب بخشکانند و همچنین تسقیه آن کند تا زمانی که یک بروزن سابق
زیاد گرداند پس بگیرد از خشک مذکور سی جزو و عاقرقرحا یک جزو و شکر چهار جزو
کوفته و بیخته با هم ضم کنند زبت دو درم با آب نیم گرم بخورد سفوف [illegible]
تخم گزر تخم ترب تخم انجره از هر یک شش درم قط عاقرقرحا از هر یک دو درم
زنجبیل شقاقل از هر یک سه درم خولنجان ده درم تودری زرد و سفید از هر یک
پنج درم همه را کوفته و بیخته با هم مخلوط ساخته هر روز سه درم سفوف کند سفوف
که نر را غلیظ کند و باه انگیزد پیاز و شاخ قوچ جوان و بسوزانند پس دو درم
از ان با یک درم خولنجان سفوف کنند و عجایب بینند و اگر قدری سوخته از ان
با روغن یاسمین بر قضیب طلا کنند نیز همین عمل کند سفوف در تقویت باه
پیاز و گزر مکرر بریان کرده با نبات صلایه نموده هر صباح یک سیر ناشتا بخورد
سفوف که بجهت یکی از سلاطین هند یکی از جوکیها ساخته تخم پیاز تخم
کوبخه خار خسک مغز بادام از هر یک یک سیر اجوده مصطکی عود لبان از هر یک

سه درم سبوس اجواین یک سیر قند سفید موصلی از هر یک چهار درم نیم ادویه
را کوفته و بیخته مساوی ادویه شکر سرخ ضم نموده هر روز تا بیست و یک روز سه درم
تا چهار درم بخورد و از ترشیها پرهیز کنند سفوف پیاز تخم انگشت تخم پیاز
کوکهرو تخم تال مکهانه تا باریک صلایه نموده از جامه گذرانیده هر روز مقدار سه درم
از ادویه باسه درم شکر سرخ ضم نموده بخورد که قوت باه بغایت افزاید لذت

چهارم در اغذیه و اشربه که مقوی باه اند بباید دانست که

گوشت مرغ فربه که هنوز بیضه ننهاده باشد و خروس فربه که هنوز صیحه نزده باشد
بغایت مناسب است و قوت گوشت خروس درین کار از گوشت مرغ اقوی
و طریق آنست که اگر در مزاج رطوبت غالب بود گوشت را کباب یا قلیه
خشک سازند و ابازیر و توابل بسیار بکار برند و اگر در مزاج یبوست غالب
بود نخوداب سازند با پیاز و زعفران و دارچینی بسیار و مشک و گلاب معطر کرده
با انگبین تخمیر کنند و در آب آن رشته باریک بریزند و اگر مزاج در حد اعتدال بود
با برنج قبولی سازند و گوشت گوساله را در امر مجامعت قوت بسیار است
و بهترین گوشتهاست بشرط آنکه فربه باشد و اولی آنست که آنرا با گندم
تازه هریسه سازند یا کشکک یا حلیم و اگر درین هریسه طعام بجای آب

شیرگاو

شیرگاو اندازند قوتش بر سه قوی گردد که فوق آن متصور نباشد و اگر در هریسه بجای
گندم برنج باشد هم منفعت رساند اما ازو در گندم از برنج بیشتر بود و شکر برنج بار عوض او
کنند یا شیر ازین بغایت مناسبست و اگر بجای شکر عسل مسعودی باشد مناسب است
و اقسام شیر برنج موافقت و فرنی که کاک آرد برنج آرد نخود بود بغایت لایق است
و جو شیره و حلوا و ماهیچه و بغرا بشرط آنکه فنق آن دست کش بود فایده بسیار دهد و فنق
دست کش عبارت از آنست که آرد دانه خوب را با موبز طائفی و اندکی موکردگان
و مغز بادام و برگ چند نعناع و دانه چند سیر نرم بکوبند و در آب گرم حل سازند و از
پالایه بیرون کنند و می باید فی الجمله غلظتی داشته باشد و اگر قضیب گاو خشک کرده را نرم
بکوبند یا بسوهان بسایند و بزردهٔ تخم مرغ نیم برشت بپاشند و تناول فرمایند
و بغایت قوت دهد و هر که بجای طعام همیشه گوشت گنجشک خورد و بجای آب شیر گاو تازه
بیاشامد هرگز منی وی کم نگردد و همیشه قوت و انتشار داشته باشد و تا این عمل نماید
هرگز قصور و فتور درین کار نیابد و اگر یک مرغ فربه جوان را باده عدد بادام مقشر و یک کف
گنجد مقشر چنان پزند که نیک مهرا شود و بتمامی تناول فرمایند قوت غریب دهد
نان فطیر بغایت تقویت باه نماید بتخصیص با مسکه یا شیر و قدری ترشی خواه شکر و خواه
عسل و اگر پنجه مرغ را که در همان روز نهاده باشند سفیده از او بیرون آورند و بجای آن

روغن گاو تازه بپزند از نو و بر سر هر بیضه اندکی نمک و نیم درم تخم جوجر بپاشند و از آتش

برداشته سازند و در وقت خواب تناول فرمایند تقویت عظیم مشاهده نمایند و اگر

درم شیر میش با بیست درم شکر گرم سازند و یک حبه مشک در آن انداخته با

دو درهم ارگ و فلفل تناول فرمایند اعانت بسیار فرماید و اگر قدری گوشت ذبح

و مقدار آن پیاز و برابر آن کندر و ربع آن عسل و قدری زنجبیل و زعفران و سه درم

لسان العصافیر هم با هم بپزند و تناول نمایند فایده خوب بینند و همچنین خوردن

زرگس بلا و ملینو که در تقویت باه و آلت انتشار نفع بسیار بخشد **دیگر** لایق

انست که اگر بشراب میل میکنند شراب زبیبی اختیار نمایند زیرا که بواسطه غلظت

و متانتی که دارد قوت قوی بود یا شراب انگوری که هنوز شش ماه بر او

نگذشته باشد زیرا که غذائیت این نوع شراب از شراب کهنه زیاده است و بواسطه

مائیتی که دارد ریح نافخ از وی متولد گردد و پخته جوشش در این کار بهترین شراب

بهاست و فواید و قوت او جمیع بدن را عام است و صنعت آن چنانست که

بپارند صاف شراب انگور و پیست من گوشت فربه در آن اندازند و از مرغ

بچههای فربه مثل مرغ خانگی و کبک و کبوتر و تیهو و گنجشک و امثال اینها بقدر لایق

بآن اضافه نمایند و از میوهها سیب و به و امرود پاک کرده از هر یکی ده عدد و زاید

زنجبیل و قرنفل و سعد هندی و قاقله کبار از هر یک دو مثقال و خولنجان

عقرقرحا یک مثقال و کبابه چینی و پوست ترنج و پوست بالنک و سنبل هندی و جوز بوا

و بزباز و بسباسه و اشنه و دار فلفل و انیسون و راز یانه و سعد کوفی و بهمن

سرخ و سفید و عود قماری از هر یک پنج مثقال اسارون سه مثقال صندل پانزده

مثقال مجموع کوفته و بیخته در کیسه کتان نهند و در دیگ اندازند تا مدتی که جوشیدن تمام

زمانی کیسه را در دست بمالند تا شیره باز دهد و چون گوشتها نیک مهرا شود یک

روز بگذارند و صاف کنند و دیگر بر سر آتش نهند و پنج من عسل مسعودی در آن کنند و بقوام

آورند و ده درم مصطکی و ده درم عنبر در آن اندازند و اگر خواهند قوامش غلیظتر

بود صد من را چهل من سازند و اگر خواهند رقیقتر هشتاد من سازند و در آن ظرف

زعفران از هر یک صد یک کل ادویه در گلاب حل کنند و در آن ریزند و در ظرف

دار پای کنند و بعد از چهل روز بقدر قوت طبیعت هر روز قدری از آن تناول

فرمایند و عجایب مشاهده نمایند و مخفی نماند که این دواها و غذاها است که هیچیک

از مفردات و مرکبات برابر با این نمی‌تواند کرد بتخصیص در قوت مجامعت

دیگر بگیرند کندر و چهره و شلغم و زنجبیل و بپزند و آب آن را بگیرند و با مثل آن شراب

ریحانی نرم کنند و با شکر شیرین سازند و در تبهای هیچ نیندازند و چون بر سر استعمال

اضافه

۵۰

نمایند فواید بسیار بیند **نوع دیگر** شربت که در ترکیب نواب خان زمان مولف
کتاب گنج باداورد صاحبقرانی مضبوط دارد و جماع و جکر بود و باه افزاید و قضیب را
سخت کرداند و منضج بلغم است بگیرد آب کدو چهار سیر نبات لطیف نیم
سیر عنبر دو ماشه مشک یک ماشه گلاب دو سیر بطریق متعارف بپزند **نوع**
دیگر آب پیت بیفزاید و قضیب را سخت کند بسیار کدو باکیزه بشوید مقدار ده سیر
بریده یکجا و آب صاف در وی افکند مقدار ده سیر و بدست بهم بمالد و بپالاید و بجوشانند
و جلاب شکر تری بقوام آورده بقدر پنج سیر در وی افکند و بقوام نرم آورد
بعد از آن خولنجان عاقرقرحا دارچینی از هر یک شش درم زعفران دو درم کوفته
و بیخته در وی افکند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی نیم سیر **دیگر** شراب ابریشم
الفاظی آورد بیرون از اعتدال و صفت آن آنست که بسیار ابریشم خام آنقدر که
خواهند و در آب بجوشانند آنقدر که قوت و کیفیت ابریشم تمامی در آب حرب
نماید و اگر دیگ آهنی باشد بهتر بود بعد از آن آب را صاف کنند و با شکر
یا عسل مسعودی بقوام آرند و بمشک و عنبر معطر سازند و استعمال نمایند **دیگر**
شراب پیاز در بن او بغایت منفعت دارد و صفت او آنست که آب پیاز سفید
بگیرند هر قدر که خواهند و بهمان قدر عسل انزا بقوام غلیظ دهند و هر شب در وقت

خواب

خواب دو انگشت از آن لعوق نمایند **دیگر** سزاوار آنست که طالب قوت
مجامعت آبی که آشامد بنوعی باید که بکرار آهنی را در آتش گرم کنند و بجان آب فرو برند
و فرو کردن آن شود که آب کیفیت آهن گرفت و بعد از آن آن آب را سرد کنند
و هرگاه تشنه شوند از آن آب بیاشامند بغایت فایده مند بود و ساز کار **دیگر**
شرابی که باه افزاید و سرفه کهنه زایل کند و اشتها آرد و رنگ روی را سرخ گرداند و نفخ
آورد و صفت آن چهار رطل عسل یک سیر و دو من آب بر آن ریزد و بعد از آن بستانند قرنفل
و جوز بویا و بسباسه و شیطرج هندی و فلفل دراز و فلفل گرد و فلفلمویه و قرفه و زرنباد و عاقرقرحا
و کبابه چینی و زنجبیل از هر یک سه توله عود و زعفران و مصطکی از هر یک با عنبر و صندل
نیم سیر دارچینی عنبر یک توله مشک نیم توله ادویه را جوکوب کرده در وی ریزد و در خم
کرده سر آن محکم نموده در جای گرم در زمین دفن کنند و گرداگرد آن پشکل گوسفند
ریزد و بیست روز بگذارد و بعد از آن برآورده صاف نموده مزج نماید و اگر خواهد عرق
کشیده بخورد و عجایبات مشاهده کنند **دیگر** شراب قرنفل دل و دماغ را قوت دهد
و فرح و انبساط بخشد و قوت باه بسیار افزاید و هاضم باشد و دافع سودا بود بسیار دنبات
بگیرد قرنفل هشت سیر خولنجان دو سیر زعفران نیم سیر آب سرخ ادویه را جوکوب
کرده یکشب در آب گذارد و روز دوم نبات بپزد از دو بعد از ده روز بالوده زعفران

پنجیر



انداخته بعد از دو روز بپاشامد دیگر شراب جیهی مقوی مشهی که بجهته یکی از سلاطین

هند ترکیب کرده اند و انرا اکسیر بدن میدانند جوز بویه بسباسه قرنفل اجوان خراسانی

قرنفل جنگلی تفاح خشخاش آمله مغز زرنباد بهشکره تازه از هر یک یکسیر قاقله

کبار قاقله صغار بادیان اجوان اسکند تخم کاکنج اجوده موصلی سیاه از هر یک

ربعه سعد کوفته سنبل الطیب صندل از هر یک نیم سیر گل دهاوه مویز از هر یک

سیر دارچینی سپاری کهیلی کهبلا از هر یک دو سیر همه اجزا را نیم کوب کرده بعده جوکوب

نموده در خم کهنه ریخته یک و نیم من تبریز کور که عبارت از قند سیاه است و سنان

است شربت کرده بران ریزند و انقدار اب بران ریزند که چهار انگشت اب بر اجزا

بالا بستند و سران را محکم کرده تا پانزده روز در زمین دفن کنند آنگاه بعد و اگر خواهند بطریق

متعارف عرق ان کشیده بنوشند که بسیار نفع بخشد دیگر از جمله اثر به که در تقویت

باه و نشر دانعاظ و نشهی طعام و سرخی روی لطافت اندام و ازاله اکثر علل و امراض

بدل نظیر ندارد عرق گوشت است صنعت ان بابونه پوست سبز پسته سنبل الطیب دارچینی

بهمن سرخ و سفید خولنجان سعد کوفته عود الوج کوفته تخم خوره کوفته زنجبیل کوفته

مشکطرامشیع سورنجان مصری کوفته امله منقی کشنیز طباشیر سفید سوده قوة القبا غیر

زیره کرمانی از هر یک یک استار گاوزبان بادرنجبویه و مشک بید سیاوشان

برآورده خشک کوفته بجهت تجربه نماید و تا سه مرتبه این اجزا بکار آید

تازه ساوج هندی بارتنگ طلح خصیته الثعلب مصری صندل سفید عود قماری کوفته

رازیانه بادیان خطائی تخم کاسنی پوست ترنج انیسون چهار چیک از هر کدام دو استار

ابریشم خام پاره پاره کرده هلیله کابلی منقی هلیله زرد منقی هلیله سیاه کوفته از هر یک

سه استار حکیم کمال الدین حسین جوب چینی ماه وده استار اضافه این ترکیب نموده است

مجموع خوب کوفته سه شبانه روز بخیسانند در ظرفی که مترشح نشود بعد از ان

عرق بچکانند و مغز بادام مغز پسته مغز فندق مغز دانه از دالو مغز بن مغز بادام کوهی نارجیل

جیل مغز دانه بلادر تخم کدو تخم هندوانه تخم خربزه کرمک کردکان تخم خشخاش سیاه

و سفید پنبه دانه شهدانج از هر کدام دو استار این لبوبات را چنان بکوبند

که همچو مرهم شود و همه را مقشر کنند از هر یک دو استار گوشت دنبه دار یا

گوشت فربه بکرس حلوان راس مرغ ده قطعه کبوتر سه قطعه کنجشک سه

قطعه شیر گاو نیم من کل مشکی تازه که بهندی ستولی گویند نیم سیر این لبوبات

کوفته را با فواکه تر یا خشک مثل سیب و انار شیرین از هر کدام پنجاه عدد خلط نمایند

بهر ست با گوشتها یک شبانه روز بپزند که گوشتها حل کردند بعد از ان عرق

ادویه را با این عرق ممزوج کرده دوانشه نمایند و چنانچه رسمست عنبر و مشک و کلاب

علی الرسم داخل نمایند و عرق بچکانند و باید که طیور و ستور را از امعاء شکمبه

بچکانند و عرق

ور وشن واکارچ پاک کرده بر سرد و نفع این عرق از شرح و بیان بیش است
عرق گوشت نوعی دیگر تقویت باه و تصفیه لون و سرخی روی بی‌نظیر است صنعت آن
دارچینی نیم سیر بسباسه جوزبوا قرنفل بادیان زنجبیل از هر کدام ربع سیر سنبل
زعفران قافله صغار و کبار از هر یک سه توله مصطکی شقاقل عود از هر یک دو توله
مشک عنبر از هر کدام نیم توله قند یک سیر سیب صد عدد گوشت دنبه دار با گوشت
فربه بکرا اسی گلاب ده شیشه بطریق متعارف عرق بچکانند و استعمال نمایند
که کثیر النفع است لذت یا نزدهم در تنقلیات و فواکه و حلویات و مربیات
که در قوت باه تمام نفع دارند ببایید دانست که تنقل پسته و بادام و فندق
و جوز و نارجیل و مغز بلادر و چارولی کوچک و مغز دانه زردآلو و مویز و خربزه و خشخاش
بریان کرده و کنجد مقشر بریان و نخود بریان مناسب است و اگر با شکر اختیار نمایند مناسب
تر و از میوه‌ها انگور و انجیر و انبه و پسته و موز و خرما خصوصا رطب آن لایق و مناسب
و غیر ازین میوه‌ها نامناسب و از حلواها بعضی حلواها را درین کار منفعت بسیار است
خصوصا حلوای جوز و لوز و زنجبیل و دارچینی و کندر و شقاقل و مغز بادام و امثال
اینها و طریق پختن حلوای جوز چنین است شیره نیم من مغز جوز صد درم
گلاب بیست و پنج درم شیره را بچاشنی آورده قوام گیرند تا سرد شود بعد از آن

بکفچه زنند تا دست بهم دهد و مغز جوز کوفته در میان آن اندازند و اندکی مشک
اضافه نمایند و فرو گیرند و حلوای لوز و پسته و فندق و نارجیل را مثل
حلوای جوز می‌پزند نوعی دیگر حلوای مغز نبات دو سیر عسل یک و نیم سیر هر دو
را آتش کرده و صاف نموده بسیار بقوام انجماد آورند بعد از آن بادام
یک سیر مقشر کرده بریان نموده با پسته پاک ساخته بریان کرده همان قدر
در آن داخل نموده بر هم زنند بعد از آن فرود آورده و باید که بسیار کت
زنند که بسیار سفید شود پس مغزها داخل نموده قرص بسازند و حلوای مغز
کنجد نیز بهمین روش است که بجای بادام کنجد میکنند و بعد از آن فرود آورده
باید که بسیار لت زنند حلوای زنجبیل زنجبیل ده درم گلاب صد درم شیره
قند صد و پنجاه درم آرد میده دوازده درم و نیم روغن گاوی سی درم زنجبیل
را نرم بکوبند و با شیره صاف کرده با گلاب در دیگ کنند تا بجوش آید و آرد
در روغن بریان کنند و شیره زنجبیل جوشیده در آرد و روغن بریزند
و کفچه بزنند تا بر روغن آید و برشته شود حلوای کندر کوفته بکنند شیره سیصد درم
نشاسته بیست درم روغن صد درم گلاب بیست و پنج درم مغز پسته
سیر درم خشخاش ده درم کندر را تراشه کنند در یک کندر صد درم آب بکنند

و آتش آهسته کنند تا که بر پخته شود بعد از آن کدر بیرون آورند و شیره و نشاسته
در دیگ کنند و بپزند با گلاب پس جوز در آن ریزند و کفچه بزنند تا دست بهم دهد
بعد از آن روغن دو آر کنند و چندان بپزند که روغن باز آید فرو گیرند **حلوای**
دارچینی شیره قند یک من دارچینی صد درم روغن صد و پنجاه درم آرد پست
و پنج درم گلاب بیست و پنج درم مغز پسته دوازده درم و نیم شیره را در دیگ
کنند و دارچینی را نرم بکوبند و در شیره ریزند و بجوشانند و آرد در روغن را بریان
کنند و شیره را در میان آرد و روغن بریزند و به یکدیگر زنند و فرو گیرند **حلوای خرما**
و خارک خرما و خارک یک من آرد برنج صد درم روغن نیم من دارچینی کوفته
پنجاه درم گلاب صد و پنجاه درم مغز پسته پنجاه درم خشخاش بریان کرده
دوازده درم و نیم زعفران نیم مثقال خرما را بکوبند کوفتنی نیم کوب و یک شب
در گلاب بخیسانند و آرد را در روغن بریان کنند و خرما را در میان آرد
و روغن بریزند و آتش آهسته کنند تا پخته شود دارچینی و مغز پسته و خشخاش
و زعفران در میان او ریزند و کفچه بزنند تا پاشان شود بعد از آن فرو گیرند
حلوای زرد بنات شیره شکر نیم من روغن صد درم آرد کنجد سی درم گلاب پنجاه
درم زرد بنات ده درم آب یک من زرد بنات و آب گلاب را در دیگ کنند

وباد دهند

و باد دهند تا بخار چند از او بیرون رود آرد و روغن را بریان کنند و شیره و زرد
بنات را در میان آرد و روغن بریزند و به هم بزنند تا بر روغن آید **حلوای**
سیاه دانه شیره قند یک من سیاه دانه هفتاد و پنج درم روغن آرد پنجاه درم
آرد برنج بیست و پنج درم گلاب بیست و پنج درم عسل صد درم سیاه دانه
را سنگ شوی کنند و بریان نمایند و نرم بکوبند همچنان که روغن از او بیرون آید
آرد را در روغن بریان کنند و یکصد درم آب در آرد و روغن آمیزند تا
تا جوش چند بزنند سیاه دانه با گلاب و شیره خمیر کنند و در دیگ کرده
کفچه بهم بزنند چون نزدیک باشد که بر روغن آید عسل بریزند و فرو گیرند **حلوای**
تخم شبت شیره سیصد درم تخم شبت هفتاد و پنج درم روغن صد درم آرد میده
سی درم مغز پسته بیست درم گلاب پنجاه درم تخم شبت را سنگ شوی کنند
و بریان نمایند و بکوبند و با شیره و گلاب دلغ کنند و آرد را در روغن بریان
کنند و شیره را در آن بریزند و کفچه بر هم زنند تا بر روغن آید **حلوای تخم مرغ**
شیره سیصد درم آرد صد درم گلاب پنجاه درم روغن زرد نیم من
صندل دو مثقال مشک یک دانگ زرده تخم مرغ سی عدد آرد را در روغن بریان
کنند و دیگ فرو گیرند تا خنک شود و زرده را در ظرفی کنند و شیره با گلاب در آن

ریزند و دیگ را باز بر سر آتش نهند و شیره و گلاب و زرده در میان آن
بریزند و آتش آهسته کنند و کفچه بزنند تا روغن باز دهد و مشک و صندل صلایه کرده
در آنجا بریزند تا خوب پخته شود و از کفچه جدا گردد فرو گیرند **حلوای نخود** بیارد
نخود بریان کرده و میده ساخته یک سیر در روغن گاو بریان کنند و سه سیر شکر
در وی افکنند و یک سیر چلغوزه تر و نیم سیر جوز هندی از پوست پاک کرده هر یکی را جدا
جدا بکوبند و در وی افکنند و بوقت فرود آوردن دارچینی و قرنفل و عاقرقرحا و شقاقل
مصری از هر یک درم میده کرده در وی افکنند و بجنبانند تا یکی شود و هر روز نیم درم
بخورد که در وقت باه بسیار معقول است **حلوای حلبه** حلبه پاک شسته در آب
بجوشانند چون آب زرد گردد دور سازند باز در آب دیگر بشویند و در ظرفی
بدارند تا بار و پس دوشاب دو من آب دو من بجوشانند و کف بگیرند و نشاسته
صد درم در آب حل سازند و در وی ریزند و بعد ازان حلبه اندازند **حلوای سوهان**
گندم ده سیر سبز کرده و خشک ساخته آرد کنند و نصف آن آرد خشک داخل
ساخته فلفل و قاقله و جوز بوا و بسباسه و دارچینی و فلفل مویه و نانخواه
و بادیان از هر یک یک سیر کوفته و پخته باده سیر ارد سیاه دانه مخلوط نمایند
پس یک سیر حلبه را نیمکوب کرده در آب بجوشانند و شیره او گرفته نگاه دارند

بعد ازان

بعد ازان ده سیر عسل اعلی را در ده سیر آب اضافه کرده بجوشانند چون یک شش جوش آمد
ابرار و مذکور در وی ریزند بعد از یک شش جوش دیگر آرد ادویه حاره مذکور
در وی ریزند و کفچه زنند تا یکی شود پس حلبه شیره در وی ریزند و کفچه بزنند تا آنکه بقوام
آید بعد ازان ده سیر روغن اعلی و ده سیر مغز جوز و ده سیر نارجیل اضافه نموده
بریزند تا بقوام آید پس فرو گیرند و سرد نمایند و پخته در ظرفی نگاه دارند **مربای**
شقاقل مجامعت را قوت دهد و باه بیفزاید و نعوظ تمام آورد و دل و دماغ
را نیکو بود بستانند شقاقل تازه و مغز اگر تازه نباشد خشک آن یک شبانه روز
در آب غلسانید و آن آب بریزند و باز یک شبانه روز دیگر غلسانند و روز سوم
همچنین کنند و باز مغز سازند و بجوشانند تا نیم پخته گردد آنگاه عسل صافی بر روی
کنند و بآتش نرم بپزند تا بقوام آید و در ظرف شیشه یا چینی کنند و بعد از چهل
روز بکار برند و از شقاقل خشک نیز نیکو میآید اگر ضرور باشد میتوان کرد
مربای جوز باه را قوت دهد و مقوی ... کرده بود در سینه نفع رساند بستانند
جوز تر بزرگ و بخراشند پوست از او بار باکنند بمقدار انگشت کوچک چوب
اندرون وی پیندازد و باقدری آب و عسل بجوشانند تا نیم پخته گردد بعد ازان
در عسل اندازد و اندک جوش بدهد و در ظرف کنند و تا چهل روز برون ظرف

٦

مرشسته باشد که شستن ظرف لازم است در همه مربیات بغیر از ترنج که
محتاج نیست **لفت سازد هم درد روغنهایی که خصوصیت تمام بقوت باه**
وانعاظ دارند بباید دانست که روغن بلسان و روغن باردین
و روغن بان و روغن زنبق و روغن سوسن و روغن جوز و پیه قنفذ و روغن خربق مرو و جماع ~~قضیب~~
الرزه و روغن حب القطن و روغن مو ... جمیع این اقسام اگر در وقت
حاجت بر قضیب و عانه و نواحی آن بمالند فایده بلیغ دهد و همچنین حکما هند
روغن چند ساخته اند که خوردن و مالیدن آن قوت باه افزاید **ازانجمله** تیل
مقوی باه موسوی مال کنکنی بیخ سنبهالی بیخ آک از هر کدام یکسیر گرفته و بیده
قدری در شیر بز تر کرده در پتال جستر روغن یکسیر بابرک تنبول بقدر نیم رخ
بخورد که از مجربات اسیو داس است **روغن که کار ... کند** و بطریق جوه
انزامیکنند عظیم النفع است خصوصا از برای قوت باه و کرمی و غلیظ ساختن
منی باید که موسم زمستان این روغن را بکار برند صنعت آن جوه بوا بسباسه
مالکنکنی مازوی که در حضابات سیاهی می افتد پلاس پاپره هر قدر که خواهد
مساوی بیاورد و مالکنکنی و بسباسه را نگاه داشته جوز و ماز و پلاس
پاپره سه چهار جه کند بنوعی که در دهن شیشه فرو رود پس از آن بار چهار را

انجیر بیخ

تا یکپهر در آب خیسانیده بشیشه افکند و با مالکنکنی و بسباسه و اگر بار چهار
مرجوز و مازو و پلاس پاپره در شراب انگوری یا عرق هم بخیسانند قوت
بیشتر می بخشد و آن بطریق شیشه جوه باز کونه کذارند و مثل جوه آن روغن
بکشند اما در زیر شیشه جوه ظرفی که اندر آب در آن میکنند تا جوه بر آن
بچکد درین عمل ظرف باید گذاشت اما آب نباید انداخت که نادر میشود
شربت این روغن از نیم ماشه تا یکماشه بقدر قراح لعض برابر اجزا الحکم سند
سوکه هم می افکند و روغن میکشند و **روغن مالکنکنی** از تخمهای مذکور در چرخ
یا در قرابه معکوس روغن بستانند که بجهت صلاح ارواح و جماع ونگار
ایر خیلی سود مند است در قوت باه **تیل مقوی باه** بیار دو بیخ انگوله و بیخ تانیکل
سیاه و بیخ سنبهالو سیاه و بیخ دهتوره و بیخ مالکنکنی و بیخ اونت کتارا
و بیخ سمندر سوک و زعفران همه مساوی و گوشت گنجشک نر خایی از استخوان
پاک کرده نصف وزن همه ادویه و همین قدر گوشت بیضل از استخوان
پاک کرده و با هم مخلوط ساخته ریزه ریزه کرده از پتال جستر تیل یکسیر
و لنکاه دار دو بیار دبساسه و جوز بوا و عاقرقرحا و قرنفل و دارچینی و افیون
و مغز بادام و بجناک و مصطکی و عنبر و مشک همه در وزن برابر جو کوب کرده

تعالی شیشه

جوه
سیم بکم و دوم وجم حارس
عنات از روغن جوه اکر است
که ان از دو در سید و پسان داخل
عطر ها شرند و بر جامها
ما الله منی

و بیخ هنلول

در میان شیشه بطریق جوه روغن برارد و هرگاه خواهد که استعمال کنند یکریتی
از تیل اول و همین قدر از جوه دوم یکجا ساخته با برگ تنبول تناول نماید
واگر کسی احتمال خوردن زیاده ازین داشته باشد زیاده هم توان خورد که
در قوت باه و توانائی بدن بی‌نظیر است روغن مقوی قضیب چون بمالد بر قضیب
منتشر و قوی سازد و تقویت جماع بخشد صنعت ان تخم انجره چند بید ستر
حلتیت از هر یک دو درم لبان ذکر دو درم لبان در روغن خیری و روغن
یاسمین و روغن نرگس از هر یک دو درم بگذارند و باقی ادویه کوفته با ان مخلوط
سازند و در شیشه سر مهر کرده نگاه دارند بوقت حاجت استعمال نمایند روغن
شاه سوم کرم است که نفع میکند کسی را که نقصان باه باشد ولقوه را سود
مند بود چون بمالند صنعت ان بکوبند ازا و بجوشانند به آب روغن ازوی
بیرون ابر استخراج نمایند مثل روغن بادام ترین و روغن جوز روغن دهتوره
بیارد تخم دهتوره یکپاو و تخم بنگ یکپاو و مالکنگنی یکپاو و ازین تخمها هفت
هشت زاب برند خشک کرده بمثال جنس تیل بکشند و چنان تیل بکشد که نسوزد
بعد ازان اگر شخص میکفر باشد بکماشته همراه پان وقت خفتن بخورد و اگر مسوفر
باشد بر قضیب بماله پیش از جماع بدو ساعت که هم قوت بخشد و هم امساک

دالکیده

خواهد

خواهد شد و پاره‌ها در دست و پا هم بمالد روغن نسوره بیارد تخم نسوره چندانکه
بخواهد خشک کنند و در جوال کرده چوکوب سازد تا پوست از وی برود و بس
یک تنقیه از روغن کنجد بر هر دو ریتال چنین روغن بکشند نافع باشد
جهت استسقا خوردن و در معجون ها بکار دارند و قوت باه افزاید و در کرم کشنده
کردن زیبق و عقد کنند و اصلاح کبریت و مجمع و دلیو کر قنه و کفشار زده
و درد گوش و بنا گوش و کری بسیار بکار آید روغن شونیز نسخه حکیم جالینوس
از برای ملک روم ساخته بر ویاند موی نو کل را و مواضع که از نیش شده باشد
وزایل کرداند سعفه و قروح را و قوی‌ترین مسهلات است و داء الثعلب و داء
الحیه را زایل سازد و کلف و برص و بهق بزداید چون طلا کنند و منع خورده
شدن دندان نماید و حدت ذهن بهم رساند و چون بپاشند چند
روز هر روز یکدرم باین طریق اگر شربه نمانید بر سر هر دو موی سیاه سازد
و ادرار حیض نماید شهوت باه پدید کنند چنانکه اگر عنین بود مرد گردد و بیغور
ذکر است چون بر و طلا کنند و بصارت افزاید و سپرز را تحلیل برد
و فعل این روغن اقوی است از روغن مورد اخلاط ان شونیز آرد کرده
با آسیا صد درم حلتیت ده درم شکر سرخ پنج درم نوشادر یکدرم

وصرع
روغن شونیز

بکوبند همه را نرم و بیخته کنند بقوع و انبیق و نگاه دارند و در ظرف شیشه و
استعمال نمایند بوقت حاجت **روغن مورچه** و صنعتش آنست که بسیار از
شیشه که در وی نیم وقیه روغن رازقی باشد که آن عبارتست از روغن
زنبق وضع کنند مورچه بسیار بزرگ که در کوهستانها می‌باشد بگیرند
و همچنان زنده در آن روغن اندازند و سر شیشه بگیرند و مدت ده روز
در آفتاب بسر بگذارند و بعد از آن در قضیب بمالند انعاظ تمام آورد
و سراومت آن سبب بزرگی گردد و اگر روغن زنبق متعذر باشد روغن
زیتون نیز این کار میکند و این نیز از جمله مجربات است **لذت هفدهم**
در ضماداتی که در تقویت باه و انعاظ بکار است بدانکه ضماد عبارت
از چیزی چند غلیظ که بر چیزی بمالند و بر اعضا نهند و ببندند بر خلاف
اطلیه که آن عبارتست از چیزی چند که در رقت و غلظت متوسط باشد
و چون بر اعضا بمالند بحسب باید که حاجت به بستن نباشد و تجدید
و اطلیه ارق و الطف و اسرع النفوذ است از ضماد و ضماد اغلظ
و مواد را در اعماق کمتر از اطلیه منافذ و مجاری را ضیق گرداند **ضماد**
اگر عاقرقرحا با زهره گاو و عسل بر آلت بمالند اعانت نماید و گفته اند

اگر

اگر پیاز نرگس یک شبانه روز در شیر تازه بخیسانند و بعد از آن بیرون
آورند و بکوبند و بر آلت ضماد نمایند شهوت عنین را برانگیزانند **ضماد**
و اگر آرد باقلا و آرد عاقرقرحا را خوب بهم ممزوج سازند و در کیسه اندازند
و خصیه و قضیب را یک شبانه روز در آن کیسه نهند تقویت انعاظ نماید **ضماد**
که تقویت انعاظ و اعانت بر شهوت جماع نماید بیارد خاکستر سوخته قضیب شتر
و عاقرقرحا و ازبیتون و فلفل سفید از هر یک جزوی ادویه کوفته و بیخته بشراب کهنه
بسرشد و بر ذکر و انثیین ضماد نماید که نافع است و مجرب **ضماد** بهمین باب بیارد
فلفل و عاقرقرحا و افتیمون از هر یک دو مثقال و نیم حلتیت یک مثقال و ربع از روغن
بلسان و روغن قسط از هر یک پنج مثقال فلفل و دارفلفل و جوز بری از هر یک از
دو مثقال ادویه را کوفته و بیخته با پارچه ریخته بر ذکر خود ببندد و عجایب باه مشاهده کنند
لذت هجدهم در منزلات منی زیاده که موجب اطفای حرارت شهوت انسانست
منزلی که مجرب مؤلف است اینکه کافور یک جزو و عسل شش جزو با هم
سائیده بقدر عدسی حب ببندد وقت حاجت یک نقمه بر ذکر طلا کند در دو
او فعال منزل بریزد و از ذوق بیهوش شود **منزل** اند با مویه را با برگ و گل
کوفته باید در دست خود و عورت بمالد در حال عورت انزال شود

منزل

سیماب یکدرم شنکار شش درم فلفل دراز یکدرم پوست بیخ چینه دو درم کافور چو دانه قدری شهد بقدر بهم ادویه کوفته و بیخته با عسل مخلوط سازد وقت حاجت بر قضیب و سوراخ او طلا کند و زمانی بدارد تا خشک شود بعده مجامعت کند انزال عورت زود شود منزل سیماب کهی و برک تنبول یکجا کرده کهی ولی سازد هر عورت که یکی از آن بخورد بجز خوردن انزال شود منزل اکر برک کهو نکر باریک سائیده حب سازد بقدر نیم درم و ازین یک حب بخورد نطفه زن و نطفه مرد یکجا بجهد منزل نسا و ملذذ رجال بیارد میعه سایله و ذاک متخالف مساوی باید که ذاک را کوفته بحر بر بیخته میعه را قدری بر آتش گرم ساخته باهم مخلوط سازد و نگاه بدارد لمحه پیش از دخول بقدر یک و نیم برنج بر اوش در فرج زن درارد و قدرت حکیم علی الاطلاق تماشا نماید از یار و اغیار بسیار مخفی دارد که یکی از اسرار یافت و مجرب مولف منزل مجرب مولف کنج باد آورد بخور ماده بقدر دو ریتی با شیر زک تازه باشد خوب صلایه کند بعد از آن کافور بوزن یکریتی در وانداخته دیگر صلایه کند و در ظرف نگاه دارد و بوقت حاجت استعمال نماید که بخوری که درین جا مستعمل است بخور ماده ست منزل بیارد سیماب یکدرم و کات دو درم با آب لیمو و شکر بید و غلوله بندد و بهر زنی که بخورد

بدو نساء دخال در حال انزال زند نسخه نظام شاهیه منزل بیارد اترنج و الاجی از هر یک جزوی و با شیر خام ماده کاو صلایه کرده بهمان شیر بر قضیب مالد منزل در وقت مکهه نکهتر که وقت اشتعال ثور است بمنزل ثریا پیش از طلوع آفتاب درخت تلسی بزرک را با برک و شاخ از بیخ بکند و در وقت کندن ملا حظه بسیار کند که هیچ ریشه از آن بریده نشود پس قدری از بیخ آن در دهن کرفته نخاید و در وقت حاجت در کوش عورت دم بدمد که فی الحال انزال زنو منزل بیارد کل رواس بزرک سرخ و سیماب و سهاکه و فلفل دراز مساوی باریک صلایه کرده در کف دست خود بمالد و کرد عورت را بدست خود کیرد تا کف او عرق کند منزل بیارد کل رواس سفید بزرک سرخ و سیماب متساوی صلایه کرده بهمان طریق که مذکور شد بعمل آرد که مطلب از مطلوبه حاصل کردد منزل بیارد کاس بلو و صندل و کافور متساوی صلایه کرده با قدری شهد سرشته بر قضیب بمالد منزل بیارد کل و تهی و سهاکه و کافور با قدری شهد سرشته بر قضیب بمالد از مجربات مولف منزل بیارد کرمی که در زیر زمین نمناک باشد و آنرا بهندی کهو نامند و باریک صلایه کرده در کات ضم نموده حبها بسته نگاه دارد وقت حاجت یکی از آن حبها با تنبول

بال

و سهاکه و فلفل دراز

متساوی صلایه کرده

بخورد زن دهد که مجربست منزل بیارد گل کیر سفید و در سایه خشک نماید
بعد از آن در پارچه بسته در پخت شیر بر انداخته با آتش نرم بجوشانند پس
فرود آورده انجامه در شیر مذکور شبلد و آن شیر را حوات بسته بطریق متعارف
سکان گرفته نگاه دارد و بوقت حاجت قدری کافور جو دانه با قدری از آن
مسکه ضم نموده بر قضیب مالد و بمباشرت مشغول گردد که مجربست منزل بیارد
یکی بادنجان و در زیر خاکستر گرم کند تا پخته شود بعد از آن برآورده شبلد
و آب آنرا بگیرد و پس قدری الاچی با قدری از آن آب ضم کند و بر قضیب مالد
منزل بیارد برادهٔ مس و برادهٔ ارزیز و سهاگه متساوی و قدری سیماب در کهرل
کرده با آب سبزیهای خوب صلایه کند چنانچه در چشم توان کشید و در وقت
حاجت بر قضیب طلا کند که مجربست منزل بیارد سهاگه و کافور و سیماب و سوده
روغن گاو متساوی و پنج عدد دانه فلفل دراز همه باریک صلایه کرده بر قضیب
طلا کند که زن هم انزال زند و هم محب و عاشق او گردد از مجربات مولف
منزل بیارد تخم بهولسری و بر سنگ صلایه با آب ساییده صندل آنرا
با قدری سیماب در قدری عسل انداخته ضم نماید و بر قضیب طلا کند منزل
بیارد گل جیت یعنی گل رواس بزرگ و شیره او گرفته با قدری روغن

کافم

کاو ضم نموده و قدری سیماب و کافور با آب ترنج آمیخته همه را با هم ضم نماید و در وقت
حاجت بر آلت طلا کند منزل بیارد قدری سهاگه و قرنفل و چهار پنج مگس همه را
صلایه کرده با قدری عسل و روغن گاو و ابریشم و وقت حاجت بر قضیب بمالد
منزل بیارد قدری شیره برگ رواس بزرگ و قدری سهاگه صلایه کرده
با قدری شهد و روغن گاو بیامیزد و در وقت حاجت بر قضیب طلا کند منزل
بیارد قدری کا بیاساید و با قدری عسل صلایه نماید و بوقت حاجت بر قضیب
بمالد منزل بیارد قدری سیماب و سهاگه و در لیمو کرده سر آنرا ببندد که نریزد
و آن لیمو را در حضور زن در دست بگرداند و او را ببویاند که فی الحال انزال
زند و این از عجایبات است منزل بیارد شیره دوره بزرگ و شهد و سیماب
هر سه یکجا ضم کرده بوقت حاجت بر قضیب بمالد منزل بیارد بیخ درخت
کول و شیره بهنکره و سیماب این هر سه یکجا صلایه کرده بوقت حاجت
بر قضیب بمالد منزل بیارد کافور جو دانه و نرکس و شهد هر سه با هم صلایه کرده
در وقت حاجت بر آلت طلا کند منزل بیارد چند مگس و کافور و پنج د
متساوی با قدری شهد صلایه کند و بوقت حاجت بر قضیب طلا کند منزل
بیارد نمک سفید و پنجال کبوتر چنگلی باریک ساییده با قدری عسل

برشته و در وقت حاجت بر قضیب مالد و بمباشرت مشغول کردد و از عنف
انزال زن مشاهده نماید لذت نوزده هم در مضیقات و مبکرات و مسخنات
و مجففات و معطرات فرج مضیق معطر بکیرد مشک تبتی و عنبر اشهب و عود هندی
از هر یک دو دانک جمله را بسایند و در شراب صاف بجوشانند و صاف کنند و
بر پشم آلوده بجود باز کیرد که مضیق و معطر سازد مجربست مضیق برک انار
و بار انار و کل انار و بیخ انار جمله را باب سوده در سبل کنجد بپزد و آن روغن را
در فرج طلا کنند مضیق عاقرقرحا عصاره لحیة التیس از هر یک ده درم تخم مرد
پنج درم جمله را کوفته و بیخته در نیم من شراب صرف بجوشانند و صاف کنند
و دران بنشیند مضیق مازوی سبز ناسفته پوست انار درشش عود هندی
پوست ترنج از هر یک نیم درم جمله را خرد بسایند و بشراب برشته و ابریشم پاره
با پشم بجود بر کیرد و نکاه دارد و اکر با غالیه آمیخته کنند بهتر بود مضیق زهره جود
با روغن زنبق حل کنند و بریشم پاره بجود بر کیرد مضیق زهره خرکوش را
چون زن بجود بردارد فرج را بغایت تنک کرداند مضیق معطر مشک و زعفران
در شراب بجوشانند و خرقه کتان کهنه را دران اندازند تا آن آب را جذب
کنند بعده خشک کرده نکاه دارد و پاره پاره کنند بوقت حاجت پاره از آن

پس از جماع

پس از جماع زن بجود بر کیرد که فرج را تنک و خوشبوی کرداند مضیق
نفاح اذخر یکدرم مازو دو درم نرم بکوبد و خرقه بشراب تر کرده بدان بیالاید و خشک
کنند و بوقت حاجت پاره از آن بجود بر کیرد مبکر مازو کمز مازو زاج بلور
بلیلج بوزن برابر کوفته و بیخته بهر بار قدری از آن بجود بر کیرد مبکر کنجد سیاه
دو درم کوکرد و چهار درم با شهد و نیم سیر شیر مخلوط ساخته هر روز بخورد
چون بکر شود مبکر بار فودس را سوخته خاکستر ملو کنند و زهره کاو با آب
تر کنند و خشک کرده زن بجود بر کیرد چون بکر شود مبکر پیار دعفص و شب و سعد
و نفاح اذخر و ورق السوس مساوی بکوبند و سحق کنند و حمول سازد یا در آب بجوشانند
و دران نشیند چون چند روز چنین کنند تنک شود مبکر زهره کاو چند کرت
عورت بجود بر کیرد و یا بخورد چون بکر کردد مبکر استخوان هدهد و کافور قیصوری
و کزمازو و پوست بیخ ترنج از هر یک یکدرم با دو سه درم موزکنجشک خایکی
زبساید و بیامیزد و بجود بر کیرد چون بکر کردد مبکر بیخ حبیبه و نیل و پوست
انار بوزن برابر بساید و بجای بحرو شافه ساخته بجود بر کیرد چون بکر کردد مبکر
پوست درخت بلکاین خشک کهنه بساید و بیزد و از آن شافه سازد بغایت
فرج تنک کردد مضیق موجو زهندی خشک کرده با آب باریک بساید و شافه

و بدین کار همیشه زنان بکار دارند

ساخته بخورد برگیرد جون بکر گردد مضیق مازو با کافور و شهد آس کرده
و بر فرج طلا کنند که اگر زال باشد جوان بکر گردد و این مجربست مضیق گلنار
داسکنده و موچرس هر سه جزو باید و در آب جوشانیده فرج را بدان
آب بشویند تنگ شود مضیق گل کونل تمام با پنج آورده باشیر گاو بساید و در
فرج بمالد بغایت تنگ شود مضیق برگ نونک و برگ درخت جامون
و میتهی و گل جائفل یکجا آمیخته در آفتاب برارد و بدین دارو فرج را طلا کنند میتر
تنگ شود مضیق بیارد کف دریا و موچرس و بلیله متساوی آمیخته بساید
و در فرج خود بمالد بسیار تنگ شود چنانچه اگر این دارو در سوراخ زخم
کنند در اندک زمانی فراهم آید مضیق بیارد کتایی سفید آس کرده بوقت
مجامعت در ناف عورت بمالد تنگ گرداند مضیق اقاقیا گلنار ک
مازو از هر یک دو درم شب بمانی سنبل از هر یک یکدرم بریشم شیاف
کنند و بردارد مضیق بیارد کرم پیله بهونتی و با روغن گاو باریک بساید و
روز در فرج عورت طلا کنند بغایت تنگ شود مضیق بیارد تخم کوسه
و باریک بساید و در فرج طلا کنند مضیق بیارد گل کونل یا درخت آن و بار ک
صلایه کرده با قدری کات چل کرده غلوله بسازد و در فرج کنند بغایت تنگ

کرد

شود و اگرچه پیر زال باشد مضیق بیارد بهنکره و پوست بلیله و پوست
انار بهم مساوی باریک صلایه کرده در فرج کنند بغایت تنگ شود مضیق بیارد
مایتهل و موچرس و کات و بلیله و بهنکره و تخم کولسا اینهمه متساوی
صلایه کرده در آب کهونکرو و پوست انار جوشانیده ریخته در آفتاب
خشک کنند و باز صلایه کرده قدری ازان در جامه بسته بخورد برگیرد مضیق بیارد
برگ کروی تلخ و باریک صلایه کرده در فرج کنند که تنگ شود مضیق بیارد
بلیله و بلیله و امله این هر سه در آب بجوشانند بعد ازان صاف نموده بان آب
فرج را بشویند تنگ شود و همچنین اگر با دوغ ماده گاو بشویند همین عمل کنند
مضیق معطر بیارد پوست درخت جامون و پوست درخت انبه و بیخ ترنج
از هر یک بخورد رم جوز بوا بنجدرم اینهمه ادویه را در آب بجوشانند که تیره شود
و بغلظت گراید بعد ازان در آفتاب خشک کرده صلایه کنند و باز دوغ
گاو مخلوط نموده چند مرتبه صبح و شام فرج را بان طلا کنند که خوشبو
گردد و تنگ شود معطر زعفران با قدری مشک در قدری زباد غلطیده کرده
فرج را طلا کنند که معطر شود معطر سنبل سعد زعفران مشک صلایه کرده
با تیل خوشبوی غلطیده فرج را طلا کنند معطر زعفران برگ ملح برابر صلا

کرده و مشک قدری با صندل سائیده خشک کرده مخلوط ساخته در بار دیگر
بجوید کرد که معطر شود مضیق معطر بیارد سنبل الطیب بسباسه جوز بوا زعفران
بوی پوست کندر را زو گل سرخ پوست انار ترش از هر کدام یکمثقال
کوفته و بیخته بروغن بان مخلوط ساخته هر صباح بر پشم پاره کرده بر گیرد
و شب بوقت خواب برآرد که بغایت تنگ و خوشبو سازد من کتاب
الایضاح فی اسرار النکاح مضیق بگیرد شب یمانی و مازو و سعد و لفاح از هر
برگ سوسن از هر یک جزوی کوفته و بیخته با گلاب سرشته بجوید بر گیرد که بغایت
تنگ گرداند که فراخ و رحم را گرم گرداند مسخن بگیرد درونج و پوست فندق
و زعفر بربری از هر یک جزوی کوفته و بیخته با روغن یازدیسع یا روغن بان سرشته
بجوید بر گیرد مسخن افسنتین سنبل دارچینی زهره گاو خشک کرده و عنبر باریک
حلایه کرده با آب خمیر کنند و بجوید بر گیرد مجفف که رطوبات رحم را بکشد
و خشک کند بگیرد از شب یمانی قدری و از سرمه قدری و هر دو را باهم باریک حلایه
کرده مثل زرور در فرج ریزد که بغایت مجفف است مجفف بگیرد مازو و حب البلوط
و گل انار از هر یک یک کف و در آب بجوشانند و در ظرفی نگاه داشته قبل
از جماع بان آب خود را بشوید که بغایت مجفف است مجفف سنگ شب

یمانی سعد عفص از هر یک جزوی کوفته و بیخته با آب خمیر کنند و بجوید بر گیرد
مجفف پوست درخت مغیلان مازو سنبل در آب خوب جوشانیده
بان آب خود را بشوید که بغایت مجفف است بحث بیستم در مطولات و مسودات خضابات
و جعودات که موی را دراز و سیاه گرداند و مجعد کند و غسولات که رنگ
رو را سرخ کند و بشره را جلا دهد و دندان را نیز سازد و عرق را خوشبو گرداند
و جنوبات و سنونات که دهن را معطر سازد و خضابات که دست و پا را رنگین کند
و اینها از جمله زینت و آرایش زنان و زیادتی حسن و جمال ایشان است مطول
بیارد شیر بهنگره و همان قدر روغن کنجد باهم ضم ساخته بجوشانند چنانچه آب برود
و روغن بماند در شیشه کرده نگاه دارد و هر شب از آن بر سر مالد موی دراز شود نوعی دیگر
بستاند حبه سرخ نیم درم و مغز بشاز ده دو باره دو باره کرده مغشب باز در شیر
بهنگره ترکنند و در چهار برابر روغن کنجد سیاه تازه بپزد تا تمام جرم او در روغن
آید باهم بیالاید بعد از آن هیل سنبل قسط از هر یک ده درم با شیر بهنگره سیاه
چهار برابر همه ریسع روغن افزوده بپزد و بیالاید و بر سر مالد موی دراز کرد د
نوعی دیگر حبه سرخ و قسط و بنج و جهر و بهنگره سیاه در روغن کنجد محرق ساخته
بر سر مالد موی دراز کرد د نوعی دیگر گل نیلوفر و کنجد سیاه و سفید بوزن برابر

نوعی دیگر
عین الدیک
بهنگره سفید

بهنکره سیاه طلا کنند موی دراز و سیاه شود **نوع دیگر** خون بز سیاه بستانند [illegible]
و خشک کنند و موافق خون بلادر با او یار کنند و به آب مورد آمیخته بر سر اندازد
موی زیاده و دراز گردد **نوع دیگر** شیره بهنکره چهار سیر روغن کنجد سیاه دو سیر
کهونکچی گل نیلوفر قسط از هر یک ده درم یکجا کرده در روغن مذکور بپزد چند اگر
بهمان روغن بمانند شب بر سر بمالند و بامداد بشویند موی دراز گردد **نوع دیگر** آب
لیمو و آمله با هم سوده شب بر سر بمالند و بامداد روغن بر سر بمالند و بر شویند چون
منسوا از چنین کنند موی دراز و بسیار گردد **نوع دیگر** روغن کنجد دوازده سیر بهنکره
سیاه چهار سیر اسپند سوخته پوست هلیله و بلیله و امله از هر یک یک سیر تراشیده
چوب گهنیر نیم سیر یکجا کرده در یک آب بجوشانند تا همان روغن بماند پس بالاید
و بر سر کرر بمالند و بشویند موی بنهایت دراز گردد **نوع دیگر** بیارد سیر غم بار روغن
تازه بپزد در موی طلا کنند موی دراز شود [illegible] قدری در روغن کنجد بجوشانند
چند مرتبه بر سر بمالند و بشویند موی را دراز و سیاه کنند **نوع دیگر** که موی را دراز گرداند
بگیرد آب جوشانیده چغندر و در وانک [illegible] دل [illegible] بدان موی را بشوید
بعد از آن روغن بمالد تا موی دراز شود من عشره کامله نواب خانزمان
تجعید الشعر همین علاف آن کنند به کوفته برگ [illegible] یا بزر البنج سفید با ما

[illegible]

نوع دیگر در همین باب [illegible] از و بگیرد آرد حلبه و بزر البنج سفید و سدر و
مازو و آهک و مردارسنگ کوفته و بیخته موی را با این علاف کنند من عشره
کامله نواب خانزمان **نوع دیگر** هم درین باب اگر خواهد که موی مجعد باشد
می باید که رغوه نمک را طلا نمایند که مجعد شود ست **مطول** که موی را دراز
کف نمک
میسازد طلای لعاب خطمی و بزر قطونا و به دانه با روغن بنفشه بنهایت
مفید است و در اندک روزی موی دراز میشود مجرب است و اگر خواهد که موی باریک
باشد می باید که بوره ارمنی را صلایه نموده با آب مورد طلا نمایند بنهایت موی کرک
و غیره باریک میروید **مطول** باید که سی درم جو آنکه بنجد درم در آب بر بزند
تا آنکه شیره هر دو جزو برآید بعد از آن مقدار نصف ادویه روغن بنفشه و سی
درم لادن و ده درم برگ خطمی و ده درم برگ کنجد و ده درم برگ کدو کوفته
اضافه نمایند تا آنکه روغن بماند صاف نموده طلا نمایند که مو را دراز میسازد — و بجوشانند
مجرب است **مسود** بیارد [illegible] هلیله بلیله آمله بهنکره سیاه گل کوکل سیاه
اینها [illegible] صلایه کرده در چهار حصه روغن کنجد بپزند از دو خوب بجوشانند
بعد از آن چند مرتبه بر موی مالد سیاه شود و دراز گردد **مسود** بگیرد
بلیله و آمله و گل [illegible] از هر یک یک سیر کوفته و در چهار سیر روغن کنجد اندازد [illegible] — و بلیله

خوب بجوشانند بعد از ان نگاه داشته بر موی بر مالند که سیاه شود **دیگر**
برگ حنا هلیله بلیله امله پوست انار بهنکره سیاه کوفته همه متساوی
براده آهن و کات از هر یک ربع آب لیمو نیم سیر همه را در چهار سیر
روغن کنجد خوب بجوشانند بعد از انکه خوب جوشیده باشد فرود آورده
صاف نمایند و در شیشه نگاه داشته هر شب قدری از شیره بهنکره با آن روغن
ضم نموده بر موی بمالند و بامداد بشویند و چون بشویند تیل خوشبو بران بمالند
چون چند شب چنین کنند موی بغایت سیاه و براق و نازک و دراز گردد از
مجربات مولف **دیگر** بکر دارو روغن تخم مرغ و روغن یاسمین برابر باهم مخلوط
ساخته چند مرتبه بر سر بمالند و دیگر روز یا یک شب نگاه داشته بشویند که موی را بغایت
دراز و سیاه گرداند **دیگر** بکر ولادن و در خمر و روغن گل بپزند و چند مرتبه
بر سر مالیده بشویند که موی دراز و سیاه شود از کتاب الافصاح فی اسرار النکاح
خضاب که موی را دراز گرداند و سیاه کند و از ریختن نگاه دارد بستانند
ورق مورد تر سه رطل و روغن کنجد یا بادام یک رطل و بکوبند و سمه پوست
بیرون کردگان و مازوی سبز ولادن از هر یک پنجدرم کوفته و پخته در ان داخل
نموده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بعد از ان بپالایند و استعمال
کنند

کنند **خضاب روغن** که موی را سیاه گرداند و نگاه دارد بگیرند وسمه و آمله و پوست
بیرون کرده گان و حنا و ورق شقایق از هر یک ده درم مازو نو عدد همه را نیم کوب
نمایند و در دو رطل آب بجوشانند تا باز یک رطل آید بعد از ان صافی کنند و داخل
نمایند در ان روغن مورد بیست مثقال ولادن ده درم و با آتش تیز نرم
تا آب برود و روغن بماند و بکار دارند **خضاب دیگر** که موی سیاه گرداند آب مورد
تر آنمقدار که خواهند و خلط نمایند با آن روغن کنجد مثل آن و بجوشانند با آتش
نرم تا آب برود و روغن بماند بعد از ان داخل بکنند در ان لادن دو درم
در هر رطل روغن رطلی از ان و بجوشانند تا زمانی که در ان حل شود **خضاب**
وسمه که موی سیاه گرداند بگیرند وسمه چهل درم حنا پنجدرم باهم بیامیزند و نیکو
در هاون تا برحی گراید و قدری روغن گل در همان هاون ریزند و بسرشند
باب گرم و بسایند تا چون خمیر گردد و خضاب نمایند در شب و روز دیگر
بشویند باب گرم که جوشیده باشند در آن مورد که بیرون آید جوهر
در غایت سیاهی **خضاب مسودات** بگیرند ورق شقایق النعمان ده درم پوست
باقلاتر و امله از هر یک پنجدرم بکوبند و بسرشند بسرکه و بگذارند در آفتاب بیست
روز پس هر روز قدری از ان استعمال نمایند **خضاب دیگر** جهت سواد موی بگیرند

جوز السرو پخته در سرکه دوازده درم عفص سبز که در روغن زیت بریان
کرده و سوخته باشند و پر سیاه شان شب یمانی و اقاقیا از هر یک سه درم
مس سوخته و پوست بیرون جوز تر همه را کوفته بر شنند باب و خضاب
کنند بان موی را و مکث نمایند تا سه ساعت بعد از آن بشویند باب گرم
که موی را سیاه گرداند خضاب دیگر جهت تسوید موی بگیر عفص مقلو بروغن
زیت تا سیاه گردد پانزده درم روسختج کبر اسب یمانی از هر یک اسرب [illegible] دو درم
همه را چند نوبت سحق نمایند و برشند باب و رها کنند چهار ساعت بعد از آن
خضاب کنند بان موی را که بخطمی شسته خشک کرده باشند و چهار ساعت
نگاه دارند باز بشویند باب نیم گرم بغایت سیاه گرداند خضاب نافع
بگیرند خبث الحدید کوفته و براده ارزیر از هر یک جودی و بپزند بخل [illegible] تا غلیظ
شود و بعد از آن خضاب کنند موی را که سیاه گرداند خضاب بلیله بلیله
املج بنج نیلوفر هر یک جدا جدا آس کرده و با شیر نیشکر آمیخته در ظرف آهنین
کنند و چهل روز در زمین دفن کنند پس خضاب نمایند و بالای آن برگ
بید انجیر بپیچد تا آنکه خشک گردد خضاب که موی سیاه شود بگیرد ثلث رطل
مازو و در زیت بریان کنند تا آنکه بشکافد و بگیرد روسختج و شب و کتیرا

روسختج
یکمیخ دو درم

از هر یک پنج درم ملح اندرانی دو درم شب یک درم معجون کنند باب گرم بعد از آن
سوده باشند چون مرهم و چهار ساعت بگذارد و خضاب بآن کنند موی
را بگذارد و بعد از شستن موی سر و ریش خشک کنند و این مالیده شش
ساعت بگذارد تا خشک شود پس بشوید بعد از آن به آب گرم من
عشره کامله مؤلف کتیخ یاد آورد خضاب دیگر بگیرد مردار سنگ و نوره را آب
بان تر ده باشند و گل خیری و اسفیداج رصاص مثل آنها معجون کنند
باب و غلاف موی را بآن [illegible] سه ساعت بگذارد و برو برگ گذارد [illegible]
بعض لعابها سیاه شود من عشره کامله مولف اگر خواهد موی او سفید نشود
تا آخر عمر سیاه باشد استعمال اطریفل کبیر با صمغ یا دلی بلیله هر روز یک
عدد تناول نماید که موی سفید نخواهد و اجتناب از آب و گوشت و ترشی
و میوه و کثرت جماع و کثرت حمام نماید و اگر بعد از طعام با شیره برگ [illegible] سکنجبین
مداومت نماید و لازم دارد موی این شخص سفید نخواهد و اگر قطران بمالند و چهار ساعت
توقف نمایند و بعد از آن بشویند بغایت مفید است خضاب مسودات
مو بگیرند آس خشک کرده و پوست ترب خشک کرده و شب یمانی اجزا
برابر همه بکوبند و با اندکی صمغ برشند و خضاب کنند خضاب بگیرند

قطران

کل نیرس و پوست خشخاش باب تفاح بر ریشند و بیامیزند و اگر کافور در آن
بیامیزند بهتر باشد خضاب که موی را دراز و سیاه کرد اندیکر ندر مرد ار سنک و آهک
از هر یک جز وی در ظرفی کنند و چندان آب بر آن کنند که چهار انگشت از سر او برآید
در آفتاب بنهند چندانکه چون پشم پاره در و نهند سیاه شود آنکه آب او را
صافی کنند و ثفل او بیندازند پس دو جز و حنا بگیرند و سحق کنند بدان ترکنند که در غایت
خوبی است خضاب خضاب بیارد ترپهله و بیخ و سوخته آهن و بهنکره سیاه نیل
بوزن برابر بسایند و با پیه گوسفند پرورده کنند و بر ریش بمالند سیاه کرداند
و اگر خود سال این داروها با قند بخوراند موی سیاه و دراز شود خضاب سوخته ازاین
پوست آمله بهنکره برگ نیل بوزن برابر با کانجی بسایند و طلا کنند موی سیاه شود
خضاب گل کنول چهار درم خاکستر کوره آهنگر مردار سنگ از هر یک کنول
هفت درم چونه گلی اشخار از هر یک نیم درم جدا جدا بسایند و جامه بیز کنند
و با کانجی و نبات آمیخته طلا کنند موی سیاه شود خضاب بلادر یک کهله سیاه
ده سیر یکجا کرده بکوبند با شیر زبان بر ریش بمالند و بهنکره و برگ در سایه بابیخ
خشک کنند و مقدار چهار درم از این بهنکره با آب بخورد و آن دارو بمالد
و روغن بستور و شکر بخورد موی سیاه خواهد شد خضاب ترپهله و سوخته آهن
مغز کلو

دیگر برنج و برگ نیل و بهنکره جمله برابر بسایند اول موی را بغسل تنظیف نماید و این جهربله متسل
را بمالد موی سیاه کرده خضاب جهربله متسل گل نیلوفر کبود زرنباد زرد چوبه مردار سنگ
بوزن برابر بسایند و بعد از آن تنظیف موی بغسل بدان جابمالد موی سیاه کرده
خضاب وسمه چهل درم حنا پنجدرم هر دو را کوفته بروغن گل چوب کرده با آب
آمله گرم سرشته ضماد کنند و صباح باب برگ مورد یا سماق بشویند موی سیاه دیا آب آمله
گردد کلپ خضاب بیارد بلیله و آمله و بیخ آک پاکیزه کوفته و پخته در سر و ریش بمالد
موی سیاه گردد و اگر خود سالی این دارو بمالد موی دراز شود بهمه خشیا
غسول کند غسول
بمانند غسول بیر که فندق را بسوزد و بکوبد و بر روی مالد پوست روی را نرم
کند روی را روشن و براق گرداند بیارد خردل سفید زرنیخ سرخ هر دو برابر با شیر
آمیخته روی را بدان طلا کنند و یکهفته استعمال نماید عجایب روی شوید آب
و برابر زمان بغایت نادر است غسول که وجود را روشن و صاف سازد
و درشتی و خشونت را نرم کند و خوشبو گرداند بیارد زرد چوبه و دودی شتی
و ناکیسر و سنبل و کنول و قسط باریک سوده قدری روغن خوشبوی بیاورد
مخلوط ساخته بر بدن مالد غسول که روی را جلا دهد و قطع کلف نماید بگیرند
ترمس یا بس باقلا یابس هر دو را مقشر کنند تخم خیار و نخود مقشر نصف جزو خربزه مقشر

بکوبند و باب خربزه سرشته طلا کنند غسول که اندام را روشن و خوشبو سازد
بگیرند برگ خیار چنبر و پوست و یا برگ نیم و پوست انار و زردچوبه برابر
کوفته و بیخته با روغن تلخ بر بدن بمالد غسول کوتهه چهار درم ماکیر یکدرم
تگر ششش درم بالهشت درم سعد نه درم همه را چون صندل بسایند بعد
کافور و مشک قدری انداخته جهها سازند و در وقت سرشستن یکجبه ازین
باب بسایند و بر اندام بمالند اندام جمله خوشبو گردد غسول که در اندام بمالند
خوشبوی گرداند بیارد قاقله و چوه و صندل و بابریرنگ و پوست ترنج از هر یک
چهار درم خوشبوی شانزده درم قدری کافور انداخته و سابیده بر بدن
بمالد غسول کل خوبای هندی بشوید خشک کنند و بسایند و در آب بیکروز تمام
بدارد و بپالاید هر که ازین بخور در اندام و اعضای او خوشبو گردد و همچنین
اگر کوتهه و ناکیسر و زنجبیل مساوی باریک سوده هر که بخور در اندام او خوشبو
گردد غسول کافور سلارس عود بالخشک بسباسه صندل جمله را باب بساید باب
و بر بدن مالد خوشبو گردد و چون ازین بخور کنند جمله خانها معطر گردد
غسول مشک جوز بوا بابریرنگ بالا صندل باب بسایند بر بدن مالد
غسول که چون بر روی مالند پاکیزه و روشن گرداند موباد امر ... را

بسم

مونساق کاو آب معصفر همه یکجا کرده بر روی مالد و بمالد اشی ... سعد لوده بساید
بر بدن بمالد غسول کوتهه زردچوبه کوفته و بیخته بوقت خفتن دو کان درم بخورد
قوت بیفزاید و اندام خوشبو گرداند غسول برگ نیم بلیله بلیله املا لوده بوزن
برابر سابیده با روغن تیل بر بدن بمالد غسول شملیت نیم بریان کرده یک حصه
سعد دو حصه باریک بسایند و با روغن گاو یا روغن تلخ بر بدن بمالد و باب
گرم بشوید اندام را براق و روشن گرداند زردچوبه را سابیده در جامه بچه و جامه
را بر کیسه جاموش پیکر دو غلوله ساخته در آتش کنند بعد از ان برآورده پاک
کنند و زردچوبه را بدر آورده بهمان قدر صندل سفید سابیده با وی یار کنند و از ان
بر بدن مالد غسول گنجد کشف زردچوبه بابریرنگ قسط هر یک خشک باب آب سابیده
بر بدن مالد غسول صندل زعفران ناخن دیونا کیسر جمله را باب سابیده قدری کافور
داخل کرده بر اندام بمالد غسول که بشره را صاف و سفید سازد و رنگ و نیکو کرداند
بگیرند باقلا آرد نخود آرد ترمس موبادام پلیه از هر یک ده درم کتیرا یکدرم کوفته
و بیخته بشیر تازه دوشیده بسرشند و بر روی بمالند و یکساعت بر روز رها کنند
بعد از ان باب که در ان نخاله چو شانیده باشند بشویند و دو سه نوبت مکرر
گردانند غسول پوست بیخ نی تخم جوزه و پوست علس اسنان پرورده

دو اندرون خربزهٔ هندی از هر یک قدری کوفته و بیخته با آب جو لت شنند و طلا سازند
غسول که روی را صاف و روشن کند منجیت و گوشت ولوی و عدس و انگشت جندن
جندن مقشر با آب صلایه کرده بر روی مالند تحفه الطاهیه نوعی دیگر حنا و بابونه
و زرد چوبه و لوبیا و سوسن و چهار و پا چهار و برگ چنبیلی با آب لیمو صلایه کرده هشت
روز متواتر بر رخ و بر مالند رو را براق و درخشنده و روشن گرداند منه نوعی دیگر سوسن و زیره
سیاه و زیره سفید و کنجد با شیر گاو صلایه کرده مدت هشت روز بر روی مالند چون
ماه درخشنده کند منه غسول [illegible] تخم [illegible] ترمس آرد باقلا آرد جو نخود از هر یک
قدری کوفته و بیخته با آب جو لت شنند و بیخته بلیمو [illegible] شنند و بر روی مالند غسول
که بوی را سفید کند و روی را براق و درخشنده سازد و بشره را نازک و صاف
گرداند بگیرد آرد نخود و آرد باقلا و آرد جو و نشاسته و کتیرا و تخم ترب کوفته
و بیخته بشیر معجون کنند و شب بر روی طلا نمایند و صباح با آب گرم که در وی نخاله [illegible]
خشک چون شاینده باشند بشویند منه عشره کامله مؤلف گنج باد آورد غسول
بگیرد بادام شیرین مغز نشاسته و کتیرا پس بشیر با آب معقو و شب بآن روی
را بمالند و صبح بشویند بطبیخ بابونه و بنفشه یا بگیرد نشاسته و کتیرا و بادام شیرین
پس معجون کنند بشیر و طلا کنند رنگ رو سرخ کند بگیرد [illegible] سفید و زنجبیل

رانج

رخ ماوی و سحق کنند بشیر و زرده تخم مرغ و بر روی مالند که در نهایت صفا و رخ
گرا بود و یکهفته استعمال کنند غسول بگیرد زعفران و روناس و کندر رومی مکه
و مصطکی ماوی و آب پیاز که نام آن بلبوس ست بقدری که معجون شود شب
بر روی مالند و صباح بشویند غسول که روی را سرخ کند و بشره را براق بکند و زوفا
خشک ده درم زعفران سه درم [illegible] سیزده درم هر روز دو درم از آن سفوف کنند
غسول که رو را جلا دهد و بشره را صاف کند بگیرد باقلا مقشر کرسنه ترمس تخم
ترب تخم خربزهٔ مقشر نخود مقشر نشاسته باریک صلایه کرده با آب حل نموده
بر رو بمالند و بشویند کتاب الایضاح فی اسرار النکاح غسول بیارد آرد عدس
و نشاسته و عنزروت و مصطکی و بورهٔ ارمنی از هر یک جزوی باریک صلایه کرده
با آب خمیر کنند و هر صباح رو را بآن بشویند که رو را بغایت صاف کند منه
غسول که رنگ را صاف گرداند و بشره درخشنده بیارد نشاسته و کتیرا از هر
دو را بشیر تازه دوشیده صلایه کنند و قرصها بسته بآفتاب خشک کنند
و در وقت حاجت قدری از آن با آب صلایه کرده بر روی مالند و بشویند منه
غسول که کلف را زایل گرداند بگیرد بورهٔ ارمنی جزوی و مغز بادام شیرین
دو جزو را باریک صلایه کرده بر رو و موضع کلف طلا کنند غسول بهمین

باب بکیرد از اصل سوس فوفل وار پنجال کنجنک دو بوو از قطعه جزو
همه را با ریک صلایه کرده بجز مزوج با آب خمیر کرده شب بر رو طلا کنند و صباح باب
کرسبوس دران جوشانیده باشند بشوید منه غسول همدرین باب بکیرد تخم
درزه و ورق کیوتر و پوست بیخ نی از یر یک بخدر تخم ترب و چرا از هر یک دو درم
همه را کوفته و بیخته بعصاره ترب بر سر و رو را بآن طلا کنند و صباح بشوید باب که
سبوس دران جوشانیده باشند منه غسول که رو را سرخ و بشره را صاف
کند بکیرد از بیخ سرخ و زرد از هر یک دو جزو کرسنه یک جزو همه را با بول کاو
صلایه کنند و شب بر رو مالیده صباح بشوید منه غسول همدرین باب بکیرد
بوره ارمنی ورک آس سبز و برابر برد و کرسنه همه را کوفته باب بجوشانند تا آنکه
بقوام عسل آید پس برو مالند و صباح بشوید منه غسول همدرین باب بکیرد
موم سفید و سفیداج خواب و پیه کاو از هر یک جزوی و شمع را بر روغن
کل کداخته و سفیداج و پیه مذکور را بران ریزد و بهم مخلوط ساخته هر شش
شب بر رو طلا کنند و صباح باب برد بشوید غسول همدرین باب بکیرد
کتیرا و زاک جون بر به سایید و زعفران و ترمس و موصب القطن از هر یک
یکمثقال صلایه کرده بروغن بادام سرشته بر رو مالد و بشوید مجربات

مولف

مولف غسول همدرین باب بکیرد فود اسفید و ریح سرخ و فندق بوره ارمنی
صلایه کرده بزرده تخم مرغ سرشته بان رو را بشوید غسول بکیرد سعد کهور
انبر هلد خشخاش همه برابر کوفته و بیخته با تیل خوشبو بر اندام بمالد که نهایت
نرم و صاف کند جکه بکیرد انبر هلد کهور سعد سنبل باو نجی باری ریک خشخاش
پوست ترنج صندل بایج همه مساوی کوفته و بیخته با تیل خوشبو سرشته بر اندام
مالند غسول که جون بریان مانند بوی انرا زایل کند و عرق را خوشبو سازد بکیرد بلیله
ولوده و برک نیم و جهر و دارجینی و پوست انار انها همه متساوی باب صلایه کرده
بر اندام بمالد منه تخفه نظافت همه غسول همدرین باب بکیرد بلیله بیخ درخت
نیل موز تخم تمر هندی تخم کرنج کوتهه اینهمه متساوی باب صلایه کرده بر تمام اندام
بمالد و بشوید منه غسول همدرین باب پیاز موز تمر هندی و تخم کرنج و کوشت آمله
متساوی باب صلایه کرده بر اندام بمالد منه غسول همدرین باب بیار دیک
جامون و کل نیلو و موتهه و جفوات اینهمه متساوی باب صلایه کرده بر اندام
بمالد منه غسول همدرین باب بیار دپوست درخت انار و پوست اینه لوده
وکل کونتل و برک نیم اینهمه متساوی باب صلایه نموده بر اندام بمالد غسول
همدرین باب بیارد زعفران ناکیسر مالیه پوست سرش لوده صندل اینهمه

درمساد

درخت

زایده
ومشک مروه تاکیسر
لاول کچری کهینوله
چهر نکهه الاجی اینهمه
کوفته و بیخته با عصاره
برک تنبول سرشته قرصها
بسته نگاه دارد و بوقت
حاجت باب سابیده

مساوی کوفته بر بدن بمالد **عمل** که بشره اندام را صاف سازد و عرق را
خوشبو و دفع بدبوئی بدن کند بیارد پوست درخت نیل و روه ده درم
و در روغن کنجد انداخته یک هفته در آفتاب گذارد بعد از آن گل کیوره در آن
انداخته چون روز بگذارد پس بر اندام بمالد **عمل** که بدبوئی اندام را دفع کند
و خوش بوی سازد بگیرد الاچی و دانه سفید و موتهه و کچهور و چهر و بیخ و رود
اینهمه مساوی صلایه بر اندام بمالد و باب بشوید **عمل** همدرین باب
بیارد موتهه بالچهر بلیله همه ادویه‌ها مساوی بآب خوب صلایه کرده بر اندام
بمالد و باب بشوید اندام خوشبو گردد **عمل** که بوی بدن را دفع کند بیارد
بلیله پوست درخت انبه آمله موتهه بترج کوت چهر اینهمه مساوی باب
صلایه کرده بر اندام بمالد و باب بشوید بوی بدن را زایل سازد **عمل**
که چون بر اندام مالند خوشبو کند بیارد عنبر و اکر و صندل و کوشت و کچهور
و موتهه و زعفران و گل سیوتی و بالا و سلارس و انبر بلد و دارچینی
و الاچی و بریکا و ناکیسر و چری و کهنیولا و نکهه و اندر این همه مساوی
کوفته و بیخته باعصاره برگ تنبول قرصها ساخته نگاه دارد و بوقت
حاجت باب حل کرده بر اندام بمالد خوشبو کرد و تخو تطات همه

واین حکه را موبینی بر کوبند **حکه نوع دیگر** بیارد جوز بوا اگر اندر این صندل
موتهه مشک ورد ناکیسر لادن چری کهنیولا چهر نکهه الاچی اینهمه مساوی
کوفته و بیخته باعصاره برگ تنبول سرشته قرصها بسته نگاه دارد و بوقت
حاجت باب سایده بر اندام بمالد **حکه نوع دیگر** بگیرد بلیله چهار درم موتهه یکدرم
کوشت دو درم کافور قدری مشک ده درم باریک صلایه کرده غلوله شود
و بوقت حاجت بکار دارد و این را حکه کستوری نامند **حکه نوع دیگر** مشک
از رساله زینت الف بگیرد بلیله اندر این نکهه ورده باله چهر موتهه کوشت
اگر جوز بوا عنبر مشک اینهمه مساوی صلایه کرده بگلاب غلوله بندد و بوقت
حاجت باب حل کرده بر اندام بمالد بغایت خوشبو کردد **طلا** که بدن را
خوشبو سازد از رساله ایضاح در اسرار النکاح بگیرد نرتام و نعناع و مرز
نکوش و برگ درخت سیب از هر یک یک کف در انعقدار آب که اجزا
را فرا گیرد بجوشانند تا ثلث آن بر رود صاف کرده بر بدن طلا کنند و بدان مالند
که تا یه **طلا** همدرین باب بگیرد آس و مرزنکوش و سعد و پوست ترنج
و برگ آن واشنه و صندل از هر یک جزوی کوفته و بیخته نگاه دارد و وقت
حاجت قدری از آن بار وغن آس یا روغن گل سرشته بر بدن بمالد

طلا بهترین باب بگیرد جهند و سلیخه و سک و شک و سنبل و شب و ورد
وگل سرخ از هر یک جزوی توتیا و مرداسنگ از هر یک سه جزو کافور نصف
جزو همه را کوفته و بیخته بگلاب سرشته اقراص ساخته بخشکانند و وقت حاجت
بکار دارد منه **طلا** که رایحه عرق از بدن زایل سازد بگیرد گل سرخ و سک و سنبل
و سعد و شب یمانی و مرمکی از هر یک جزوی کوفته و بیخته بگلاب سرشته بکار دارد
زرور که بعد از بدن شستن چون بر بدن جامه بمالند بدن را خوشبو سازد
بگیرد صندل و سعد و سنبل و گل سرخ و سک و زعفران و میعه سایله و اظفار الطیب (ناخن)
همه متساوی باریک صلایه کرده بگلاب سرشته قرص بندد و بخشکانند و بوقت
حاجت همچنان خشک سابیده بر اندام پاشیده بمالد و رخت بپوشد که
بغایت بدن را خوشبو کند منه زینت الف **حب** که بوی دهان خوش
کند جوز بوا قاقله فوفل دارچینی خولنجان از هر کدام یکدرم کافور نیم درم مسک
دو دانگ حبها کنند چون دانه نخود و پیوسته اندر دهان نگهدارند و اگر انوار این
حب قرنفل و کبابه و زنجبیل و بسباسه افزایند صواب باشد و اگر یک مازوی
سوخته و نیم درم نمک هندی را فزایند طوبتها کمتر کنند مزاج گرم در سه ربع درجه
خشک در دو درجه و سه ربع و در منهاج الادویه این نسخه را باین طریق ذکر کرده

انه جوز بوا قاقله قرنفل کافور دارچینی خولنجان فوفل از هر کدام یکدرم مسک دو دانگ
پوست ترنج کبابه بسباسه از هر یک یک مثقال سعد دو درم اجزا کوفته و بیخته و شکر
طبرزد کوفته بعد از آن داخل اجزا نموده بگلاب یا باب سیب یا آب به حب سازند
و در دهن گیرند این نسخه دوازده جزو است وزن چهارده (درم) مزاج گرم در ثلث او
خشک در دو درجه و نیم منه **حب** المسک مستعمل صاحب اختیارات بوی دهن
خوش کند و قوه دل بدهد صنعت آن سنبل الطیب و نخنک و قرنفل نارمشک
کبابه قرفه بسباسه فوفل خولنجان سعد کوفی از هر یک یکدرم قاقله جوز الطیب از هر یک
نیم درم پوست ترنج زنجبیل ساذج هندی از هر یک یکدرم مسک ترکی نیم درم باب
و به گلاب و جمع عسل حب سازند **نسخه دیگر** کبابه سنبل الطیب پوست اترج خولنجان
از هر یک یکدرم قرنفل فوفل سعد از هر یک دو درم زنجبیل نیم درم مسک خالص
نیم درم باب و گلاب و قدری صمغ عربی حب سازند **حب** که نافع بود جهت (گوشت)
بن دندان و بوی دهن خوش کند بیارند قرفه قرنفل قشور لبان سعد از هر یک   ومیان دندان
پنج درم بکوبند و بسرشته به رب سوس و حب کنند مثل نخودی و در زیر زبان
نگاه دارند هر وقت که خواهند **حب** که بوی دهان را خوش کند بیارند جوز
بوا فوفل و دارچینی و پوست اترج مجفف و خولنجان و ورق اذخر و اشنه مصطکی

از هر یک سه درم کوفته و بیخته بگلاب بسرشند و حب سازند و شب و روز در دهن
نگاه دارند من کتنج باد آورد صاحب توانا حب که بوی دهان خوش کند مستعمل صاحب
جامع الادویه بیارند سنبل الطیب قرنفل از هر یک یکدرم نارمشک و بخشک کبابه
جوز الطیب بسباسه قاقله خولنجان بادرنجبویه تهری رطنبل از هر یک یکدرم قرنفل
ساذج هندی قرفه سعد کوفته پوست ترنج از هر یک یکدرم مشک ترکی دانگی همه را در به
کوفته و بیخته با آب به و گلاب و قدری صمغ عربی بسرشند و حب سازند و در سایه
خشک کنند و در شیشه کنند و نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال کنند حب
همدرین باب مستعمل صاحب جامع الفواید عود خام و قرنفل و مصطکی هم برابر نرم
سوده بشراب ریحانی حب بندند و در سایه خشک کنند و اگر عوض شراب آب
صمغ عربی بسرشند شاید و شب و روز در دهان نگاه دارند و آب آن فرو برند بوی
دهان خوش کنند و معده و دل را قوت دهد حب همدرین باب من کتاب
الایضاح فی اسرار النکاح بگیرد گل سرخ منزوع الاقماع و صندل سرخ و سفید و سعد
و بسباسه از هر کدام ده درم سلیخه و قرنفل و جوز بوا از هر یک چهار درم پوست ترنج
مجفف برگ آس داشته از هر کدام پنج درم مشک و قرنفل و عود هندی و مصطکی
از هر یک دو درم کافور یکدرم مشک نیم دانگ همه را باریک صلایه کرده بآب برگ

ترنج سرشته مقدار نخود حب بندد و استعمال نماید حب همدرین باب بستانند
هیل و قاقله و جوز بوا و قرنفل و دارچینی و خولنجان از هر کدام سه درم گل سرخ و صندل
از هر یک پنجدرم کافور نیمدرم مشک دانگی همه را سوده به گلاب بسرشد و مقدار نخود
حب بندد و در دهان نگاه دارد که نافعست حب که بخور دهن یعنی بدبوی دهن
را دفع کند من کتاب زبدة الالف بیارد الاچی و نکهه و جوز بوا و مروه برابر و مشک
قدری صلایه کرده بآب برگ تنبول حب بندد و بوقت حاجت با تنبول بخورد
حب همدرین باب من کتاب قسط الاجی مهلتی بالة مقاوی باید و بگلاب حبها بندد
و بیکان در دهان دارد منه حب همدرین باب گل جاتی و برگ جاتی و قسط و روه
بوزن برابر باید و حبها سازند و بیکان در دهن دارند سنون الجمر که دندانها را
سفید گرداند و بوی دهان خوش کند و از آکله نگاه دارد بوره و پوست زبرجد
ورصانه و شوبز از هر یک جزوی کوفته و بیخته بآن سنون سازند سنون جرمشل
که دندانرا جلا دهد و سفید و سخت کند از جوز پنجدرم عاقرقرحا چهار درم نمک ده
درم آرد جو پنجدرم بعسل سرشته بسوزانند و نرم کنند و عاقرقرحا و از جو کوفته و بیخته
داخل کنند و بکار برند سنون سفید که دندانرا جلا دهد نمک اندرانی ده درم کف
دریا پنجدرم کزمازج سه درم کوفته و بیخته بکار برند سنون نمک که دندانها را سخت

حبها

سنون ازبر الجمر

کنند و بوی دهان خوش گرداند قصب شامی نیم سوخته زبر الجد ثمرة الطرفا نمک
سوخته سفال حصر گلنار عاقرقرحا قرنفل سادج هندی حماما سعد عود سوخته گل
سوخته سلق اجزا ما دی کوفته و بیخته سنون سازد سنونی که بوی دهان را خوش
کند و دندان را جلا دهد گزمازو زنجبیل زبرالجد دار فلفل اقاقیا از هر کدام دو درم نمک
بریان کرده ده درم عود سوخته پنج درم جو سوخته هفت درم بطریق معهود سنون
سازند سنونی که بوی دهان خوش کند و بن دندان و دندان را محکم سازد و جلا
دهد بستانه صندل سفید و گل سرخ از هر یک پنج درم سعد و پوست ترنج مجفف
و اذخر و رامک از هر کدام سه درم قاقله و کبابه و بسباسه و قرنفل و مصطکی و عود هندی
و سک و [illegible] از هر کدام کوفته و بیخته بر دندان بمالند منه کتاب الایضاح فی اسرار النکاح
سنون شاخ بز کوهی که دندان را جلا دهد شاخ بز کوهی سوخته نمک اندرانی کف دریا
از هر یک پنج درم بیخ نی سوخته دو درم و سادج هندی دو درم سفال حصر دو درم همه کوفته
و بیخته سنون سازد سنون سوا بدندان محکم کند و بوی دهان خوش کند شاخ
بز کوهی سوخته و نمک سنگ یک مثقال معجون کرده سوخته از هر یکی ده درم زعفران ۵ سوده
سنبل الطیب سراب خشک از هر یک دو درم گلنار سماق از هر یکی یکدرم
شو سوخته و شعیر سوخته از هر یک سه درم همه کوفته و بجربیخته سنون سازند

سنون پینه

سنون پیهانی دندان را جلا بخشد و اصول اسنان محکم سازد و بوی دهن
خوش کند آرد جو نعل بر شسته و کف دریا و بیخ نی سوخته از هر یک بیست
درم بلیله قاقله کبابه بسباسه عاقرقرحا از هر یک سه درم طباشیر سفید ورق گل
سرخ درمنه سوخته از یک یکدرم نمک اندرانی پنج درم کوفته و بیخته سنون سازد
سنون سنبل که بوی دهن خوش کند و درد دندان بزداید و بیخ دندان محکم
سازد صندل سفید پوست ترنج خشک اذخر رامک از هر یک سه درم قاقله کبابه بسباسه
قرنفل عود هندی مصطکی سک از هر یک دو درم کوفته و بیخته سنون سازند
سنون اقاقیا که دندان را جلا دهد و بوی دهن خوش کند ثمرة الطرفا زنجبیل زبر
عود الجد دار فلفل اقاقیا از هر یک دو درم نمک بریان کرده ده درم سوخته پنج درم
جو سوخته هفت درم همه را کوفته و بیخته بدان مسواک کنند سنون عدس که بوی دهن
خوش کند و بیخ دندان محکم سازد و خون آمدن باز دارد و دندان را جلا بخشد
گل سرخ گلنار ثمرة الطرفا شب یمانی پوست تتری عدس سرخ از هر یک سه درم
طباشیر فوفل سادج هندی کف دریا سفال حصر از هر یک دو درم کوفته بیخته در
دندانها و لثه بر اکنند و یک ساعت نگاه دارند و بمالند و بعد از ساعتی بگلاب
بشویند و اگر خواهند که خشک تر شود اندکی کافور در وی کنند و پیش از گره

سنون برگ که ثمرة الطرفا دران جوشیده باشند مضمضه کنند واگر خواهند که
گوشت برویاند و بیخ دندان محکم کنند مقدار سه درم آرد کسا حل در عسل برشته
و بریان کرده سحق نموده دران زیاده کنند سنون ساذج که خون از بیخ دندان کم
کنند و دهان خوشبوی کرداند اگر مزاج گرم نباشد گل سرخ سه درم گلنار شب
یمانی گرمازو عدس سرخ مقشر طباشیر از هر یک دو درم سعد ساذج هندی از هر یک
یکدرم واگر خواهند که مادهٔ خوره را سودمند بود دو درم برگ شفتالو خشک
یکدرم و نیم درم برنج کابلی مقشر و نیمدرم عود خام سوخته دران زیاده کنند اول
دندانرا بنمک و سرکه بمالند بعد ازان این سنون در روی افشانند و بگلاب بشویند
سنون قابض دندان محکم سازد و دهان خوشبوی کرداند و خون امدن باز دارد
بلیله بلیله املج ورد احمر گلنار اقاقیا شب یمانی قرظ عاقر قرحا بهم برابر کوفته بیخته
سنون سازند فصل بجیبر ترکیب دندان سیاه کردن بگیرد کهره دنیله تهوتهه
هر دو بوزن برابر صلایه کنند اول برگ تنبول بخایند چون فارغ شوند بعد ازان
ادویه مذکور را بر دندان بمالند باز برگ تنبول بخایند و لعاب انرا بیرون اندازد
و برگ تنبول خایند و بر دندان نهاده خواب روند دندان سیاه شود نوع دیگر
عفص نه درم بلیله زنگی چهار درم کابلی دو درم نیله تهوتهه سه درم سنون سازند

بعرق ذیل

سه درم لوحبن یک و نیمدرم بهیره سه درم صلایه کرده اندک الاچی و قرنفل
اگر همراه کنند بهتر باشد ترکیب بسنانند لوحبن مدبر سیر شاهی و طریق
مدبر او انست که پاره سنگ آهن ربا بهم رسانیده وان سنگ بلوحبن بزنند
و هر چه از لوحبن سنگ مذکور جذب نماید انرا جدا جمع میکرده باشند تا کل منتهی
انچه باشد برجا بماند و ماخوذ سنگ که بیغش است علیحده شود و پنج نوبت بیش
دستور لوحبن را صاف کنند و شش حصه لوحبن که سیر شاهی باشد بیارد
از نیله تهوتهه میده نموده بالوحبن درآمیزد و بعد از یکی ساختن یکنوبت
بلکه دو نوبت بر سنگ خشک صلایه نماید و از پارچه بگذرانند و احتیاط نماید تا درشتی
دران نماند و بر گیرد هفده سیر شاهی مازو و از جمله این مازوها شش عدد مازو را
در آتش انگشت نیم بریان کرده میده سازد و بالوحبن همراه نموده در اب لیمو ادویه
مذکوره را کوفته و بیخته خمیر سازد و باید نه نرم و نه سخت پس در افتاب بگذارد
که خشک شود و مازوهای که باقی مانده بود دیگر انکه بریان کنند آس کرده و ادویه که
خشک شده است انرا نیز صلایه کرده و باز همه را یکجا نموده یکدو نوبت صلایه کرده
از پارچه سخت مکرر بگذرانند و نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند و اگر خواهند
که معطر کنند قدری مشک دران بیندازد و بعد ازان شیشه را بر ابخار بخور عود

کسنا

سخت

کرده مس مذکور را در انجا ریخته سرش محکم سازد تا بوی کرد **ترکیب دیگر** پیاز دشتی
نیم سیر شاهی مازو نصف این زاک یک سیر شاهی پوست انار نیم سیر شاهی هر چهار
ادویه یکجا کرده مثل مرهم ساید و بر دندان مالد **مسی نوع دیگر** لجن و پوست انار
وسیار سوخته هر سه را برابر در شیره گیاه مسی که کالنجکه هم نام اوست نادو روز
کهار کنند که مثل مرهم شود و بر دندان بمالد و بعد از ان مغز بادام بمالد **سنون**
که دندان را خوشبوی سازد بگیرد سنبل الطیب سعد ساده هندی قشور اترج
قرنفل حماما کل سرخ ریزکی عود مصطکی نمک محرق کوفته سنون کنند سنون عنبر
کامل مولف کهی با داورد **سنون** که دندانرا جلا دهد و خون را ببرد بگیرد نمک اندرانی
و فو بر الجر کوفته و بیخته سنون کنند **خضاب رنگ طاوسی** ملقدیس دو مثقال
توبال آهن سه مثقال پوست انار ترش نیم مثقال کوفته و بیخته با آب چغندر
خمیر کرده بر دست نهند و یک ساعت بگذارند و بشویند طاوسی رنگ شود
نوع دیگر رنگ طاوسی بگیرد شب یمانی یکمثقال و زاج دو مثقال و قلقند
سه مثقال و حبت الطیر هیج مثقال و پوست انار ترش و حنا یک مثقال
همه را کوفته و بیخته ببول کودکان خمیر کرده بر دست گذارد در کتاب الابهاج
فی اسرار النکاح **رنگ سیاه** حنا بیست مثقال و زاج دو مثقال مازو و صمغ عربی

از هر یک

لوده حبی

کجلکه

از هر یک یکمثقال قوبال آهن زر ساده از هر یک نیم مثقال هر کدام را علیحده کوفته
جمله را با سرکه کهنه سرشته بر دست و پا نهند بغایت رنگ خوب آید و اگر بر کاغذ نهاده
از پس نقش کنند و بر پوست بندند همان نقش بعینه در دست شود **نوع دیگر** رنگ سیاه
بگیرند پوست مغز جوز کاشنیده و کوفته و بیخته با حنا مخلوط سازد و سه عدد مازو و سه
درهم قلقند و دو درم مصطکی مثل سرمه ساییده همه را با آب خمیر کرده بر دست
و پا بندد که چون رنگ زاغ سیاه شود در کتاب الایضاح **رنگ فیروزه** زنگار
سه مثقال زاج یکمثقال شب یمانی نیم مثقال زرنیخ زاسختج صمغ عربی قلقند
از هر یک یکمثقال زعفران دیکی کوفته و بیخته با ده مثقال حنا بیامیزد و با سرکه
انگوری سرشته بر دست و پا نهد فیروزه گون گردد **رنگ زعفرانی** خون سیاوشان
چکیده دو جزو و سه زعفران و عروق کرکم از هر یک جزوی مصطکی نیم جزو همه را کوفته
با آب صمغ عربی سرشته بر دست و پا بندند و بگذارند تا یک شب رنگ زعفرانی آید ایضا
لطیف **رنگ زرد** بگیرند لاجورد و عروق کرکم دو سه از هر یک جزوی زعفران مصطکی
نیم جزو نیکو بکوبند و با آب صمغ عربی خمیر کنند و بگذارند تا خمیر شود بر دست
بندند رنگی لطیف آید **رنگ دیگر** بگیرند پوست ترنج تر و خشک از هر یک جزو کیا
کوفته و بیخته با هم چندان حنا بیامیزند و سه درم قلقند و دو درم املج و نیم درم

املج و نصف درم

مصطکی یک باب نیم گرم خمیر کنند و بر دست بندند رنگ نیکو آید **خضاب زرین** بستانند
حنا و قلقطار از هر یک جزوی ورق نیل و زاک زرد از هر یک جزوی زعفران ربع
جزو برابر همه نوشادر خرد بساید چون سرمه و در شیردان بزغاله کنند و باد در
رود با وانرا در خم سرکه چون قندیل بیاویزد تا حل شود و اگر در زیر زبل اسب دفن
کنند و هر روز زبل تازه بران کنند هم نیکوست تا حل شود و بعد ازان آرد جو بآن
آب خمیر کرده یکشب و یکروز باز دارد آنگه چون حنا بر دست و پا نهد چون طلا زرین
گردد **نوعی دیگر** زرنیخ سرخ پنج درم کبریت دو درم مرداسنگ و براده آهن از هر یک دو
درم جمله کوفته و بیخته در بوته نهاده آتش دهند تا دارو ها سرخ شوند بعد ازان براورده
خرد بسایند و حنا را بسرکه تیز خمیر کنند و بسایند و خشک کنند و بادارو آمیخته با جلاب
شکر بعضی تند خمیر کرده یکشب و روز بگذارند که خوب خمیر شود بعد ازان مثل
حنا بر دست نهند برگ چغندر بپیچند و یکشب بگذارند که دست رنگ زرین شود
خضاب دیگر بستانند حنا بیست درم پوره ده درم مرداسنگ ده درم زاج
یکدرم صمغ عربی یکدرم کتیرا یکدرم لاجورد سه درم جمله خرد بسایند و با سفیدی
خایه مرغ حل کرده بر دست و پا نهند **خضاب** فیروزه گون بستانند براده مس
پنج درم زاج سبز زرنیخ قلقند صمغ عربی زعفران از هر یکی یکدرم افیون یکدرم نیک

[illegible]

این جمله

این جمله را خرد بسایند و بهم آمیزد و باده درم حنا بسرکه تیز خمیر کرده بر دست نهند
بغایت رنگ خوب شود **خضاب خلوتی** یعنی زعفرانی بستان خون سیاوشان
مقطر دو جزو ورق نیل و زعفران و زنجفر از هر یک یک جزو و مصطکی نیم جزو جمله را خرد بسایند و باب
صمغ عربی خمیر کنند و یکشب و یکروز بگذارد آنگه بر کف دست و پا نهد بغایت خوش سرخی
رنگ گردد من کتاب گنج باد آورد **خضاب سبز زمردی** بستان قلقند و شب یمانی
از هر یک جزوی و هر کدام علیحده سائیده جدا گانه در ظرفی کرده آنمقدار آب بر هر کدام
بریزد که بالای آن جزوا بیستد و ساعتی بگذارد بعد ازان صاف نموده در آفتاب
گذارد تا خشک شود و چون خشک شد هر دو را با سفیده تخم مرغ صلایه نموده
اول دست خود را بحنا خضاب نمود و بعد ازان دارو ساخته را بر دست
گذاشته برگ چغندر بپیچد **خضابی** که ناخن را بنفش سیاه سازد بگیرند مرداسنگ
و صابون و آهک مثقالی باب صلایه نموده بعد ازانکه ناخن را بخار گرم کرده
باشند بر ناخنها تا نیم ساعت گذاشته قطره قطره آب بران میچکانیده باشند
که ناخنها بنفش شود و اگر با حنا بر ناخنها گذارند سیاه گردد **نوعی دیگر** بیارد سوزن گیاه
کنهار دو جزو وانرا در قدری آب ریخته بجوشانند بعد ازان فرو آورده مرداسنگ
و چونه از هر یک یک جزو با ایک صلایه کرده در آب سوزن گیاه جوشانیده کور

بعضی نمک نشادر نوشادر

انجنه خشک کرده ارد سیاه شود فرم نموده ساعتی بر دارد باب بیست و یکم در محبلات

و مسقطات حمل و بچه و مسهلات زادن و معقمات و مدرات حیض و ادرار

آن و مدرات شیر و مغزرات پستان و سخت کردن آن محبّل

بعضی بارور کردانیدن زن اگر زن مغز استخوان بره بعد از طهر بر پیه پاره

سه روز متوالی بخورد بر گیرد و بعد از آن شوهر [illegible] آبستن شود محبل — با و نزدیکی کند

اسکندل کوفته اگر زن خورد سال باشد پس از شروع حیض بوزن یک [illegible] بخورد و (کلان)

سال بوزن یکصد [illegible] بخورد و غذای او شیر و شکر باشد و بعد از آن برد تتوب جو به حامله

گردد محبل چون بیضه [illegible] خرگوش قدری بیاشامد و بوقت مجامعت بخود بر گیرد آبستن

شود محبل چون خصیه خرگوش زن بپاشامد پس از حیض پاک شود و شوهر

نزدیکی کند آبستن گردد محبل شب نماید دو درم سماق و زعفران و عود از هر یک دو درم

کوفته و بیخته بر پشم [illegible] بر دارد [illegible] آبستن گردد محبل

چون [illegible] بر قضیب مالد و با زن [illegible] حامله گردد

محبل پیه [illegible] سفید [illegible] با شیر گاو بخورد و [illegible] کلنگ را بعد از طهر در فرج

طلا کند [illegible] و با شوهر جفت گردد در حال حامله گردد محبل که فرزند نرینه

آرد [illegible] سفید با شیر گاو و یکرنگ که بچه اش نرینه باشد [illegible] کرده

بعد از

بعد از طهر همان روز عورت بخورد و با شوهر جمع شود بار گیرد و فرزند نرینه آورد

محبل ده درم پنجال باز با زراب ناشتا بخورد حمل گیرد محبل مویز و زرنگ و بلیله

و بلیله و آمله و چوب انار و مهوه و کنجد و دوده [illegible] و گل [illegible] و ناردان و قند و شهد هم (دانه انار خشک)

متساوی کوفته و بیخته بعسل سرشته حب سازد و بخورد و فرج را بزبان طلا کند و بعد

هشتم روز با شوهر مقارنت نماید حامله گردد محبل جوز بوا و [illegible] ماز و زنجبیل بلور پوست

انار از هر یک مثقالی کوفته و بیخته و امیخته شیاف کند [illegible] حامله شود محبل

در [illegible] که ماه در برج سرطان [illegible] چون

مرد [illegible] این را در کمر بسته [illegible] حامله شود و فرزند نرینه آورد محبل

شاه اسپرغم [illegible] شیاف سازد و تمام شب هر شب

زن نگاه دارد و با شوهر [illegible] بار گیرد [illegible] محبل پنجال و بچه کلنگ

و [illegible] و [illegible] مشک [illegible] خالص [illegible] سابیده و با هم امیخته شیاف کند

و با شوهر جفت شود حمل گیرد محبل [illegible] سابیده با شیر گاو یک

رنگ امیخته بیاشامد بار گیرد محبل اگر زن آب [illegible] بخورد و دیگر هیچ نخورد

و جوی را بعد از آن [illegible] تشنه دارد و بعد از آن برد تتوب جو به بار گیرد

محبل شب بماند دو درم زعفران و عود هندی از هر یک یکدرم [illegible] بر پشم پاره

بروغن گل بیالاید و دارو ها بر آن بپاشد و بخود برگیرد و بعد نزدیکی کند حامله
گردد من تحفة السلاطین مجبل برکین روباه در روغن کنجد حل کرده بر قضیب بمالد و زن
مجامعت کنند بار گیرد منه مجبل اگر زهره خرگوش نر در شراب آمیخته بزن بخوراند
و مجامعت کنند فرزند نرینه حاصل آید و اگر زهره خرگوش ماده باشد ماده بزاید منه مجبل
اگر زهره آهو با قدری خصیة الثعلب و عسل با شراب زن بخورد همین عمل کند و مجرب است
در این فعل زهره گرگ و پشم منه مجبل اگر زهره خرگوش با مشک در روغن بنفشه زن بخود
برگیرد و نزدیک رود شود حامله گردد منه مجبل پیه خشک بیاغرد در روغن کنجد چندان بجوشاند
که تمام شود و در پشم پاره گرفته بخود برگیرد و دانوب جو بزد حامله گردد منه مجبل
زعفران حماما اکلیل الملک سنبل از هر یک ده درم زراوند مدحرج پنج درم روغن
ناردین پنج درم ادویه خشک بکوبد و به پیه گداخته دارو ها مخلوط کرده بعد از پاکی
از حیض در پشم پاره زن بخود برگیرد متواتر و با مرد نزدیکی نماید حمل آرد منه کبر
فیل چون زن بخورد و در حال با مرد گرد آید آبستن شود منه و از عجایبات
آنکه اگر کبر فیل را زن بر خود بندد تا با او باشد حمل نگیرد مجبل نشاره عاج مثقال
نبات مصری سه مثقال سحق کرده بعد از پاکی از حیض شب شنبه وقت
خواب زن دو مثقال سفوف ساخته بخورد و در شب سوم و چهارم با مرد

بخوابد

بخوابد حمل گیرد منه و صاحب منهاج آورده هر زنی که هر روز متواتر نشاره عاج با عسل
العسل بپاشاند و بار دوم جمع آید آبستن شود منه نوع دیگر بیارد ناکیسر تازه حلا
کرده و با روغن گاو مخلوط ساخته بعد از طهر سه صباح سه روز متواتر بخورد و با
آن شیر بر سانسد و مرد نزدیکی جوید بار آور گردد منه تحفه لطایف اتیه نوع دیگر
بیارد فلفل دراز و ناکیسر و زنجبیل و فلفل گرد کوفته و بیخته چند روز با روغن
گاو مخلوط ساخته بخورد و مرد تو ب جوید بار آور گردد منه نوع دیگر بیارد بیخ ترنج و
بلحم که روز یکشنبه واقع شده باشد و صلایه کرده در شیر گاو و بجوشاند و با عسل
مخلوط ساخته بعد از طهر تا سه روز بخورد و مرد فرا هم آید حامله شود منه
مجبل مجرب فرفیون جند بیدستر سنبل قسط جبه از هر یک یک مثقال کوفته
و بیخته با میعه و شراب سایبره بر قضیب طلا کند و بگذارد که خشک گردد بعد
از آن با زن فراهم آید بعد از طهر البته حامله شود باذن الله تعالی مجبل حب بلسان
مقل ازرق جاوشیر بادآور و از هر یک یک مثقال جدا جدا نیکو بیدو با شراب
حل کرده بر قضیب مالیده خشک کرده با زن نزدیکی کند حامله گردد مجبل جوز بوا
و پوست انار از هر یک یک مثقال نرم ساییده با بکیبنی آمیخته زن وقت
جماع شافه کند حمل گیرد و اگر زهره گنجشک نر خشک کرده بر ذکر مالیده صحبت

نماید حمل کرد محبل چند پید ستر میعه سایله مرفط جاوشیر اند یکی مشک و عنبر کو
و بزاب حل کرده شافه سازد و بخود دهند نگاه دارد دیگر د نزدیکی جو ید حامله کردد
محبل پنیر مایه خوکوش را خشک کرده و سائیده و عسل را بجد قوام آورده
که از و شیاف توان ساخت برد نماید و پنیر مایه مذکور را و رعسل مذکور داخل
ساخته و آمیخته از و شیاف سازد و بعد از طهر حمول نموده بعد از ان بشوهر رود
کنند که باذن الله تعالی بارور کردد دوای که نگذارد که اسقاط حمل شود
چنانچه شود زرنباد درونج عقربا حلیلیث چند بید ستر عفص باتیر از هر یک
یکدرم زنجبیل ده درم خشک بهتر دانک مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف
کرفته سرشند و هر بامداد زن بمثقال ابتلاع کنند مسقط بعد بار انداختن
زن اگر قدری انگوزه و نمک سنک در سرکه هندی کرم کرده عورت را بدهند ناشتا
بخورد در حال بار او بیفتند مسقط بیاوردیخ بهولسری و بیخ چنبه و بیخ کرنج
و فلفل دراز صلایه کرده با قدری روغن ضم کرده بخورد حمل بیندازد دفع
نخوه نطفاما ببه مسقط بیاورد شیره برک سنبهالو و بیخ جرکب و قدری فودل
آمیخته کرده بخورد و بالای ان دوغن کاو بیاشامد اسقاط حمل شود منه
مسقط اگر کوشت سوسمار خشک کرده و سائیده یکدرم عورت بخورد

سنبالک

درحال

درحال اسقاط شود مسقط شوره نیم درم ناشتا بخورد و ساعتی صبر کند اگر
بخورد و ساعتی صبر کند اگر بچه مرده باشد هم در زمان بیفتد مسقط اگر پشم پاره
را بعصاره برک حنظل تر کرده زن شافه سازد بچه بیفتد مسقط اگر شاخ بید
انجیر زم تازه بروغن سیاه اکر خوب کنند و ازان شافه برکیرد در حال اسقاط
شود مسقط تخم کندر بر آتش انداخته دود آن بفرج رساند بچه مرده در حال
بیفتد مسقط پشم آب بزر هود دود کنند بچه بیفتد و همچنین موی سر آدمی نیز
اگر زیر خود دود کنند همین عمل بظهور اید مسقط دلبسقوریدوس کوید اگر دانه
اترج بجوی باد و جوز و فلفل سحق کنند و زن بیاشامد فی الحال بچه بیندازد کتاب
الاختیارات مسقط مجرب اگر یکعدد مازو سائیده بزن بدهند تا بخورد در روز بچه
بیندازد وف تحفة السلاطین مسقط تخم حنظل نیم آنچه گر نب سقونیا از هر یک
قدری بکوبند و جمله را با قطران آمیخته بخورد بردارد بچه بیندازد و آبستن نشود مسقط
جنین مرده اگر ده درم از ترکیبی کاکو را با آب جای خلط نمایند و بخوردن عورت
دهند در اندک ساعتی بچه مرده بیندازد و این مجربست مسقط اگر برکها بسیار
عفص سوده انداخته بریان کرده بزن بخورانند بچه بیندازد مسقط کنجد را
در آب یکشب ترکنند و زن را این اب دهند که بخورد در حال بچه بیندازد

واگر حبس شده باشد نیز بکشاید مسقط اگر قدری محموده با آب سداب سائیده در قضیب طلا کنند
وجماع کنند بچه بیندازد مسقط سکنجبین بر نجاسف اگر تریاق قسط سلیخه ناخواه تخم
وزنجوشش تخم بلبون حلبه وانیسون جعده عود بلسان اسارون از هر یک قدر درم
بجوشانند و زن در آن آب بنشیند که مرده بیفکند مسقط شعلیت تخم شبت تخم
زردک از هر یک پنج درم همه را در چهار سیر آب بجوشانند چون نیم سیر بماند بپالا
بعد هم گرم بخورد حمل بیفکند مسقط پوست انداخته مار که بهندی کنجلی گویند زیر عورت
دود کنند در حال بچه بیرون آید من ستغار خانی مسهل ولادت بگیر دیچ پان با یچ برس
بریکی از این پنجها هر کدام که باشد در مکه نکهتر وقت درد زه بر کمر عورت بندد فی
الحال خلاص شود و بر شکم نیز طلا کشد مسهل ادت زموی سر آدمی سوخته خاکستر آنرا بکلاف
رشته بر زن نهد در حال حمل بنهد مسهل سرکه هندی خالص وانکوزه و نمک سنگ
بکجا بجوشانند و بخورد زن دهد آسان زاید مسهل که بچه به رسید و اگر قدری زیاد
پیغش زن در رنج طلا کنند وضع حمل بسهولت شود مسهل بیار دیچ که کنجکی گویند
گوز مکه نکهتری که در روز یکشنبه واقع شده باشد عورت بدست گیرد یا بر کمر بندد
بآسانی وضع حمل شود من تحفه نظام شاهیه مسهل جاوشیر و حلتیت و قند قدری
بخورد آنکه در درد زه خلاص یابد مسهل یک رطل طبیخ حلبه و تمر که دو سه قطره روغن

بادام تلخ

بادام تلخ در آن ریخته باشند بیاشامد از درد زه خلاص شود مسهل
اگر قدری جدوار با آب سائیده و بشربت قند گرم کرده بخورد دوی دهند و قدری
برنج پاره بخورد بر کمر در حال وضع حمل شود مسهل دارچینی ابهل از
هر یک دو درم سلیخه مقل درم خرفه ریگی زراوند مدحرج قسط ملح از هر کدام
پنج درم میعه و افیون از هر یک دو درم مشک دانگی و نیم همه بکوبند و حب کنند
بضمانکر رسم است شربت سه مثقال با دو وقیه شراب کهن مسهل ابهل
دو درم حلتیت اشق قوه از هر یک نیم درم اینجمله یک شربت بود بخورد داو
دهند که حمل وضع با آسانی شود من جامع الفوائد مسهل اگر سم خر او زیر
دامن عورت دود کنند با آسانی بزاید مسهل که اکثر طبیبان دعوی کرده اند که هیچ
که دارویی برای وضع حمل برابر این نیست بگیرند و چند بار سیر میعه از هر یک
یکمثقال دارچینی ابهل از هر یک نیم مثقال همه را کوفته با سکنجبین بسرشند شربتی
دو مثقال با ماء العسل یا شراب کهنه مسهل اگر سنگ آهن ربا بر ران زن
بندند زود از درد زه خلاص شود مسهل مرجان و شیر خوک متساوی بزهره
گاو سرشته شیاف کنند که زود از درد زه خلاص شود و اگر بچه مرده باشد نیز بیرون
آرد مسهل دو درم سرگین گاو با آب بخورانند در ساعت اگر بچه مرده باشد

بیرون اید مسهل اگر نیم درم چند بید ستر با شراب بدهند در حال بچه بیرون

اید مسهل برگ بن کونیدی در میان دوغ بطریق ساک پخته بخورد بچه

بیرون اید مسهل بیخ زقوم با شهد ساییده بر شکم طلا کنند و قدری از آن بخورد

و دود آن بر رحم بستانند اسان بر اید مسهل پوست درخت ترس و پوست

افکنده مار و کبریت چون نشیب عورت دود کنند چنانکه دود آن بر رحم برسد

در حال خلاص یابد مسهل بیخ چوچره بر شکم عورت ببندد و قدری از آن بیخ

بساید و بر ناف و شکم او طلا کنند زود خلاص یابد من شفاء خانی معقم

بعد غسل حیض ساختن زن بگیرد نیم درم و ورک یک مثقال ودر روغن نار دین حل کنند

و ابریشم پاره بدان الوده کرده زن بخود برگیرد ابستن نشود معقم بیارد شهد

در روغن گاو و تخم بلاس یکجا آتش کرده و قدری که حیض داشته باشد بخود برگیرد

بار دیگر نشود من تحفه نظام شاهیه معقم بیارد تخم بلاس و به آب ساییده

بخورد و قدری بار روغن ساییده و قدری که حیض داشته باشد فرجه نماید معقم

در ایام حیض بگیرد ربع اسپند کوفته و بیخته با آب شبنه بخورد و تخم بلاس

با روغن گاو صلایه کرده در رحم نماید که حمل نگیرد منه معقم بیارد کاچاسون

بار که هندی شاییده در ایام حیض هفت روز بخورد عقیم شود منه معقم

بیارد

بیارد کوگرد یکدرم و نیم ساییده در ایام حیض سه روز هر روز همانقدر بخورد عقیم

گردد منه معقم بیارد گرهای که بر شاخهای درخت کنار میباشد و نمک خاک دارد و تخم

سن و اسپند بریان کرده مساوی هر سه جو را صلایه کرده در ایام حیض هفت

روز بخورد و در سه مرتبه حیض همین عمل کنند از زاییدن باز ماند منه معقم

بگیرد نر پنیر مایه خوکوش یکدرم و در روغن سوسن حل کرده ابریشم پاره بدان

الوده زن بخود برگیرد ابستن نشود معقم چون زن بعد از طهر پنیر مایه خرگوش

بخود برگیرد از ابستن باز ماند معقم اول دندان که از کودک افتد پیش از انکه

بر زمین رسد در نقره گیرد و زن بر خود او بزد ابستن نشود معقم اگر زن سم

استر را بخود بردارد ابستن نشود معقم قدری عرق استر و قدری چوک گوش

استر بگیرد و آن چوک را با عرق مذکور حل کرده بر قضیب مالیده جماع کند از

ابستنی باز دارد معقم بگیرند قطران شامی نیم درم و بر قضیب مالند و ضمان

دخول نماید که ذکر تا قعر او رسد هرگز بار نگیرد و اگر قبه باشد بپندارد معقم

زنی که در حالت حیض ده درم زاج جوبه ساییده بخورد بار نگیرد و بهمچنین اگر

بعد از فراغ از حیض نیز با آب ساییده بخورد هرگز بار نگیرد معقم اسپند

سوختنی یکدرم با قند آمیخته بعد از فراغ از حیض سه روز هر روز انقدار بخورد

حمل بگیرد معقم برگ جینبغ بروغن بستو بریان کرده ناشتا عورت بخورد
برگ که بخورد آنقدر سال بار نگیرد معقم بعد از حیض اگر سپنده و کودی اس کرده
بخورد هرگز بار نگیرد معقم عورت اگر دل شتر بخورد هرگز بار نگیرد معقم استخوان
راسو هر زنی که با خود دارد آبستن نشود معقم اگر مرد بوقت مجامعت آلت
روغن کنجد چرب کرده جماع کند رحم قبول نطفه نکند و زن بار نگیرد معقم
اگر زن پیش از مجامعت یا بعد از آن قفاح الکرنب و تخم آن با آب سداب
بخورد برگرد حامله نشود معقم اگر در وقت مجامعت قدری نمک اندرانی زن بخود
گیرد آبستن نگردد معقم تخم کرنب دو درم زرنیخ سرخ یکدرم کوفته با زراب تازه
با پشم پاره نگاهدارند آبستن نشود معقم هر زنی که یک حب شخوخ درست فرو
برد دو سال آبستن نشود معقم اگر بوقت مجامعت آب پیاز دشتی بر قضیب
مالیده مجامعت کند بار نگیرد معقم اگر سم استر یا ماده استر هر کدام که باشد سوخته
باریک صلایه کرده بخورد زن دهند بارور نشود در کتاب جامع اللذه معقم
اگر زن بعد از فراغ از مجامعت قدری نمک بخود بردارد منی فاسد شود و بار نگیرد
فرشفا، خایه معقم ماذو و تخم مورد برابر کوفته با آب برد سرشته شیافها
فرو کنند و زن پیش از اجتماع بخود بردارد منع آبستن کند معقم عجیب حیره را

حبه

حبه را اگر بهندی کیهو بگی گویند خاصیتی است عجیب که هر زنی که فرو برد بعد از آن
بهمان قدر سال بارور نشود معقم از مجربات حکیم کمال الدین حسین شیراز
جگر کوش آدمی را بمقدار ربا قلاجی کنند و با شمینه سیاه رنگ بر کرده
عورت تعویذ نماید مادام که با او باشد مانع حمل میشود معقم مجرب عز
که فقیر بالمشافهه از و شنیده اگر زن بعد از طهر یکعدد کودی را درست فرو برد
تا یکسال بارور نشود و همچنین هر قدر که فرو برد بعد از آن بهمان قدر سال حامله
نشود و از عجایبات آنکه اگر آنرا ساییده بخورد هرگز حمل نگیرد مدر الحیض که ادرار
حیض نماید بگیرند لوبیای سرخ و حلبه و انیسون از هر یک چهار درم سداب سه درم
بوزنه چهار درم همه را در سه رطل آب بپزند تا یک رطل باز آید بعد از آن صاف
نموده هر بامداد چهل درم بخورند نوع دیگر که رحم را گرم کند و حیض براند بگیرند
سلیخه پنج درم شونیز سه درم افسنتین رومی شش درم قسط و عود الصلیب
ابهل از هر یک سه درم جند بیدستر یکدرم زراوند ده درم اسارون چهار درم
همه را کوفته و بیخته سه درم با جلاب بیاشامند نوع دیگر لوبیای سرخ سه درم [illegible] سه درم
چهار درم فوتنج ده درم همه را در پنج رطل آب بپزند تا به نیمه آید بعد از آن
بپالایند و سه وقیه از آن بیاشامند نوع دیگر شکر [illegible] گاوزبان پرسیاوشان
بجوشانند [illegible]

تخم کرفس تخم راریانه انیسون قسط از هر یک سه درم زوفا نانخواه فودنج کوفته

و بیخته بطریق رسم با جلاب صباح بخورد و این شافه مذکور نیز بخورد

بردارد صبر سقوطری جزوی نمک طبرزد جزوی زنجبیل جزوی وسمه جزوی تلبه

جزوی عاقرقرحا جزوی همه را کوفته و بیخته با آب پیاز سرشته شافه سازد

خشک کنند و بخود برگیرد که در ساعت ادرار حیض نماید مجربست نوع دیگر

سلیخه درر بجوشانند و با نوره قسط الکلیل الملک شونیز کبریت سداب

کرفس هاشا برنجاسف اجزا همه مساوی در آب پز سد و صاف نمایند و در طشت

کنند و دران بنشینند نوع دیگر قردمانا نانخواه نوره ارمنی راوند بوده نه از هر یک

جزوی کوفته و بیخته بروغن سنبل یا بروغن سداب بسرشند و پشم پاره بران

ترکنند و برخود فرزجه نمایند نوع دیگر بوده نه کوهی ابهل سداب خشک پوست حنظل

کندس از هر یک سه درم شک نیز دو حبه ادویه کوفته و بیخته بروغن زنبق

بسرشند و پشم پاره بران ترکرده فرزجه نمایند نوع دیگر زهره گاو بروغن بلسان

بکدازند و پشم پاره بران ترکرده فرزجه نمایند نوع دیگر صاحب مغنی گوید که اگر

دو مثقال چند بیدستر و قدری فودنج بری بیاشامند حیض براند و بچه و مشیمه

نیز بیرون آرد و همچنین اگر دو مثقال چند با ترکه نیز بیاشامند حیض براند

اختیارات

اختیارات نوع دیگر فلفل دراز و قند و میویزج ابهل و تخم انجره ابن و جو کهار

وزیتون همه برابر با شیر گاو سرشته شافه کنند ششم روز حیض بکشاید نوع دیگر

اگر زنی را که حیض او بسته شده باشد مداومت بخوردن با جوارش نماید ادرار حیض

شود نوع دیگر کنجد را در آب بجوشانند و زنجبیل و فلفل کرد و فلفل دراز

و بهار نج متساوی در آب کنجد انداخته بخورد حیض بکشاید نوع دیگر فرفیون

کوفته بزهره گاو سرشته شیاف ساخته برخود بردارد در حال حیض بکشاید

و اگر حامله باشد بچه بیفتد و خون بسیار از و بیاید نوع دیگر دارو بوده نه کوهی

از هر یک چهار درم ابهل هشت درم سداب خشک دو درم مویز بیدانه بیست

درم کوفته و بیخته بزهره گاو و روغن گل بسرشند و بکار دارند و شافه کنند که حیض

براند و صاحب کیمیا داود ذکر کرده که این اصول را مردم بسیار آزموده

اند و حکیم کمال الدین حسین شیرازی نیز نقل این معنی نموده و تجربه کرده نوع دیگر

انیسون بوده نه قردمانا نانخواه بورق زراوند مقادیر کوفته و بیخته بروغن

ناردین بسرشند و پشم پاره بران اندوده بخود بردارد نوع دیگر فتیله حب الاس

بوده نه خشک سعد شکطرامشیع از هر یک دو درم سداب خشک پستان افروز

از هر یک یکدرم و نیم تخم کرفس مقل از هر یک یکدرم چنانچه رسمست شیاف سازند

وبخورد بردارند که حیض بسته بگشاید و درد زانو و کمرگاه و همه اوجاع مفاصل
که بسبب بستگی حیض پدید آمده باشد سوده مفید بود و ساکن گرداند نوع دیگر بیارد قدری
فودنج و قدری انگوزه و بار کرهندی را بپخته سیر گرم کرده بخورد حیض بگشاید و اگر
حامله باشد حملش بیفتد من تجربة قطان نوع دیگر بیارد برگ حال کنکوی
و بیخ جزک باب صلایه کرده در روغن طلا کنند و به پشم پاره فرزجه نماید حیض
روان شود منه نوع دیگر بیارد برگ هرمالی و بیخ کنکوی و شیرهٔ راسن از هر کدام
جزوی صلایه کرده باب گرم بخورد حیض بسته بگشاید منه نوع دیگر بیخ لانکلی و بیخ
اکهاره و بیخ اندراون هر کدام ازین بیخها را که عورت ورم نماید ادرار حیض
شود حابس الحیض که بسیار مدتی خون حیض باز دارد و بگیرند گهربا یکمثقال گل ارمنی
پنجدرم بکوبند و باب برگ بارتنگ یا آب سماق یا آب بهی یا آب کشنیز بخورند نوع
آخر نوع دیگر صمغ عربی بارتنگ تخم شاهسفرم بریان کرده از هر یکی یکمثقال و روغن
گل ارمنی چوب کنند و حب سازند و زور برند نوع دیگر گلنار گهربا گل ارمنی از هر یکی سه درم
صمغ عربی چهار درم بارتنگ بریان کرده سه درم کوفته و بیخته همه را باب برگ
مورد ده درم برشته و بخورند نوع دیگر کندر صبر انزروت از هر یکی سه درم دم الاخوین
خون طین قبرسی از هر یکی چهار درم لحیة التیس دو درم همه را کوفته و بیخته باب ورق

مورد برشته یا باب ورق بارتنگ و به پشم پاره گرفته فرزجه نمایند نوع دیگر
پوست بلغار اقاقیا کندر صبر دم الاخوین حب الآس از هر یکی جزوی کوفته و
بیخته باب ورق مورد برشته و فرزجه نمایند نوع دیگر مازوی سبز سوخته شاخ گاو
کوهی سوخته پوست خایه مرغ سوخته پخته فومای سوخته کاغذ سوخته شاه دانه
سوخته سرمه کهربا اقاقیا دم الاخوین گل قبرسی از هر یکی جزوی کوفته و بیخته برشته
باب ورق مورد و فرزجه نمایند نوع دیگر سرمه مسحوق و گلنار و جفت بلوط از
هر یکی جزوی [illegible] باب ورق مورد برشته فرزجه نمایند نوع دیگر تخم پلو پوست انار
از هر یکی دو درم کوفته در چهار قدح آب بجوشانند تا یکی ماند و گناشتا بخورد کم
خوان به بند [illegible] دو نیم درم با شیر گاو سه روز بخورد حبس خون نماید
نوع دیگر اقاقیا ربوند چینی لادن کافور زعفران گل ارمنی از هر یکی جزوی کوفته و بیخته
باب لسان الحمل برشته و به پشم پاره فرزجه نمایند نوع دیگر بیارد خاک سرباجک عربی کلی گاو
دشتی چاره بزر کرده در شیر گاو انداخته ناشتا بخورد و مازو شاه بیخ سماک چهار
صلایه کرده باب شسته برنج و قدری شکر بخورد خون باز ایستد تحقیق
نوع دیگر بیارد امله و بلیله از هر یک جزوی کوفته و رس انجبار جزوی یکجا کرده باب
مخلوط ساخته بخورد منه نوع دیگر خوف تنور و خبث الحدید و پوست انار و مازو دیگر
نی سفالی

سبز و شب یمانی از هر یک جزوی بر سرشته با آب ورق بارسک و بر پشم پاره و فرزجه
نمایند نوع دیگر زاج و کاغذ سوخته و جفت بلوط از هر یک دو درم کوفته و بیخته با آب
ورق گل یا با آب خرنوب نبطی بر سرشته و پشم پاره بدان تر کرده شافه سازند نوع دیگر
گل سحوق تنکار گلنار از هر یک سه درم گل مختوم زیره کرمانی از هر یک نیم درم
کوفته و بیخته با آب سماق یا با آب ورق مورد سرشته بر پشم پاره کرفته فرزجه نمایند
نوع دیگر اگر چرک بن آدم را که در حمام جمع میشود زنان فرزجه نمایند افراط سیلان
طمث را نافعست از مجربات حکیم کمال الدین حسین شیرازی نوع دیگر از مجربات
حکیم سعدا که گیلانی جهت حبس خون رحم یا حیض یا استحاضه بغایت نافعست
و نهایت غرابت دارد و مجربست یکمن حنظل تا نیم مثقال حنا مقدار کف دست هر
دو را خمیر ساخته بر سته بر بندد علی الفور حبس خون نماید نوع دیگر سیه ساک
جولاهی دو درم نبات چهار درم سوده با آب برنج بخورد خون حیض که از کثرت
رود حبس نماید نوع دیگر پیاز موی کاه سر و آنرا بقدر یک پشتاره و از آن بسوزد و خاکستر
آن بستانند بوزن دو سیر و شکر تبرزد یک سیر مخلوط کرده هر روز چهار درم با آب
بخورد جمیع انواع خون حیض باز دارد نوع دیگر ده درم دانه گهو کرو ده درم صمغ
ده درم شکر تبری بکار اس کرده هر روز با روغن گاو بلیسد نوع دیگر اگر از آرد عدس

عصیده

عصیده کرده بخورد زن خون حیض ببندد نوع دیگر مازوی سبز و کندر بغدادی سائیده [illegible]
از هر یک دو درم در آب خلط کرده تا سه هفته ناشتا بخورد نوع دیگر شب یمانی درم
زنگار را از هر یک برابر سائیده و با آب مورد بر سرشته و اگر آب مورد نباشد
مورد نباشد با آب باران بر سرشته و از آن شافها سازند و هر یک بقدر سر نیم
انگشت و خشک سازند و در میان پشم پاره تعبیه یک دو شبانه روز بر
زهدان بر سانند خون رفاتی باز ماند مجربست در شفای علائی که فزید اللبن که شیر ٩
زیاده کند پیاز نمک سنگ و زیره سپید و والان بزرگ و فلفل دراز از هر یک
یکدرم کوفته و بیخته در یک کاسه دوغ کامیش سائیده ناشتا یکهفته بخورد شیر
افزایش کرده نوع دیگر زیره سفید و لوده و برنج ساتهی از هر یک ده درم آس
کرده در شیر گاو حریره کرده بخورد شیر زیاده شود نوع دیگر برگ گلگر و تره خاییده
آبش فرو برند در شیر افزونی پیند نوع دیگر ماهی تازه با روغن بریان کرده بخورد ٩
شیر افزاید نوع دیگر بیخ مکهاره و والان بزرگ از هر یک یکدرم با شیر گاو خام آس
کنند و در نیم سیر شیر انداخته بجوشانند و چند روز متواتر بخورد شیر بسیار شود
نوع دیگر فی عین الحیوة از اغذیه که شیر زنان را افزاید شقاقل لحم ابیست لحم بلیون انیسون
شونیز رازیانه زرب بستانی کاو شیر است و از اغذیه ماهی و کوشت مرغ بری

و نخود آب با روغن کنجد و زرده تخم مرغ و مرغ کلان و قلیه کزر و حلوای شیر و ترنجبین و از ترشها
و شبت و کرفس و از معاجین لوشش دارو مفرح که باد آورد و معجون شیره خشخاش[?]
با شکر و شربت تخم کزر و تخم بادیان و شبت در این باب سود مند باشد

دوای کوچک کردن و ایستاده نمودن پستان زنان بستانند سنگ مقناطیس کالبود و
اسکندره زیره سفید خاکستر[?] کوفته و بیخته بقدر آب شسته برنج ساتهر[?] ضماد
کنند و اگر پستان عورت غلطیده باشند بر پستان چند سوزن بزنند چنانکه پاره
خون آید پس این دارو بران طلا کنند و سینه بند محکم ببندد و باید که در روزی
سه بار دارو بمالد وقت بامداد و پیشین و خفتن و سوزن زدن همان یکبار
کافیست نوع دیگر که پستان استاده شود و محکم گردد قسط تلخ صمغ بگیر کوفته برابر ساییده
متواتر با سکه گاو میش طلا کنند و سینه بند محکم ببندد که ایستاده
و محکم گردد نوع دیگر شیر آک سفید با روغن گاو بر پستان طلا کنند و سینه بند
محکم ببندد و ایستاده و محکم شود نوع دیگر پوست انار شیرین که پخته سوده باشد
بسایند و با روغن تلخ برابر بجوشانند و آن روغن متواتر شیر گرم کرده بر پستان
مالد و سینه بند محکم ببندد و پستان سخت شود و اگر این دارو بر قضیب بمالند
نیز سخت گرداند نوع دیگر پوست انار یکسیر روغن ترشف[?] سه سیر آب نیم من

بمالده[?]

بمالد[?] بجوشانند چندانکه آب در خورد و سه سیر روغن بماند بپالاید و متواتر شیر گرم
بر پستان و بر قضیب سست شلایه[?] بمالد نوع دیگر اگر کماهی خورد و پوست انار
و پیچ کنند و برابر با سکه گاو میش بر پستان و قضیب سست شده طلا کنند سخت
گرداند نوع دیگر زنان را اگر اول حیض آید و آن خون بر پستان خود بمالد همان قدر بماند
و بزرگ نشود نوع دیگر ضمادی که نگذارد که پستان بزرگ شود بستانند و دغ[?] مخلق و آرد
جو کوفته و بیخته با یکدیگر بیامیزند و با سرکه تر کنند و متوالی هر ماه سه بار ضماد کنند نوع دیگر
آنچه حفظ کند پستانها را از بزرگ شدن بگیر زیره مسحوق و با آب معجون کرده بر پستانها
ضماد کنند و بر بالای او پارچه سرکه زده[?] سخت ببندد و سه روز وا نکنند نوع دیگر
جهت علاج بزرگی پستان و خصیه مجرب بالکش[?] مصطکی و فوفل از هر یک دو
سیر شاهی کوفته و بیخته در سه روز با عسل لعق نماید نوع دیگر بیارد برگ شنجنه[?]
با آب شسته برنج بساید و بر بیخ آن جا که پستان او بحال خود باز آید منه[?]
عین الحیوة نوع دیگر زیره را با آب یا سرکه بر پستان بماله سینه او مثل کودکی
باز گردد و بر قرار بماند که هیچ تغییر[?] نشود و باید که شبانه روز دارو بمالد نوع دیگر
اگر زنان کوچک پستان باشند و یا اصلا پستان او بیرون نیامده باشند پیه
فیل و پیه گاو میش بوزن برابر بگدازند و باهم مخلوط ساخته هر روز

متواتر قدری شیر گرم کرده بر پستانها مالد پستان برآید و بزرگ گردد علاج
کوتاه شدن و سخت شدن آن پوست انار یک سیر سوده در روغن تلخ چهار سیر
و آب هم قدر یکجا کرده بجوشانند چندانکه همه آب در خورد و روغن بماند بر بالای
و متواتر شیر گرم کرده بر پستان بمالد کوتاه و سخت گردد و همچنین اگر بر قضیب
یا بر گوش دراز بمالند همان عمل کند من غیر المثبوته نوع دیگر سکنره و فلفل
دراز و تج و والان بزرگ بوزن برابر باریک بسایند و باسکه گاو میش
بهم مخلوط ساخته متواتر شیر گرم بر پستان طلا کنند سخت شود و همچنین
اگر بر قضیب یا بر گوش دراز بمالند سخت و کوتاه کنند جهت تحجر والتیاد
که پستان اگر پستان زنان غلطیده باشد و خواهند که بنوار اصلی باز آید
بیارند کرم کنجائی کلان که پایهای بسیار دارد و در برساعت بسیار بهم
رسند چهار عدد و در میان نیم درم نمک انداز دو در ظرفی کرده نگاه دارند
تا زمانیکه نمک و کرم یکی شود پس با گل جوب که بهندی جکیز حائی گویند
مخلوط ساخته هفت روز پیوسته بر پستان ضماد کنند که بنوار خود بیاید
مجربست نوع دیگر بیارد پوست انار پخته کوفته و بیخته در روغن سرسون
جوشانیده شیر گرم بر پستان بمالد چند روز متواتر گردد و محکم شود نعم العلاج

شاهیه

شاهیه نوع دیگر بیارد بیه مار سیاه و بر پستان بمالد سخت شود منه نوع دیگر بیارد
بیخ بنگها و گوشت واسکندوتج بآب شبینه صلایه کرده با اسکه گاو میش مخلوط کرده
لوت هیت و یکروز بر پستان طلا کنند سخت شود منه نوع دیگر بیارد شیر بچه سیر
و زلیس و روغن کنجد یکجا کرده بجوشانید و شیر گرم بر پستان عورت بمالد بر جند
که پستان نرم و غلطیده باشد بحال پستان چهارده ساله شود نوع دیگر بیارد
بلیله و بلیله و املة و سندهی و فلفل گرد و فلفل دراز و زرد چوبه در روغن
کنجد برابر در چهار حصه آب انداخته آنقدر بجوشانند تا آب در خورد و روغن
بماند بعد از آن صاف کرده نگاه دارد و قدری از آن در بینی زن سعوط کنند
اگر زال باشد که پستان او سخت شود و همچنین اگر شیره ساک جولائی هیکل در بینی
سعوط کنند پستان او گرد و سخت شود و دایم بحال خود بماند منه نوع دیگر
بیارد عصاره برگ حنا و با روغن کنجد جوشانیده زن در بینی سعوط نماید پستان
سخت شود منه نوع دیگر بیارد بالاوج و اسکندوکج سیلا و گوشت صلایه کرده با سکه
گاو میش مقاوی مخلوط ساخته بر پستان طلا کنند و سینه بند محکم به بندد و روغن
مذکور را نیز سعوط کنند اگر پیر زال باشد که پستان او بحال پستان زنان جوان
گراید و سخت شود منه نوع دیگر بیارد تخم کهنجی که بغار رحم حو وحشی نامند

در پستان چنبر روغن کشیده بر پستان بمالد سخت و گرد و کوتاه شود منه

دوم در خواص و منافع پان کز رخ روشن بزم عشرت خلوت دوازدهست

بوصف پان سخن را میکنم سر ؛ که تا رنگین شود چون لعل دلبر ؛ سخن را آنکه
از پان رنگ بر روی ؛ دهان چون غنچه شد رنگین و خوشبوی ؛ زبان کلک
لبها کشته رنگین ؛ ز بوی او دهنها نافهٔ چین ؛ خطا سبزی در و رنگین معانی ؛
دهد از سبزه گلگون نشانی ؛ رخش چون برگ پان این نکته پیداست ؛ که برگ
حسن خوبان زو مهیاست ؛ از و گر برگ سبزی بگذرانند ؛ ز لعل یار کام
دل ستانند ؛ بخوبان همدم از رنگین پیالی ؛ نموده سبز خوف خود رنگی
شود او از ته دل با تو همدم ؛ صاحب اختیارات بدیعی گوید پان را ابو
تانبول و تنبول خوانند و تامول نیز گویند و آن ورقیست مانند ورق
دور و ریا بار بسیار بود و بسیار خورند و در طعم نزدیک بقرنفل بود و خاصیت
آن درد دهن را سود دهد و بوی دهن خوش کند و اشتهای طعام پدید آرد
و باه را قوت دهد و دندان را سرخ کند و نشاط آورد و بدن را قوت
بخشد و چون بن دندان ببندد و معده و دندان و بن دندان را قوت دهد
و صاحب منهاج گوید طبیعت وی سرد است در درجهٔ اول و خشک در دوم

تر زبانی
چو پان در دهر همدم دلبر است
نظاری نازک سبز تری نیست
کو او را از بن دندان چو خدام
شود او از ته دل با تو همدم

قابض

قابض و مجفف بود و شریف گوید گرم است در اول و خشک در دوم قوت
جگر ضعیف دهد و چون بخورند و بعد از آن آب بیاشامند نفس را خوش کند و
وحشت زایل سازد و اهل هند بعوض خمر بعد از طعام تنبول خورند مفرح بود
و غم زایل کند و باید که از آهک صدف و دانگی کات و پاره فوفل خورند و اگر
پان بی آهک خورند هیچ طعم از وی پیدا نشود و تفرح نبخشد و این خمر اهل هند است
رازی گوید تنبول و فوفل خشک یا قرنفل بود صاحب کنج باد آورد و صاحب
و نابود و از برگها که خاییدن آن منفعت دارد برگ تنبول است که با اجزای
دیگر که قرنفل و کاتهه و آهک باشد و کب ساخته میخایند و خاییده از آن اکال نامند
بضم جیم و فتح کاف فارسی و الف و لام که بهترین دوا ایست برای هر کو شام کلام
که بران بسته شود و اگر همین را با آب گرم فرو برند طبیعت را با آسانی میراند و از جا
و بدن وی و دهن خوشبوی گردد و نرم عطر آگین و بن دندان استوار شود
و گرسنه سیر و سیر گرسنه و آنچه با اجزای مذکوره ترکیب سازند بزبان هندی بیرا
نامند بکسر باء موحده و سکون یاء تحتانی و فتح راء مهمله نادره بر یک جو گل
بوستان ؛ خونریز میوهٔ هندوستان ؛ سیر خورد گرسنه در زمان شود
کس بخورد و خورده دندان کس ؛ آنچه توان خورد همین است و بس ؛

لذت بیست و سیم در عطریات که مقوی دل و دماغ است و ... و

عبیر مایه

خلو ... نسخه ... اعلی بیارد نارنج رسیده و از پوست آن بگیرد پوست آن را

بر بریده اندرون آن را صاف کنند و چند روز به آب بشویند تا اثر تلخی دران نماند

بعد ازان ریزه ریزه کرده خوب و صندل و گل بهار و صندل متساوی مشک و عنبر بقدر

حاجت همه را در نارنج مذکور کنند و همان سر پوست خود ش بران گذاشته

بخمیر استوار ساخته در پاتیلی تازه مملو کرده گذاشته آنقدر گلاب بران بریزد

که از سر نارنج بگذرد پس سر دیگ را بخمیر خوب محکم سازد و به آتش بسیار نرم به

پزد تا زمانی که گلاب کشیده شود و علامت کشیده شدن گلاب آنست که

بخار آن برطرف شود بعد ازان زود آورده در سایه جایی که گرد و باد نباشد

خشک نموده در شیشه نگاه دارد که مدتها می ماند و از قوت نمی افتد و چون خواهد

که عبیر سازد بیارد گل سیوتی تازه چیده آب رسیده هر قدر که خواهد و با صندل

سائیده در پارچه صاف کرده در ظرفی بیاویزد تا زمانی که آب او بکلی جدا شود

باز همان آب متساوی گل سیوتی صندل سائیده هر دو را با هم مخلوط ساخته

در ظرفهای چینی فراخ کنند و در سایه گذارند تا خشک شود بعد ازان ربع سیر مایه

در دو سیر و نیم صندل مذکور کنند و بهم مخلوط سازد که عبیری در نهایت

خوب و خوشبوی خواهد بود و این عبیر قطب هست عبیر مایه نسخه گنج باد آورد

صندل دو دام عود اعلی ده دام با گلاب سنگ سا نموده در پیاله چینی آلوده

خشک گردانند تا مدت هشت روز عرق بهار بروی پاشیده و خشک میساخته

باشد که بوی صندل زدوده گردد و همچنین شش روز عرق قرنفل پاشیده و خشک

نماید که بوی عرق بهار زایل گردد و باز همچنین بگلاب تر میساخته باشد و خشک مینموده

باشد و باز بگل چنبیلی تا مدت هشت روز بوی دهد که همه بو بهار منعدم

شود بعد ازان دو توله عنبر و دو توله مشک و چهار توله اگر سوده پخته داخل

نموده با هم مخلوط ساخته بجای باریک پخته عبیر سازد و بکار برد عبیر قسم ادنی

صندل دو دام با آب سنگ سا نموده نگهه دارد تیر کهنوله دو رتی مشک

چهار ماشه اگر یکتوله با هم کوفته و پخته مخلوط ساخته عبیر سازد مسمی عطر نوع خاص

عبیر عود قماری صندل سفید سه توله عنبر دو توله سنبل الطیب یکتوله

زعفران یکتوله خولنجان دو توله کافور یکماشه کهوله یکتوله نگر نیم ماشه

مشک یکماشه گلاب بقدر نیم سیر این مجموع ادویه را خوب صلایه کرده

با گلاب خمیر کرده شمامه سازد نوع دیگر عنبر لادن مغسول اکسیر مصطکی رومی

دو توله پوست تخم ترنج پنجتوله صلایه کرده مشک یکتوله با گلاب

یزدی اعلا خمیر کرده شمامه سازد منه عبیر ماه نو عید دیگر اگر یکسیر صندل یکسیر عنبر لادن
یکسیر گلاب یزدی پنجاه شیشه چهر یکسیر چهریلا یکسیر مشک سی توله روش دیگر
گل بهار پنج سیر سنبل سه سیر دو الکه دو سیر عنبر اشهب سه توله گلاب یزدی
پنجاه شیشه عنبر یکسیر لادن شسته یک و نیم سیر اگر سه سیر صندل سه سیر
بیخ بنفشه یکسیر پوست اترج یکسیر اول باید که اگر و صندل را ریزه ریزه کنند
وبعد ازان در دیگ انداز و گلاب انقدر باید که چهار انگشت از مصالح
بالا شود بعد ازان کم کم آتش کنند تا گلاب خشک شود بعد ازان بر آورده
در طبقها خشک کنند ساختن عبیر بیارد صندل سفید هر قدر که خواهد بساید
وقدری مشک و کافور داخل ساخته در جامه کشد و قدری بالای او گلهای خوشبو
نهد و یک شب بدارد آنگاه آن گل دور کنند و دیگر گلهای تازه کنند چهار پنج
چنین کنند عبیر پاکیزه شود عبیر گل سرخ بیارد گل سرخ و در ظرفی نو کنند تا خشک
کرد و بعد ازان معتدل بار با گلاب سحق کنند چنانکه هر بار تر کنند و سحق نماید
خشک سازد و قدری صندل ساییده و کافور جداگانه و مشک و
نماید و باز در ظرف نو کرده بالا و نشیب آن گل سرخ یا هر گل خوشبو که باشد
فرا انداخته باشد چون گلها خشک شوند باز گل تازه بیندازد و یک شب نگاه

دارد

دارد روز دیگر جابه جا کرده گلهای خشک دور سازد و گل تازه کنند در چند
روز عبیر اعلا میشود منه نسخه عبیر صندل نه درم اگر اعلا شش درم کهوله
دو درم بکهور نه درم لبان سه درم عنبر سه درم سنبل الطیب سه درم قسط
یکدرم دارچینی یکدرم جوز بوا یکدرم دونه یکدرم ورد بکوشش نیم درم گل
سیوتی سه درم گل چنبه سه درم گل بهولسری سه درم مشک سه درم پوست
نارنج سه درم مجموع را بسایند و تا سه روز بگلاب تر میکرده باشند و در ظرف
چینی مطبوخ نسازند و شب بهر گلی که خوشبو باشد بپرورند و روز در آفتاب
گذارند تا نه روز چنین عمل کنند و هر چند بیشتر کنند بهتر است بعد ازان صلایه
صلایه نموده عبیر سازند که بغایت خوشبو خواهد بود منه نوع آخر عود چهار درم
صندل دو درم بیخ بنفشه یکدرم و نیم سنبل الطیب درم و نیم دو الکه درم
مشک خطائی چهار توله لادن دو درم و نیم بهار نارنج هشت درم و نیم کوفته
و بیخته در دو شیشه گلاب با آتش نرم پخته در سایه خشک گردانند منه آخر
اکبری عبیر اکبری سه ربع سیر صندل بیست و شش توله اگر دو توله و هشت ماشه
مشک بگلاب ساییده در سایه خشک سازند و بکار دارند منه مشکو
وآن عبارت است از عطری که بر بدن میمالند زباد یکتوله و نیم جوه یکتوله

ونیم جوه یکتوله ونیم روغن چنبیلی دو ماشه و دو شیشه گلاب بکار رود

انزالیش تن بهجت افزاید منه ارگجه صندل سه ربعه اگر دو توله چوه سه توله بنفشه

وکهیپنولا از هر یک یکتوله کافور نیم ماشه و یازده شیشه گلاب بکار رود

و در تابستان بدن بدان اندایند منه روح افزای اگر تیجر صندل یک و ربع

لوبان همانقدر دهوب وان تخی است که از کشمیر می آورند همان قدر لادن

سه توله ونیم بنفشه بیست توله اشنه که آنرا بهندی چهر له گویند ده توله بوزن

هیجکیج هم نبات را بقوام آورده برابر نیم وچهار شیشه گلاب بجوش رود و قرصها

سازند و مجمرها از آن برافروزند که بس گریزپا باشد و این یک نوع کشته است

منه کشته عود بیست و چهار توله لادن ولوبان و صندل از هر کدام ربعیر

هیچ بنفشه و مشک از هر کدام دو توله واگر دهوب نیز کنند همانقدر در بیجا

توله نبات و دو شیشه گلاب باتش نرم پخته قرص بر بندند که در سوختن

عطر از ابر و روح افروز دمنه بخور عود و صندل از هر کدام یکسیر لادن

ربعیر مشک دو توله در دو سیر نبات و یک شیشه گلاب باتش نرم کنند

و ایرش هند منه فتیله عود پنجسر صندل هشتاد و دو توله لادن بیست

و هیچ توله هیچ بنفشه بیست و هیچ توله لوبان ده توله نبات سی توله کوفته پخته

بادو شیشه

بادو شیشه گلاب فتیله سازد منه عطر جهانگیری از نهر کلا که خواهد تخمین عرق

ان بگیرد و بعد از آن در ظرفی کرده شب در جای که جنبش باد و آسیب از گرد و غبار

نباشد بگذارد و بامداد هر چیزی که بالای آن جمع شود آهسته بپر مرغ یا آلت

دیگر بستانند که عطر جهانگیری همینست منه بهر ست لوبان لوبان از القدر یا و سیر در ظرف

خود نهاده ان ظرف را در میان آوند کلان بنهد چنانچه لبهای ظرف کردر ولو

بالست بالب آن آوند بهم پیوسته باشد و کوزه دیگر از گوان بر سر آن نهد که لب

کوزه با لبهای این دو ظرف بهم پیوندد و بعد از آن بگل حکمت اتصال لبها را محکم

سازد و یک ضلع از آوند کلان را شکسته و آتش از انگشت افروخته در و کنند

در دو سه گری لوبان همه متصعد شده درون ظرف بالا تصعید کننده فراهم آید

کرده بستانند که این ست لوبان و اگر خواهند قدری لوبان را در شیشه بکار

گرفته کرده و بدهن شیشه چند خس نهاده بالای دیگدان کج وار و در زیر نهاده و در زیر

آتش ملایم بکنند و در شیب دهن شیشه ظرفی پر از آب نهند که از راه دهن

شیشه ست او میچکد و در ظرف پر آب می افتد آنرا بستانند و بکار برند و آن

آبی که در و لوبان چکیده است برای قوت باه داروی مفید است منه الف عبیر جاه

قطار مؤلف بهار نارنج با گل سفید سی مثقال صندل بگلاب سابیده و در سایه

خشک ساخته بیست مثقال اشنه پنج نغنه از هر یک ده مثقال عنبر خام پنج مثقال
همه را در بعض چندان گلاب با آتش نرم بجوشانند گلاب همه جوشیده شود
در سایه خشک کرده بکار برد **فتیله** چهار درم چریله و سعد و عود و سلارسی
باریک سائیده در فتیله پیچد و در چراغ بسوزد تمام خانه خوشبو گردد **فتیله عنبر**
اگر یکی صندل یکی پنج نغنه دو توله لوبان دو توله عبیر مایه پاو توله این همه را
بجا کرده بسایند و در گلاب تر کنند و باز بسایند و بعد از ان فتیله راست
کنند **الضا حسن گوهر** عنبر اشهب دو ماشه زباد شسته دو ماشه جوه خالص دو
ماشه هر سه چیز را بالای آتش بگذارد و تا زمانیکه حل شود بعد از ان برآورده
با آب گلاب یزدی بشویند **نوعی دیگر** پکرد زباد نیم ماشه جوه خالص یک ماشه عنبر
اشهب سه ماشه تیل چنبیلی اندک گلاب یزدی بهر قدر که شسته شود زباد
عنبر و جوه را بر سر آتش نگاه دارد تا حل شود بعد از ان باندک تیل چنبیلی اورا
داحل کنند و بگلاب بشویند **فتیله خوشبوی** عود قماری صندل سفید بگلاب سائیده
در سایه خشک کرده از هر یک بیست مثقال گل گلاب و گل سفید از هر یک
چهل مثقال عبیر مایه پانزده مثقال مشک و عنبر از هر یک یکمثقال بریشم چهار
مثقال کوفته و بیخته بگلاب سرشته فتیلها سازند **عطر برنگ** اگر اعلی یکبر

نیم کوب کرده تا سه روز در گلاب بخیسانند بعد از ان شش توله عنبر خشخاش اعلی
ازه کرده در میان اگر کنند و در ظرف چینی با سه سیر شیره نبات اعلا پا شهد حل کرده
مخلوط سازند و خشک کنند هر وقتی که خواهند بسوزند که بغایت خوشبوست
گسسته اعلا اگر غرقی سی و شش درم صندل سلارسی شهد از هر کدام بیست و دو درم
دیودار سنبل نکهه لاکه قند عنبر از هر کدام نه درم را آب بالای سفید قاقلا از هر کدام
سه درم بر نبهی چهریله دار چینی قسط از هر کدام چهار درم باهم نرم صلایه نموده برهم
زنند و بشیره نبات قرص سازند و بکار برند **اگر بتی** اگر تیلیه بیست و هشت
درم صندل لبان از هر کدام بیست و هفت درم سلارسی سنبل نکهه از هر کدام
بیست و دو درم عنبر نه درم قسط یکدرم قاقله چهار درم زردی میانه گل دوازده درم
وار چینی لاکه از هر کدام چهار درم چهریله نبات مصری بالای سفید از هر کدام نه درم
کهینو له سه درم همه اشیا را باریک سائیده و با گلاب آمیخته فتیله سازد
و در آفتاب خشک کند و در وقت حاجت بکار برد **فتیله خوشبوی** چهریله سعد
عود سلارسی از هر یک جزوی باریک سوده در فتیله پیچد و در چراغ بار روغن معصفر
بسوزد تمام خانه معطر شود **عنبر از بکه اعلا** نخستین صندل یک دام و نیم
و عود اعلی یکدام هر دو را با دو و نیم شیشه گلاب جدا جدا سائیده آبها از انها

انها برف رود خشک کردانند و باز اینها را تا چهار روز بوی گل چنبیلی دهند بعد
از ان عنبر اشهب و مشک و جوه اعلی و زباد شفقه اعلی از هر کدام دو ماشه و نیم نیم
و کهیلو و کافور و زاغن ویلو از هر کدام دو رتی و روغن چنبیلی پاو دام یکجا
ساخته با دو شیشه گلاب آمیخته بکار برند و نوع دیگر از که صندل اسپیده یکدام
جوه اعلی یک ماشه مشک یک ماشه اگر بوزن یک دمری و همین قدر روغن چنبیلی
کافور و نکهه و کهیلو و نیم نیم از هر یک دو رتی با یک شیشه گلاب آمیخته
بکار برند که یک پیاله سرانجام می باید نوع دیگر صندل یکدام جوه یک ماشه اگر یکدمری روغن پیر کنند
چنبیلی یکدمری با قدری گلاب آمیخته یک پیاله بر آماینند نوع دیگر عود اعلی دو و یک
و نیم دام و یک شیشه گلاب ساییده و یک رتی کافور داخل ساخته یک پیاله
آماده کرد اند نوع دیگر صندل سوا دام مشک دو ماشه عنبر یک ماشه تیل چنبیلی ریق
نیم دام اگر چهار ماشه جوه یک ماشه کافور یک سرخ گلاب یک شیشه مقدار یک پیاله
آماده شود عود پرورده سعد زر نباد از هر کدام نه درم قسط و بالای سفید از
هر یک هفت درم سلارس دیودار چوب ناژو سپند جهر یله از هر کدام
سه درم یکجا کوفته بادانکی سیر شهد یا جلاب شکر بمالد عود پرورده
شود قرص خوشبو اگر یکسیر لوبان دانکی سیر عنبر ... ده درم سلارس شش درم

نکهه

نکهه در روغن ستور بریان کرده پنج درم همه را کوفته با شیره نبات قوام سازد نبات مصری
البغا کشته عود قماری ده مثقال عنبر اشهب دو مثقال مشک تبتی یک مثقال عنبر را
گرم ساخته حل کنند و مشک را بگلاب حل نموده آنگاه مجموع را بگلاب حل کرده
قرص بندد که بخوری ... بود ترکیب احمد شاهی صندل نکهه بالای سفید لوبان
از هر کدام نه درم سلارس ... سعد دیودار ... رال لاک قاقله کلان قرنفل
قسط از هر کدام چهار درم لادن شش توله عود قماری جهر و جهر یله از هر یک دو
درم قند نخود تولچه را ... خود کرده با قدری گلاب که ... با هم مخلوط
سازد بر هم زنند و در آفتاب خشک نمایند ... جو ... باید که اگر اعلی
دو به ریزه ریزه کرده تا مدت چهار شبه در گلاب ... تر سازد چنانکه در هر
هفته گلاب را دو ... زد و گلاب تازه بیندازد و گلاب باید که اندک
بریزد که بالای ریزهای عود باشد بعد از ان عود را در شیشهای بکلی ... کرده چنانچه
... شیشه دو بادام نیز داخل ساخته بطریق متعارف بچکانند و ظرفی
که جوه بچکد نیز باید که بجای آب گلاب دران ظرف باشد هر گاه که بداند که
نصف شیشه چکیده دو ماشه عنبر در ظرفی که چکیده است داخل ساخته جدا
نگاه دارد و اگر آب عنبر هم بخواهد میتوان کرد و نصف شیشه در ظرف

دیگر بچکاند بچین در هر شیشه احتیاط نماید که نصف اول را جدا نگاه دارد
آن قسم اول اعلا است و نصف دیگر را جدا بچکاند که این قسم دوم خواهد
بود و قسم اول بسفیدی مایل خواهد بود نسبت بقسم ثانی نوعی دیگر که بسیار نافع و
معتبر است اگر یکسیر عنبر لادن از هر کدام نیم دام لوبان کپور کچری جوزبوا از هر کدام
یکدام نکهه چهر چهریله از هر یک نیم دام اگر را بعد از آنکه در آب تر کرده باشند
بوقت چکانیدن این اجزا را با عود آمیخته در شیشه بگل گرفته کرده بچکاند نوعی دیگر
جوره سلطانی بیارد عود تیلیه خالص و داخل سازد در و صندل اعلا یکسیر
عنبر لادن از هر کدام ربعیه جمله را بر کالهار خوب سازد پس بکنوله مشک
خالص و پاو توله کافور چودانه و نه درم نبات بان آمیخته و قدری گلاب
که همه را با هم مخلوط سازد و چوه بکشد نوعی دیگر بیارد عود و عنبر و صندل
نکهه و لوبان بوزن برابر و خوب بشکند و در سلار سیل بکشیا زود تر کنند
پس در شیشه بگل گرفته مقطر سازد و بشویند تا بوی دود برود ایر جوه پاک
کرده در شیشه کنج باد آورد دیگر ساختن کهرو ما بیارد کات سفید اعلا نیم سیر کوفته
بگرد و در آب بخیسانند بعد از آن آنرا صاف نموده در میان گلاب تر سازد
و در کاسه آلوده بگل کبوره و گل چنبیلی تا ده روز بوی بدهد بعد از آن مشک

بکنوله

بکنوله و کافور دو ماشه داخل ساخته دستها بروغن چنبیلی چرب کرده گهرولی
سازد و مته نوعی دیگر کات کوفته و بیخته دو سیر مشک ده توله کافور دو ماشه الاچی
شش درم و قرنفل جوزبوا مثل همه با گلاب سرشته کهرولی بسته دمته
عمل پروردن سپاری سپاری را اول بگلاب تر کنند و صندل و عود و انرک
زعفران و انرک کافور و قدری الاچی همه را کوفته و بیخته بگلاب حل کنند
و سپاری را بدو سه آب بشویند و در میان این معمول انداز تا یک شب و روز
دیگر بمواضع ریزه کرده خشک سازند و بوی گلها بدهند فوفل معطر فوفل
را در گل بهار ترتیب و تقسیم نمایند که در لطافت و ترتیب فوفل بهتر از سایر گلهاست
روغن چنبیلی اعلا کنجد مقشر یکمنه باید که چادری از جو تا روغش نموده بر بالای
او روز اول یکسیر گل چنبیلی که سبزی تر او دور ساخته باشند بگستراند
و بر بالای گل چادر باریک دیگر بیندازد و بالای این چادر نیم من کنجد بگستراند
و باز بالای کنجد چادر باریک دیگر بیندازد و بالای این چادر یکسیر گل مذکور
دیگر گسترانیده چادر باریک دیگر بر روپوشد و بالای این چادر نیم من کنجد
دیگر بگسترد و بالای او چادر جو تا دیگر بپوشد از هنگام شام تا دو پاس شب
بچین بو بدهد و بگذارد و بعد از دو پاس شب گلها دور سازد و کنجد یکجا کرده

نگاه دارد و روز دیگر بطریق معهود گل مذکور یکسیر زیاده کنند و همچنین هر روز
یکیک سیر مذکور می افزوده باشند تا ده روز بده سیر برسد بعد از ان از روز
یازدهم هر روز ده سیر گل مذکور بطریق معهود میداده باشند تا به یک کنجد مذکور
را از ابتدا تا انتها بیست من گل مذکور خرج شود و چون به بیست من گل برسد
در چرخ روغنگران روغن بگیرند که بغایت نفیس و سفید و خوشبو بر آید منه
نوع دیگر آنست که بر چادری چهار سیر گل چنبیلی که سبز برگ او دور کرده باشند
ته بته بگسترد چنانچه اول یکسیر گل بگسترد و ده سیر کنجد مغز بران بپاشند و همچنین
باز بالای او یکسیر گل مذکور فرش نماید و ده سیر کنجد دیگر بران بپاشند تا اینکه
بیست کنجد برسد و چهار سیر گل خرج شود ته بته و بعد از ان چادری از جو تار
دیگر بالای ان بپیچند از ده تا دو پاس شب بگذارند چنانچه مذکور شد همچنین روز
دوم پنج سیر گل بکنند القصه تا روز دهم هر روز یکیک سیر گل می افزوده باشند
تا بده سیر رسد که پس از ان هر روز تا انتها که بدوازده من گل برسد ده
سیر گل می انداخته باشند و روغن بگیرند و قید دو پاس گل بو میشود که میگیرند اید
و خوشبوئی کم میشود پس اگر زیاده از دو پاس بگذارند کنجد را ضایع خواهد ساخت
منه نوع دیگر متعارف پنجاه سیر کنجد سیاه مقشر در ظرفی بزرگ کنند یا در سبدی و دود

از برای اینست که بعد از دو پاس

9

وبالای

و بالای او گل چنبیلی فرش کنند و یک شبانه روز بدارند و بعد از ان گلهای دور
سازند و گلهای تازه بکنند همچنین تا ده دوازده مرتبه بگردانند و آن کنجد را در چرخ
روغنگران روغن بگیرند و در ظرفی کنند و گلهای چنبیلی تازه را حمایل ساخته
در ان ظرف کنند و یک شبانه روز بدارند بلکه یکشب بدارند و همچنین تا ده دوازده
مرتبه بکنند و بگردانند و صاف نماید و قدری مشک و کافور داخل نمود بکار برد
همچنین از جمیع گلهای روغن بگیرند از هر گلی که بخواهد منه و این کشیدن گلاب که بهتر
و خوشبوتر از کشیده قرابه پخته است بیارند ظرف گلین بزرگ کشاده مستعمل و روغن
را برو مالیده بپزند و گل سرخ بران بگسترانند و ظرف مذکور را در تغار
پر از آب گذارند آنگاه نانی را بیارند و روی آن را گل اندود کرده آتش تا یکشب
بر او افروخته بر ظرف مذکور گذارند که گلاب دران ظرف بچکد و چون مجمر را
بگذرد گل مذکور را دور انداخته باز گل تازه دران کنند تا آنقدر که خواهد گلاب
اعلی شود و همچنین عرق گل بهار و عرق گل سینوتی نیز توان کشید والله اعلم
والحکم لذت بیست و چهارم در طیبات که عبارت از دوستکام رانیدن
زنان و شیفته و فریفته کردن ایشان است للجلب اگر منجنیب و بهدا موته
و تخم هیچ آک سفید و گوشت باخون بدان خود سابیده غلوله بندد و هر گاه

که خواهد باب سایده بر پیشانی خود بمالد هر زنی را که چشم بر وافتد واله و شیفته او گردد دیگر نقطاط شاهیه للحب اگر وقت کسوف سهد یوی را با ... ماده گاو مخلوط کرده نگاه دارد و چون خواهد قدری ازان بر پیشانی بمالد هر که او را ببیند مطیع و منقاد او شود منه للحب چون بیخ اکاره را با شیر دهتوره سایده بر پیشانی بمالد هر که او را ببیند عاشق و دیوانه او شود منه للحب کنیر سرخ و گل اک سفید و گل دهتوره زرد را در پکهنه کهتر با قدری سیماب صلایه کرده بر پیشانی بمالد هر که او را ببیند محب او گردد منه للحب اگر قدری سرگین بوزینه و هرتال با هم سایده بر موی عورت اندازد دیوانه او شود منه للحب بیار د علف سفید که انرا بهنسری هر بالی سفید گوید و پیل سفید با بیخ برگ کوفته و بیخته با مغز خود اغشته با کات کهیر و پان بند د و بوقت حاجت با برگ تنبول بعورت بخوراند عاشق او گردد منه للحب بیخ کهنگجی سفید را با ریک صلایه کرده روز چتر روز پس با آب مغز خود ابیخته با تنبول بعورت بخوراند شیفته او شود منه للحب بیار د گل رواسن بزرگ سرخ و تنها که هر دو را با آب مغز خود امیخته مقدار دانه کهنگجی حب بندد و یک حب ازان بخورد عورت دهد واله و شیفته او گردد منه للحب بیار د شهد

وانبی

اوتهر و کاکجنگی و خاک کورستان هندوان و روغن ماده گاو انبهه گوشت با مغز خود امیخته در طعام یا شراب بخورد عورت دهد دیوانه او شود منه للحب بکیرند شوندالون و شهد و پیپال کبوتر یکجا صلایه کرده بر قضیب طلا کند و مباشرت نماید تا مدت الحیات آن زن رغبت بمرد دیگر نکند و جز او دیگر را نخواهد منه للحب بیار د یک کرم صدف و گل دهتوره و سهاکه و یکدرم سیماب و کاکجنگی و لودار هر یک را صلایه نموده بر قضیب طلا کند و مجامعت نماید ان زن عاشق او گردد مجربست منه للحب بیار د بیخ هر گل سرخ که با سم ابوزن آن نیشکر با هم سایده بر قضیب طلا کند هر زنی که نزدیکی نماید شیفته او گردد منه للحب بیار د زهره گوسفند با زهره ماکیان سیاه و بر قضیب طلا کند و هر زنی که مجامعت نماید ان زن مبتلای او شود منه للحب بیار د قدری سنگ آهن ربا با مغز خود سایده در صندل مخلوط نموده بر سران زن بمالد شیفته و دیوانه او گردد منه للحب بیار د کرم بربهوتی و در روغن دستور بجوشانند انقدر که در ان روغن سوخته شود ان روغن را بر قضیب طلا کند و با هر زنی که مجامعت نماید در مدت الحیات ان زن رغبت بمرد دیگر نکند و عاشق او گردد منه للحب بیار د قضیب گاو جوان خشک کرده و با شهد و آب

بمو سا بسوده بر آلت طلا کند با هر زنی که نزدیکی نماید محب او شود و جماع
دیگر را دوست ندارد منه حب اگر خون خروس سفید را بر قضیب طلا کند
و با زن مباشرت نماید محب جانی او شود منه حب چون صندل و گوشت
و دیلو دارو ناکیسر و پترج و باله و کل سلو فرا بنهد را با نبات آمیخته بر آتش
دخان کند کوه و دامن هر زنی که خواهد بر سر شیفته او شود منه حب بیار
برگ زرد چوبه جوبه و صندل الاجو و خردل و رال و گوشت
اینها را با شکر آمیخته بر آتش انداز دود او بهر که رسد محب جانی او شود
منه حب بیارد کاکرسنگی و تج و صندل و رال متساوی و با شهد آمیخته
را با آن بخورد بهر کس کی در آن خانه در آید و بوی آن بخور رسد عاشق او شود
و محب او کردد منه حب بیارد خروس سفید که مطلقا رنگ دیگر نداشته
باشد و ذبح کند و خون او بستاند تازه بود و برابر آن عسل تازه با هم یار کند
و هر دو را یک مخروج ساخته در ظرف کلینی آب ندیده باشد بآتش نرم
بجوش نداند تا چهار جوش بخورد بعد از آن اندر قضیب مالیده با هر
که جماعت کند محب و مخلص او کردد مجربست منه حب با داور د
بیخ جهنته سفید بار دهم کاو آمیخته قدری در پیشانی بمالد هر که او را ببیند

مطیع

مطیع او کردد منه حب سنبل بوی را با شهد آمیخته حبها سازد و هر کرا
از آن با برگ تنبول بخوراند مطیع او کردد منه حب زبان زاغ سیاه بیخ
و قسط و زعفران با خون خود آمیخته هر گاه که در پیشانی بمالد هر که بر او نظر افتد
مطیع او شود منه حب شنگرف و فلفل گرد را با شهد آمیخته بر اندام خود
بمالد و باز بشوید و قدری بر پیشانی بمالد هر که او را ببیند شیدا او کردد منه
حب کل دهتوره با تیر برنگ برابر در آتش خاکستر سازد و آن خاکستر
را هر گاه در چشم کشد در چشم همه عزیز باشد و دوست او کردند منه حب بیخ
بهنکره و تج و قوم سفید برابر بید حبها سازد هر گاه که او را بر سنگ سیاه
بر بدن خود بمالد هر که او را ببیند دوست او شود منه حب منقل و ناکیسر در کوه
کاو و بای برنگ سابیده حب سازد هر گاه قدری از بن در چشم کشد محبوب
همه کس باشد منه حب زهره کرک و روغن کل بر آتش آمیخته سازد و هر که
از بن بهره و ابروی خود بمالد هر زنی که او را ببیند مبتلای او کردد و پای او ساتر
نتوانند بود و اگر همین زهره کرگ را با شهد آمیخته هر که بوقت مجامعت بر ذکر
طلا کرده بهر زنی که مجامعت کند اصلا آن زن یک ساعت از وجدایی نتواند کرد
و مطیع و فرمان بردار او شود منه حب اگر بیخ بهنکره را در دهان نگاه دارد و آب آن

در چشم کشد در چشم و دم عرب بشد و همه محب او گردند منه لحب تجربه حکیم کمالدین
حسین شیرازی ترکیب طلاع سیاه بعسل مخلوط ساخته بر قضیب طلا نموده
جماع کند که مفعول محب مفرط گردد منه لحب بگیرند ناخن انگشتان دست
و پا را روز شنبه و نیک بسایند و آنرا بخورد بهر که بدهند مطیع و رام و فرمان
بردار گردد و آسان ترین تدبیر آنست که آنرا در آهک برگ تنبول بیامیزند
تا فهم نکنند منه لحب چنانست که شب شنبه ناخن دست و پای را بشویند
و نوید دهند که فردا شب شنبه دیگر شما را به امیدی و حاجتی می برم و چون شب شنبه
دیگر بیاید آن ناخنها را بچینند و بر سفال آتش نهند و خاکستر سازند هر کرا
در طعام و شراب دهند مطیع و رام و فرمان بردار گردد منه لحب که بعضی
از دوستان تجربه کرده اند بگیرد از ناخنهای بریده و روغن که قدری منفصل باشد
بعطارد و آنرا در سفال آب نارسیده کرده بسوزد و نحو نیکو نماید و ممزوج
سازد و بمقداری از منی خود و قدری از عسل مصفا و بهر که مطلوبست بدهد که
از دوستی بیقرار گردد منه اسرار قاسمی لحب حب کتان دو جزو ثمره عوسج یک جزو
کوفته در طعام بهر که مطلوبست بخورانند که از محبت صبر و آرام نتواند کرد منه
لحب غبیرا یک جزو بیروح الصنم یک جزو و نیم بعسل صلابه نموده بهر که خواهند بخورانند محبت

عظیم

عظیم بهم رسد منه لحب بیخ آک سفید و منجیت که بفارسی آنرا دوناس گویند
در کیسه کنجشک خانگی و قطره بجا کرده بهر که با منی خود ممزوج ساخته بدهد مبتلا
او شود منه لحب قضیب بوزینه صیده کرده با منی خود بیامیزد و سفوف سازد
بوقت حاجت قدری از این بنگل بیامیزد بهر که این را بوی کشد خواه مرد و خواه
زن مطیع و منقاد و فرمان بردار او گردد تو منه والله اعلم و احکم بالصواب

لذت بسته پنجم در ذکر بعضی فواید غریبه از هر باب فایده در ادویه و منافع عجیبه
که بعد از جماع خوردن آنها نافعست

بنداکو اشامیدن
شیر که نصفش بجوشیدن کم شده باشد و در آن قدری خولنجان و دارچینی ریخته
باشند بغایت نافعست و همچنین لعوق عسل یکی با عولیه که در آن قدری کوفته
دارچینی ریخته باشند و همچنین خوردن سفوف خولنجان با نبات و آشامیدن
گلاب بر آن و همچنین آشامیدن ماء العسل و صنعت آن یک جزو عسل و دو جزو
آب شیرین بجوشانند تا ثلثی برود و دو ثلث بماند بیالایند و اگر خواهند که گرم و
زیاده گردد مصطکی و زعفران و زنجبیل و قرنفل و دار فلفل از هر یک قدری در خرقه
بسته با وی بجوشانند من اختیارات و صاحب رساله مفرح النفس میگوید این
حب را بعد از جماع تجربه نموده ام که بسیار مفید است بیارند مومیای جزو

وصمغ عربی یک جزو و نصف و برابر هر دو نبات بگلاب حل نموده حب بسته و شربت
این نیم مثقالست و اگر بالای آن شراب صرف خورند انفع خواهد بود و با ماء العسل
نیز کنز الکنز و صاحب گنج باد آورد و صاحب قرابادین نیز گفته که از خواص عجیبه مومیایی
آنست که اگر مومیائی را بعد از جماع بقدر دو نخود تناول نمایند سستی و ضعف
که بعد از جماع عاید میشود همه بر طرف شود و بقوت اصلی باز آید که گویا از
جماعی واقع نشده باشد و این از اسرار است و مجربست و محمد زکریا نیز در کتاب باه
گفته که اگر کسی را ضرر نخج شده باشد و خواهد که در حال بحال اول باز شود در افق
حرکت دو جو مومیائی در پنج درم عسل سفید حل کرده بخورد و اگر محرور المزاج باشد با شراب
ترنگبین بنوشد نافع بود فی جامع اللذات فایده هر کس روز تخم کرفس بستانی را
کوفته و پخته با شکر و روغن گاو بخورد هر چند جماع کند تواند و ضرر نیابد فایده وضرر نیابد
در منافع خولنجان اگر پاره از آن در دهان گیرند نعوظ آورد و اگر نیم مثقال از آن
کوفته و پخته در نیم رطل شیر تازه و دوشیده گاو ریخته بیاشامند قوت باه بغایت
دهد من کتاب مفردات ابن بیطار فایده اگر کسی زهره خروس بر ران راست
خود بمالد شهوت او زیاده شود و همچنین اگر زهره گرگ نیز بر ران بمالد تقویت
شهوت نماید فایده شریف گویند که روغن عاقرقرحا نافعست در ضعف القوه را و استر

فالج اعضا

فالج اعضا و فالج را بالغایت مفید بود و چون پیش از جماع بر قضیب بمالند شهوت
برانگیزد و اعانت نعوظ کند صنعت آن آنست که مقدار یک وقیه عاقرقرحا بکوبند
و در یک رطل آب آنقدر بجوشانند که دو وقیه از آب بماند آنگه دو آنقدر آب
روغن زیت بر آن ریزند و آنقدر بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند آنگه
بر داشته نگاهدارند و وقت حاجت بکار برند که نفع تمام دارد فایده اگر کسی
خواهد که بسیار مجامعت کند و هیچ آزار و تشویش نبود بر نسق متواتر تخم گندنا
تا با شیر بیاشامد قوت تمام بیابد فایده حب جالینوس که پشت را قوت
دهد مغز دماغ گنجشک که در وقت هیجان گرفته باشند و شقاقل مصری و تخم پیاز
سفید و کشش خرما اجزا متساوی کوفته و بیخته بعسل سرشته و هر وقت که خواهند
که استعمال کنند باید که در شیر حل کرده بیاشامند که نعوظ تمام آورد و قوت تمام
بخشد فایده دوایی که کنند بغل زایل کند یکی دانوتیا و در ظرفی کرده بر آتش گذارد
چون گرم شود قدری گلاب بر آن ریزد تا سرد شود و همچنین دو سه مرتبه گرم کند و بگلاب
سرد سازد بعد از آن قدری کافور چهار دانه با آن ضم نموده استعمال نماید فایده
در جوشانیدن شیر که بهترین انواعست و بسیار بیبهر است و مطلقا نفع ندارد
و گوارنده تر از روغنهای دیگر است بستانند شیر گاو سیاه یا زرد یا هر رنگ که باشد

بقدر دو سیر دو در ظرفی کنند و یک تولهٔ خولنجان و دو و نیم توله زنجبیل کوفته در صره
بسته درین شیر اندازد و بجوشانند و آهسته آهسته بکفگیر میگردانیده باشند
تا قیماق نه بندد و آنقدر بجوشانند که سه ربع بماند بعد ازان یک شیشهٔ گلاب
دران ریزد و باز بجوشانند تا زمانیکه یک سیر شیر بماند فرود آرد و بهر قدر که
طبیعت رغبت بآن نماید داخل کرده بخورد فرماید که بهترین شیر باست منضج
باد آورد حاجی فولی فایده نسخه شراب نیلوفر که سعال و ذات الجنب و ذات
الریه و درد سر صفراوی را مفید است و دل را قوت دهد و تشنگی بنشاند خصوصا
تشنگی بعد از جماع را آنکس که محرور مزاج باشد و پی خوابها که از حرارت بود نفع دهد
بستانند گل نیلوفر خشک یا تر یک رطل و در چهار رطل آب بجوشانند چون یک
رطل و نیم باز آید صاف نموده یک من شکر داخل نموده بقوام آورده بکار برند
شربتی از وی پانزده درم است فایده در منافع سنا که انرا بهندی [illegible]
و گویند هو انکه نیکوترین آن حجازیست و مقدار استعمال آن از چهار درم تا هفت درم
است و منافع او بسیار است از انجمله آنکه هر که سه درم ازان با شهد بخورد قوت
باه بیفزاید و پشت را قوی گرداند و اگر با قند بخورد هر جنس حرارت که در بدن
باشد فرو نشاند و کونه را صاف کند و اگر با شیر گاو بخورد رنگ روی را روشن

کند

کند و سینه را قوت دهد و اگر با شیر گوسفند بخورد چندان قوت بجماع و شهوت
غالب شود که در شبی چند عورت را خوشنود تواند کرد و اگر با شیر شتر بخورد ایام
سن درست و با قوت باشد و اگر عورت بخورد جوان دختر بکر شود و اگر با خرمای
خشک بخورد بوی دهن دور کند و همین دهن او خوشبوی بود و اگر با شیره
بهکره بخورد هر چند سال در اثر پیری بوی ننماید و با قوت باشد و موی سفید نشود
منجمع الفوائد فایده دوائی که بوی بغل را دفع کند اگر تخم سپندان با خون شتر
در بغل بمالند بوی را دفع کند منه کنج باد آورد نوعدیگر مرداسنگ با سرکه کهنه
بسایند و در بغل مالند و باز با آب گرم بشویند که مجربست منه نسخه حب عرق
چنین که بوی بغل و بخارات فاسد را زایل سازد و باید که وقتیکه موی بغل را
دور کرده باشند طلا کنند یا هر گاه که رفته بپوشند بر بغل بمالند و اگر هر
روز طلا کنند نیز خوب است اما حب مذکور را برابر فندق بسته بیک ناب
خالص یا گلاب صلایه کرده بقدر حاجت بر بغل طلا نمایند که از نوادر است
و طریق ترتیب آن بدین نوعست بستانند مرداسنگ چهار توله مشک
یک توله عنبر نیم توله سوده صندل ربع توله عبیر مایه ربع توله اجزای مذکور
را صلایه کرده برابر فندقی حب سازند منه نوعدیگر برگ شفتالو کوفته در بغل

مالند و بعد از آن باب بشویند نافعست نوع دیگر مردارسنگ مه بر بگلاب دو
مثقال توتیای مغسول دو مثقال ساذج هندی و برگ سوسن و اشنه
از هر یک یکمثقال شب یمانی نیم مثقال حناء سوخته ورق گل سرخ پوست
انار از هر کدام نیم مثقال صندل (مثقال) صلایه کرده چهار مثقال کوفته و بیخته در بغل طلا کنند
نافع آید نوع دیگر صندل اسلیخه مشک سنبل شب یمانی مرساذج هندی گل سرخ
متساوی توتیا مردارسنگ سپید کرده از هر یک سه جزو کافور نیم جزو این همه را
کوفته و بیخته بگلاب بسرشند و قرص کرده در سایه خشک کنند و بوقت حاجت
قدری سوده بکار دارند که بوی بد بغل برود نوع دیگر مردارسنگ سپید را (باب)
و بگلاب و کافور بپرورند و بمالند دفع بوی بد بغل کند نوع دیگر حب مجرب
جهت کند بغل بسیار ذراک یعنی پهتکری در سفال یا ظرف مسین یا آهنین انداخته
بر آتش بگذارد چون خوب بریان شود دود فرود آورده اگر این سه توله باشد
نیم توله مشک و ربع توله عنبر و ربع توله اگر ضم نموده بگلاب حبت ببندد
برابر فندق و اگر در بغل با آب یا گلاب ساییده طلا کنند که مفیدست اگر
ذراک تنها با آب ساییده طلا کنند نیز مفیدست منه فایده دوائی که بوی دهن
را زایل سازد باید که دهن را مکرر با آب پودنه بشویند نوع دیگر دوای

بجاد

بجز نعی کند دهان سکنجبین و کشنیز و بلیله سیاه ساییده ناشتا بخورد
نوع دیگر بلیله نمک سنگ فلفل دراز ساییده با دوغ یا با آب کرده هندی بخورد
منه فایده دوائی که بوی بد فرج زنان زایل سازد بیارد پوست درخت انار
و پوست انار و برگ انار و گل انار اینهمه را کوفته بشیره اینها گرفته در روغن سوسن
داخل نموده آنقدر بجوشانند که روغن فقط بماند و از آن متواتر در فرج عورت بمالد
بوی بد را زایل سازد منه تحفه نعمانیه نوع دیگر بیارد پوست درخت نیم
بآب جوشانیده بآن آب اندام نهانی خود را از آن بشوید بوی بد دفع
شود منه نوع دیگر بیارد گل جاتی در روغن سوسن انداخته بجوشانند و آن روغن
را از آن در فرج بمالد بوی بد را زایل سازد منه نوع دیگر بیارد پوست درخت جامن
و پوست ابنه و پوست ترنج از هر یک پنج درم جوز بوا شش درم ادویه مذکور را
کوفته آنقدر در آب بجوشانند که تمامی آب را در خورد بعد از آن در آفتاب خشک
کرده صلایه کنند و بروغن گاو مخلوط نموده صبح و شام در فرج طلا کنند دفع بوی بد
کنند و خوشبو سازد منه فایده دوائی که بوی بد بدن را زایل سازد بیارد
برگ جاموان و گل نیلوفر و موتهه و جزوات همه متساوی باب صلایه کرده
بر تمام اعضا بمالد بد بوئی بدن را زایل سازد منه نوع دیگر بیارد هلیله و بیخ درخت

بعد آب جوش شکر را بگیرند
دو ظرف کنه بگذارند
تا ترش شود این
سرکه هند است

نیل و مغز فوماهی هندی و تخم کرنج و کوشت متساوی با آب صلایه بر اعضا بمالد
بدبوی را دفع کند منه فرعیدیکر بیارد هلیله و لکوده و برک نیم و چهره و پوست انار و
دارچینی و موتهه و باله و پوست ترنج متساوی با آب صلایه کرده بر اعضا
بمالد نافع آید فایده دوائی که بوی دهن را زایل سازد بیارد سرکه و کلاب
هر دو بهم آمیخته مدت یک هفته مضمضه کند بدبوی دهن را دفع کند منه
فرعیدیکر الاچی و جوز و اظفار الطیب با کوفته بکلاب حل کرده حب بندد
و در روز و شب با برک تنبول بخورد که نافع است منه فایده دوائی که چون زنان
بر رو و اندام مالند براق و درخشنده شود و لطافت نماید و این اکثر زنان هند
در وقت رقص بر خود مالند که بغایت نیکو نماید [illegible] زرد
چوب برک چنبیلی علف هرتالی صندل احمر [illegible] همه را مانند صندل
سائیده بر روی و اندام بمالند منه فایده دوائی که کل چشم را زایل سازد اگر
تخم بهلیره با شهد سائیده در چشم کشند کل چشم را برطرف کند منه
فرعیدیکر اگر شیر بز با مسکه کاو آمیخته در چشم کشند نیز کل چشم را دفع کند
منه فرعیدیکر بیارد موی سر آدمی و بسوزد و خاکستر آنرا با مسکه کاو مکرر در چشم
کشند کل چشم را زایل سازد منه فایده دوائی که اقضر را سودمند بود بغیر

اگر هر دو راه زن یک شود بیارند موی شاخ کاو و کات صلایه کرده و موم
سفید متساوی موم را در ظرفی کرده بر آتش گذارند و ادویه مذکوره را در ان
ریخته جوش بدهند بعد ازان فرود آورده فتیله ازان زن بخود برگیرد و متواتر
تا دو سه هفته استعمال نماید که بحال اول گراید منه فرعیدیکر بیارد موم و رال و صمغ سرخ
سرخ چون برهم ساخته زن بخود برگیرد بحال سابق شود منه فرعیدیکر بیارد برک
پتشوبی و موم و موی شاخ کاو و کات چنانکه گذشت برهم ساخته شیاف
ازان بخود برگیرد و تا چهار هفته استعمال نماید که نافع است منه فایده در حسنات بعضی
را وزن کردن اندر بگیرند آرد برنج و آرد باقلا و آرد نخود و کعک مع فوق همه را
با شیر و شکر حشو بغیر مثل آش تنک سازند و بخورند و بجای روغن حسنه بیارد
نخود مقشر پاک کرده و یک شبانه روز در شیر خیسانیده در سایه خشک نمایند
و بکوبند و جو آرد باقلا و آرد گندم و آرد ماش و آرد عدس و مغاث
ابیض و خشخاش و مغز بادام مقشر و مغز دانه کدو و کعک از هر یک بیست درم
مغز دانه خیار بادرنگ و تخم تورک و کنجد مقشر و کثیرا از هر یک هشت درم
کوفته و بیخته با هم آمیخته تا پانزده روز هر روز با شیر کاو تازه حسو کرده
بخورند بامداد و شبانگاه که مسمنه مفید است مسمنه بیارد پیه سوسمار

طلاء دفع شپش طبویل مویزج زرنیخ زرواند مساوی بروغن زیت طلاء کنند و در حمام بعد از آنکه عرق کرده بدن را طلا کنند

و اسکنده و روغن ستور با آرد میده غلوله کنند و هفت ماکیان را بخورانند و هفت روز که از ان ذبح کرده در روغن بریان کرده بخورد که بغایت فربه شود

مسمنه مغز بادام مقشر مغز فندق مغز پسته مغز جلغوزه مقدار بیست درم

بخورد مسمنه مغز بادام فندق مغز تخم کنجد خشخاش از هر یک بیست درم

کسیلا ده درم فانید مثل مجموع کوفته و انچه بیست درم تناول کنند مسمنه

که محرور را مفید بود نخود را یک شبانه روز در شیر گاو جوشانیده سی درم

و برنج سفید شسته و خشخاش و گندم و جو مقشر و بکسمات و قند از هر یکی سی درم

تا چهل درم از ان در شیر بجوشانند و بخورند و بحمام روند مسمنه نخود با طلا

نانخواه از هر یک دو درم کسیلا چهار درم زیره کرمانی یکدرم نیکو بنهد و با مثل

آن آرد میده مخلوط ساخته نان پزند و با شیر و قند حلوا سازند مسمنه کبوتر

بچه و نان تنک میده یا فطیر و ماکیان هفت روز با روغن گاو و پیاز بخورند

مسمنه اسکنده و کنجد سیاه مقشر بکوبد و شکر زرد بوزن برابر و قدری ادرک

نیز با آن یار کنند و سپیده بقدر دو کان درم غلوله کنند و هر روز یکی از ان بخورد مقدار

بغایت فربه شود مسمنه بیخ اسکنده هر روز با شیر بخورد فربه شود مسمنه

بیخ بوجوه و بیخ آمله سیاه خشک بساید و هر روز سه درم با شیر گاو و شکر سرخ

بخورد

بخورد بغایت فربه گردد مسمنه تر بهلا فلفل دراز سوده بشهد انگخته بوقت

طعام خوردن بخورد فربه شود مسمنه مغز بادام مقشر خشخاش سفید مغز جلغوزه

مغز حبة الخضرا کوفته با شکر و روغن گاو که آمیخته بر سرشند و هر بامداد قدر دو مثقال

تناول فرمایند و شبانگاه همین مقدار مسمنه مغز گندم و آرد نخود از هر یکی ده وقیه

تخم ترمس یک وقیه تودری زرد و سفید و سرخ از هر یکی ده درم مغز بادام مقشر

و فندق و فستق از هر یکی یک وقیه شکر سفید سه وقیه مجموع کوفته و بیخته

بروغن گاو و انکه عسل بر سرشند و هر بامداد یک وقیه تناول نمایند مسمنه

بگیرد لوز مقشر و فندق و خشخاش و حب الصنوبر و حب السمنه و حب الخضرا

و بروغن گاو و شکر معجون کنند و بشکر که با آب گداخته باشد صبح و شام از ان بادام

بنوشد قرص عنزه کامله صبح کنج باد آورد مسمنه یک قند با چهار یک

آب بپزند تا منعقد شود و یکو وقیه مغز بادام در ان ریزند و بیرون نهند و بر تخته

پهن کرده خشک کنند و بخورند بکفایه مسمنه نخود سفید در شیر خیسانیده

خشک کرده پنجاه درم برنج شسته خشک کرده سی درم نان میده خشک کرده سی درم گشک

شصت درم مغز بادام سی درم کشک گندم سی درم خشخاش سفید سی درم

نبات نیم من با هم بیامیزند و هر صبح سفوف سی درم با شیر تازه بپزند و بخورند

مسمنه آرد برنج شسته روغن بادام قند سفید دارچینی زنجبیل زیره
کرمانی خشخاش شقاقل مصری خولنجان کوفته و بیخته با هم آمیخته حلوا سازند
مسمنه نخود سفید در شیر خیسانیده آرد سازند و با آرد باقلا و آرد برنج
و آرد گندم و نبات و روغن بادام و تخم توذری و کنجد و خشخاش
و زنجبیل و گلاب حلوا سازند مسمنه موصلی و اسگند در سایه خشک کرده
کوفته و بیخته بوزن برابر شکر سرخ آمیخته هر روز ده کان درم با شیر گاو بخورد
بغایت فربه شود فایده در مهزلات یعنی بدن را لاغر گرداند بگیرند سداب و نانخواه
و تخم رازیانه و تخم کرفس و زیره کرمانی از هر یکی پنج درم بوره سرخ مرزنجوش
از هر یکی یک مثقال و نیم همه را بکوبند و بپزند شربتی از آن مثقالی با آب سرد یا سرکه
که استعمال نمایند مهزل بگیرند فلفل و دارفلفل و نانخواه و انیسون از هر یکی
سه درم تخم کرفس زیره کرمانی تخم رازیانه از هر یکی دو درم دارچینی سه درم
قرفه یک درم کوفته و بیخته بسرشند بعسل شربتی از آن هر روز یک مثقال مهزل
بلیله زرد و سیاه هندی و دارفلفل و نانخواه از هر یکی ده درم سداب سه درم
مرزنجوش یک درم همه را بکوبند شربتی از آن یک مثقال مهزل که بدن را خشک
و لاغر گرداند بگیرند اطریفل کوچک سه درم ایارج فیقرا یک درم بسرشند بسرکه

و آب سرد

و آب سرد و حب سازند شربتی از آن یک مثقال هر هفته یکبار تا چند بار استعمال
کنند مهزل که زود بدن را لاغر گرداند بگیرند زیره کرمانی یک شبانه روز در سرکه انگوری
خیسانیده دو درم کرفس درم تخم سداب دو درم نانخواه چهار درم بوره سرخ
مرزنجوش از هر یک سه درم همه را بکوبند و سرشند شربتی از آن هر روز یک مثقال استعمال
کنند مهزل بگیرند نانخواه و تخم سداب و زیره کرمانی از هر یک [illegible] در مرزنجوش
بوره از هر یک ربع [illegible] دانگ بخورد شربتی از وی هر روز یک مثقال با گلشکر یا در شوربا
مهزل [illegible] لک شسته از هر یکی چهار دانگ مرزنجوش نیم درم
[illegible] از هر یک دانگ و نیم بوقت حاجت هر یک دانگ تا دو
دانگ فایده در ملحنات یعنی گشادن گلو و آواز بسته بگیرد موبیلا نمک
سنگ فلفل دراز کوفته و بیخته با عسل تا یکهفته یا دو هفته متواتر بخورد آواز
صاف شود و گرفتگی و کدورت دفع گردد ملحن موبیلا نمک سنگ و فلفل
دراز سوده با شیر گاو جوشانیده یکهفته بخورد آواز صاف شود ملحن بیارد
بیخ کسوندی که سه چهار ساله باشد و در زیر زمین مانده باشد بوقت شب در دهن
اندازد بخسبد حلق بسته بگشاید ملحن سه درم ادرک و پنج درم قند کهنه
هر روز ناشتا بخورد آواز بسته بگشاید ملحن آمله سوده با شیر گاو و روغن

کاو و نبات بخورد کرفتکی کلو برد و اواز بکشاید ملین فلفل مویز کوفته با ادرک
هرچه خواهد وسه درم جو جام یکجا کرده در جوفه بسته در میان سرکه هندی یکشبانه
روز بپزند و بیرون اورده خشک کرده ناشتا بخورد اواز بکلی صاف کرد ملین
انکور را باب حل کرده بخورد اواز صاف شود ملین اگر حلبه با انجیر و خرما بپزند واب
صاف ان بکیرند و بعسل معقوم سازند بقوام لعوق آورند لعق کنند تصفیه آواز
کند و تلیین حلق نماید و بلغم غلیظ لیسیدن بشوید و پاک کند ملین آمله پخته را باریک سابیده
و هم چندوی کنجد سیاه و یار کنند و با شهد و روغن کاو بخورد حلق صاف کند ملین
بکیرد اب سپندان و بدان غرغره نماید محلل قدری نوشادر پیکانی در آب حل
کند و بدان اب غرغره کنند تسکین کلو بکشاید ملطف فلفل دراز چهترک
زنجبیل قسط زیره سفید ترنج قرنفل بوزن برابر کوفته و بیخته با شهد ناشتا باب
بخورد ملطف فلفل کرد اکرزه عود ملتاوی کوفته و بیخته بعسل معجون سازند
دهروز بوزن نیم درم بخورند ملطف فلفل نمک سنک زنجبیل فلفل دراز
کوفته یا دوغ یا سرکه هندی بخورد ملطف فلفل دراز و کرد و جو کهار ناردان
کوفته و بیخته حب سازد بوزن یکدرم و خشک ساخته یکان حب در دهان دارد
اواز بسته بکشاید ملین عرق السوس قرنفل سلارس یکجا انبخته مقدار نخود

حب

حب سازد و یکان در دهان دارد اواز بکشاید فایده در لعصان اللهی اگر شیرزه
اقوبا کنند و اخواهند که باز ایستد ارد کندم وار د باقلا با آب و روغن برشتند
در بستان ضماد کنند و همچنین مرداسنک بروغن کل برشتند و بر بستان طلا
کنند و اگر تخت محو و ریان بالعاب اسغول طلا کنند و اگر عدس و اندکی
زیره بپزند و بخورانند شیر باز کیرد و زیره و سداب بپزند شیر باز کیرد فایده در قطع
شهوت زنان هر زنی را که شهوت غلبه کند نیم دانک زهره کفتار بخورد شهوت
او قطع شود نوع دیکر از مجربات حکیم کمال الدین حسین ولد حکیم احمد شیرازی
نخود خام زیره کرمانی مصطکی از هر یک یکمثقال مجموع را کوفته و بعسل خام
سرشته بخورد قاطع بود نوع دیکر یکدرم کافور و نیم درم سها که با تنبول از
عورتی که بخورد شهوتش بکلی منقطع کردد نوع دیکر قضیب خفیه کاو برح خشک
کرده و سابیده یکدرم از آن با شراب یا برک تنبول بهر عورتی که بخورانند
شهوت او بکلی برود و بمرد رغبت نکند نوع دیکر سنگ زنبار جاری کوشتر ماده
خواهد بپاش پستانش و بر عورت بنشود دل اواز شهوت باز ایستد نوع دیکر
اکر موی طاووس و کافور بقدر یکدرم بخورد عورت و هند شهوت او بکلی
برود و همچنین اگر بخورد و در و نیز بدهند شهوت او بکلی منقطع شود فایده در

عقد و فتح زنان بیارد خفیه سگ سیاه بریان کرده بسایند و بوقت جماع زن را
با شهد آمیخته بر قضیب بمالد با هر زنی که نزدیکی کند بران زن مرد دیگر قادر نشود
مگر که باد آورد عقد زنان پیه سگ گرگین و مردار سنگ ساییده بر قضیب مالیده با هر زنی
که جماع کند مرد دیگر بروی قادر نشود و منع بستن زنان کرم [illegible] در سایه خشک کرده
کرده ساییده بر قضیب مالیده با هر زنی که مجامعت کند شهوت او بر مرد دیگر نشود
عقد و فتح زنان روز یکشنبه گوشت آورده و خون او بر قضیب طلا کرده بعورت و الحم ابر
بسته گردد و چون ابر که منقار باد و وزغ ترشش بشوید بگشاید بستن زنان [illegible]
با خون گنجشک نر آمیخته بر قضیب مالیده بعورت جمع آید بسته گردد عقد و
فتح زنان بیارد چکری که ذنش بسته باشد آنرا با آب بسایند و در فرج عورت بمالد
هیچکس بر او قادر نشود تا مادام که بروغ ترشش فرج را نشوید بستن زنان زهره
شتر [illegible] بر قضیب مالد بهر زنی که نزدیک کند بجز او مرد دیگر بروی قادر نشود مگر
راحت الانسان بستن و گشادن زنان چون خواهد که زنی را ببندد که مرد دیگر برو
قادر نتواند شد روز یکشنبه ماده گاوی که شاخ او یکی افتاده باشد و یکی استاده
آن شاخ افتاده را اندک کم با بر برید و شاخ استاده را اندکی زیاده باید
باید برید پس آن شاخ افتاده را ساییده بر قضیب بمالد و با زن در آمیزد هم

بلند

بلند گردد که هیچ مرد بر وی قادر نشود و اگر خواهد بگشاید آن شاخ ایستاده را ساییده
بر قضیب طلا کند و با او جماع نماید گشاده گردد و صاحب گنج باد آورد چنین ذکر کرده
دستوری که یک شاخ او ایستاده باشد و دیگر افتاده سرهای هر دو شاخ بریده نزد خود
کرده پیش خود دارد و چون خواهد که عورتی را شهوت ببندد سر شاخی که افتاده باشد
بوقت جماع در فرج آن زن آهسته بزند چنانکه او نداند هیچ مرد بران زن قادر نتواند
شد اگر خواهد بگشاید پس از جماع سر شاخ ایستاده اول آهسته در فرجش اندر
گشاده گردد و اگر همچنین نکنند خود هم قادر نتواند شد و آن زن مادام بسته بماند
مجربست خاصیه در عقد و فتح زنان بیارد استخوان شتر و سوراخ کند و استخوان
آدمی در میان او کنند و در زیر بالین مرد بنهد انکس را بر جماع قدرت نشود مگر
راحت الانسان عقد فتح رجال [illegible] که بندد و در زیر در
سگستان دفن کنند و آنرا برآورده و در زیر جای ریحان دفن کنند مرد بسته گردد و هرگاه
از آنجا بیرون آورند گشاده گردد و اگر جایی که دفن کرده اند نیابند باید که یکدانه مروارید
در جام زر کرده آب در وی کرده بدان سر بشوید گشاده گردد و اگر جام زر بهم نرسد
گوشواره زر یا مروارید در آب بدوانند و سر بدان بشوید گشاده گردد منه راحة الانسان
فتح رجال سر گنجشک نر ... بر قضیب بمالد در حال بگشاید [illegible]

فتح بستن رجال و زنان

دار به هو خشک کرده بسایید و با قند بخورد بگشاید و همچنین گوشت بلبل بریان
کرده باده درم سیاه دانه سوده بخورد بگشاید فایده در بیدار بخواب داشتن
اگر الحمد و قل گوش در شراب بخورد کسی دهند از خواب سیر نگردد و چون خواهند
که بیدارش کنند قدری سرکه بخورد دهند منوم اگر کشنیز در زیر بالین کسی نهند که
در خواب باشد بر بیدار شود منوم و ک گوش ح را چون در نصف رطل
شراب حل کنند و بنوشند خواب بسیار آورد مجربست منوم هر که استخوان ... را
در بر خفته بندد از خواب سیر نگردد و چون استخوان را از و دور کنند بیدار شود مجربست
فایده در دفع خواب اگر در وقت خواب فلفل کرد و نمک کنک و ... جو به هر
مثقال کوفته چند روز متواتر بخورد غلبه خواب دفع کند منوم پنج شنجنه
و گل نیلوفر و تا کیر برابر سوده ناکس بستاند خواب برد منوم چشم راست
کرک خشک سازد و چون سرمه بساید هر که از آن سرمه در چشم کشد در خواب
زود منوم چون ... را بر سر کسی که خفته باشد بیاویزند اصلا او را خواب نیاید
فایده در تکلم نایم تکلب گوگم بر سینه نایم نهند هر چه در دل دارد بگوید و اگر زن
باشد بهتر است اگر پیه کرک بر کف دست مالیده بر نایم نهند و از و استفسار
کنند هر چه پرسند راست بگوید و از راجر نباشد و همچنین است زبان جغد

جون

جون بر سینه زن بنهند که خفته باشد تکلم نایم اگر شکم ... زیر بالین عورت
بنهند هر چه کرده باشد و در دل دارد بگوید و او را خبر نباشد ... باد آورد
فایده در امتحان حبلات به پسر و دختر و آبستن و عقیمه فایده
ز ... در موضع قرار یافتن منی در رحم سست شدن عورت و کراهت اندام و کم
اشتهائی و تشنگی بیشتر و اختلاج اندام و خوی کردن پیشانی و چون یکماه بگذرد سر پستان
سیاه شود و موی سینه اش بایستد و سوزش دل و بر آب شدن دهان و از زرد
خوردن چیزها پرهیز کنند که عادت او نباشد چنانچه اگر نطفه بر مزاج بارد قرار گرفته باشد
از ترشی احتراز کنند و چیزهای گرم و چرب خوش آید و اگر بر مزاج بلغم قرار گرفته باشد
چیزهای گرم بیشتر آرزو کند و خواب بسیار کند و حکما گفته اند که چون عورت از حیض
پاک شود بعد از غسل چشم او بر هر که بیفتد صورت فرزند بدان کس مانند باشد
که چون زن حامله از حیض غسل کند و چون از خواب بیدار شود روی شوهر
خود یا روی خود در آئینه ببیند تا فرزند بهمان صورت بزاید ... باد آور رو
فایده فرزند را از مادر و پدر رو درانداختها نصیب است چنانکه از پدر موی و دندان
و ناخن و استخوان باشد و از مادر گوشت و خون و چربی و مغز و دل و جگر و روده
و مقعد منه فایده اگر عورت را در حالت حمل جانب چپ گران باشد و حرکت

بریج بود دلیل ست برانکه فرزند نرینه باشد و بقراط گفته که ان المراة ان کانت
بانثی کان لونها سحابیئا انکه هر گاه روی زن حامله تباه تر شود دلیل بر انست
که حمل دختر دارد و بر خلاف ان پسر است شفای خانی **امتحان حمل** چون خواهند که بدانند
عورت حمل دارد یا نه بیار دانکبین سفید بمقدار ده درم و بخورد زن و بعد اگر شکم
او درد کند بدانکه حامله است و اگر شکم او درد نکند حمل ندارد
در جامه انداز دو جکد دختر شود و اگر زود بگذرد و بسته نماید پسر است **امتحان**
حمل بود دختر شیر عورت حامله در جامه انداز د اگر زود دو جکد دختر شود و اگر زود
نگذرد و بسته بماند پسر زاید **نوعی دیگر** آیینه را در افتاب گرم کنند بعد شیر حامله برا ان
ریزد اگر شیر همچون مروارید بایستد پسر شود و اگر پهن و پراکنده شود دختر بود
نوعی دیگر رگهای حامله اگر سرخ باشد پسر تولد کند و اگر سبز باشد دختر شود
امتحان حمل پسر و دختر برگ چغندر را خشک کرده در بینی زن نفوخ کنند اگر عطسه کنند دختر
باشد والا پسر **امتحان حمل پسر و دختر** تجربه حکیم کمالدین حسین شیرازی شیر زن حامله را
بر کف دستش بدوشند و پشت از سر در میان آن انداز ند اگر برعت بر آمد
دختر است و اگر نتوانست بر آمد پسر **امتحان حمل پسر و دختر** اگر کسی خواهد بداند که در شکم
حامله چیست قدری خاکستر توده کنند و شپشی در آنجا اندازند اگر از بالا برود

تو آید

توانند آمد پسر بود و اگر نتوانند دختر تمت عجایب المخلوقات فی خواص العمل **امتحان زاده**
پسر و دختر چون عورت از حیض پاک شود اگر اول روز مرد با او جمع آید نطفه
در رحم قرار گیرد پسر شود و اگر دوم روز صحبت کنند دختر و اگر سیم روز فراهم آید باز
پسر شود و همچنین چهارم روز دختر و پنجم روز پسر همچنین تا دوازده روز که سر رحم
گشاده می باشد و صورت پذیر است پس باید که در روزهای طاق نزدیک بنون
نماید اگر نطفه در رحم قرار گیرد پسر شود **زادن پسر** گل ناگیسر با روغن گاو بعد
از طهر سه روز عورت بخورد و غذا شیر برنج بخورد که شیر از گاوی باشد که گوساله او
نرینه باشد و با مرد فراهم آید ان شاء الله تعالی پسر روزی گردد و مغز کنجد باد آورد **نوعی دیگر**
وقتی که حمل دو ماهه باشد بیارد عورت پنج کتان سپید و مقابل آفتاب نشیند و شوهر را
روی بر روی خود بنشاند و پنج مذکور را پکوست با آب برنج ساخته بیارد باشیر
ماده گاو که گوساله نر داشته باشد بخورد حق تعالی پسر روزی کند **نوعی دیگر** چون
زن حامله شود شوهر او کونل ملکری را با آب دهن خود ساییده بعورت بخوراند
بوقت صبحگاه بوی مان خدای تعالی پسر زاید **نوعی دیگر** زهره کلنگ خشک باشک و زعفران
آمیخته شافه کنند و بر دو فراهم آیند چون حمل بماند پسر شود **نوعی دیگر** گوشت سر جان
یکدرم دختر که عورت از حیض پاک شود باشیر گاو که گوساله او نرینه باشد

ساییده بپاشاند و باید در فراهم آید بوزمان خوابیدن پسر زاید **منه زاد دختر** اگر کسی خواهد که

دختر شود بیارد نور سبز و پوست وی برو ور کنند و ساییده بعد از طهر سه روز

عورت متواتر در درون فرج مالد و بشوید و بشو هر عشرت کند چون باگیرد دختر زاید

بفرمان آفریدگار **منه امتحان زن عقیم** بداکه امتحان زن عقیم چنانست که آن روز که عورت

را حیض آید قدری خون حیض او در ظرفی کنند و آب شیره مهکره باو یار کنند

اگر هر دو بهم آمیخته شود بداند که عورت عقیمه نیست و او را فرزند شود **منه**

نوعی دیگر بداکه همچنانچه زن عقیمه میباشد مرد نیز عقیم میباشد و امتحان مرد عقیم و زن

عقیمه چنانست که پنج کاهو یا پنج کدو در دو کاسه کنند و زن بر یک کاسه و مرد بر یک

کاسه دیگر بول کنند از بول هر که آن تخم بر آب آید بچه نباشد ازو باشد **منه فایده در**

طلا های که دفع بهق و کلف و نمش و ثوبا و برص و جرب و غیره نماید طلا

که بهق سیاه و سفید را که بهندی سیم گویند زایل گرداند بگیرند تخم ترب ده

درم کندش هشت درم برگ کهنه حل کنند و طلا نمایند **طلا** که برص و بهق

سفید و سیاه را زایل گرداند مویزج سقمونیا اقاقیا از هر یک جزو شقایق دو جزو

برگ ربا بند و طلا کنند **طلا** همدرین باب بگیرند عسل بلادر عاقرقرحا یک درم

سداب و فربیون شیطرج از هر یک یکدرم همه را بعسل بلادر بسرشند و طلا کنند

بگیرند کندش روناس شیطرج تخم ترب خردل حنظل خربق سفید مازریون شحم

طلا که بهق سفید و سیاه را سود دارد بگیرند زرنیخ سرخ یکجزو کندش شیطرج

هندی از هر یکی نیم جزو بکوبند و بروغن زیت بجوشانند و طلا نمایند **طلا** که مجرب است

از برای دفع برص عفص شب یمانی جوز فلفل زرنیخ احمر اقاقیا همه را کوفته و بیخته

برگ کهنه برسشند و طلا کنند **طلا** همدرین باب بگیرند پوست بیخ کبر خربق

سیاه شیطرج از هر یکی یکجزو زنجار نیم جزو کوفته و بیخته بآب ورق مورد و برگ

انگور برسشند و طلا نمایند **طلا** همدرین باب بگیرند ورق خرزهره پنجاه درم بکوبند

و یک رطل روغن زیت بجوشانند و صاف کنند و ربع رطل موم در ان بگدازند

و بپشند از ند در ان کبریت سحق کرده ربع وقیه و بمالند بر موضع سفید در حمام

یا در آفتاب که بغایت نافع است **طلا** که نمش و کلف را که بهندی جهائی گویند

زایل کند بگیرند تخم ترب تخم خربق آرد باقلا برگ تر نموده و خشک کرده مغز بادام

تلخ و قسط و اکلیل الملک از هر یک جزوی کوفته و بیخته بشیر زنان برسشند و طلا

کنند **طلا** همدرین باب بگیرند پوست تخم مرغ خاکستر پرورده بآب

خربزه آرد جو بیخته پوست بیخ نی پوست عدس آرد باقلا فوفل کف دریا

با مغز جوز تلخ و مغز بادام تلخ همه را کوفته و بیخته بآب ترب یا بشیر زنان

یا شیر خر طلا کنند **طلا** همدرین باب بگیرند کتیرا سه درم کندش یکدرم

و بهق ابیض بگیرند شیطرج خربق سیاه شونیز خردل حضض شقایق زرد

کنندرس یکدرهم کوفته و بیخته بشیر دختران با بشره فو برشند و بروی طلا کنند
و بعد از دو ساعت بشویند با آب که جوشانیده باشند و در آن سبوس
کندم نیم درم طلا همدرین باب فلفل بوره از هر یک جزوی بکوبند و بسرشند
با آب فاتر و طلا نمایند ~~برشند فاتر و طلا نمایند~~ طلا همدرین باب بکیرند آرد
ترمس آرد باقلا از هر یک دو درم آرد نخود آرد عدس از هر یک پنج درم با آب
برشند و طلا نمایند طلا همدرین باب بکیرند جو چهار درم تخم خربزه دو درم نخا
جو ارزن کثیرا از هر یک دو درم ترمس یکدرم همه را کوفته با آب تر کنند و شبانگاه
طلا کنند و بامداد بشویند و سه روز پیاپی چنین کنند طلا همدرین باب
ترمس باقلا تخم خربزه از هر یک یک جزو عدس مقشر تخم جو و کوفته و بیخته با آب بسرشند
و هر صباح و هر شب بمالند و بشویند با آب شیرین طلا که کلف تیره را ببرد بکیرند
بوره فلفل تخم ترب از هر یک جزوی بکوبند و با آب بسرشند و شب طلا کنند
و بامداد با آب نخود بشویند طلا که نشان آبله را ببرد بکیرند مردارسنگ
برورده بروغن کل و بیخ پنا خشک و آرد نخود و استخوان پوسیده و آرد برنج
و تخم خربزه و ورد و قسط و حب البان از هر یک جزوی همه را کوفته و بیخته بلعاب
خربزه و حلبه و با آب باقلا بسرشند و طلا کنند طلا که اثر های زخم آبله را اخشان

ان

ان از ظاهر بدن زایل کنند بکیرند صابون بوره از هر یک جزوی کوفته با آب
حل کنند و طلا نمایند طلا که همدرین باب بکار آید بکیرند زرنیخ زرد و حب القلقل
کندر جزوی با آب کشنیز تر بسرشند و طلا کنند که اثر خون و کبودی که از خون مرده
پدید آید بسبب ضربه یا سقطه آنرا زایل کرداند بکیرند نطرون سرخ و بکوبند برکه
کهنه و بران موضع طلا کنند و مالیدن آن موضع بعلک الانباط و شستن آن
بنطرون اثر را بکلی ببرد طلا همدرین باب بکیرند نطرون کندش هم اجناس
از هر یک جزوی کوفته و بیخته بسرشند و بر که کهنه و عسل طلا کنند طلا که کلف را
بالکلیه زایل کرداند و مجربست حکیم نور الدین محمد بن عبدالله حکیم عین الملک است
بکیرند پوست بار درخت نیل خشک و پوست بیرون بادام هر دو را با آب سابیده
بر کلف طلا کنند که مجربست طلا که آثار قروح را از بدن و آثار جدری را زایل
کرداند بکیرند بیه کور خر و بیه ~~کوسفند~~ و بیه بط به هر یکی که افتد طلا کنند طلا همدرین
باب بکیرند زهره کاو و بران موضع طلا کنند طلا همدرین باب بکیرند مردارسنگ
برورده بروغن کل و اسفیداج رصاص بسرکه کهنه بسرشند و طلا کنند طلا که
ارزیز
آثار جدری و قروح را زایل کرداند بکیرند مردارسنگ برورده بروغن کل و بیخ نی
خشک کرده و آرد نخود و استخوان پوسیده و آرد برنج و پوست خربزه و پوست

در بادیش حاجب بطلا نیفتد **طلا** همه در بیر باب بگیرند کندش دو درم
زراوند طویل چهار درم الفضه شانزده درم زرد چوبه سه درم سیماب کشته دو خبث
درم ~~بیوجه سه درم سیماب کشته~~ دو درم همه را کوفته و بیخته بهم بیامیزند و
برگ تر کنند و بروغن گل حل کنند و در حمام طلا نمایند **طلا** همه در بیر باب بگیرند حلبه
تخم حنظل را در آب بپزند و آب آنرا صاف کنند و طلا نمایند **طلا** که قوبا را
ببرد بگیرند خردل و بذر الفجل و تخم چوجیر و کندش از هر یکی سه درم [illegible] ده
درم خربق سیاه هشت درم کوفته و نرم کرده با آب کوزه بر بشند و طلا کنند
طلا که قوبا را زایل گرداند بگیرند آرد ترمس ابلق از هر کدام نوره زرنیخ شش درم یکدرم
شمع پنج درم که بر گرد تیپش بسایند و طلا کنند [illegible] روز چنانکه شبانگاه طلا کنند
و بامداد در حمام بشویند **طلا** که قلع برص نمایند پوست بیخ کبر شیطرج حرایق
سیاه از هر یک یک مثقال زنگار زرنیخ سرخ و زرد ذراریح منزوع الرجل والجناح
کرم ابریشم — بال و پای
نوره نوشادر از هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته بر بشند بخل الخمر و طلا کنند **طلا**
همه در بیر باب مجرب است بگیرند ذراریح و عسل بلادر و ثافسیا و کندر کبوتر و تخم
ترب و شیطرج و مازریون همه را کوفته و بیخته بر برگ کهنه بر بشند و طلا کنند
طلا همه در بیر باب بگیرند روناس یک درم نیل شاخ درخت انجیر سیاه سه درم

انار شیرین و فطر اج برابر همه را نرم کوفته با آب برشتند و طلا کنند **طلا**
که آماس پستان را سود دارد بگیرند نان گندم خشک کرده و کوفته و آرد جو و آرد
باقلا و آرد حلبه و خطمی از هر یک اقاقیا و زعفران نصف جو همه را کوفته بزرده بیضه مرغ
بر بشند و طلا کنند **طلا** جهت قوبا که در دست و پا باشد و در سر و روی بهم رسد
و آنرا بهندی داد گویند بگیرند عفص آنقدر که خواهند و در ظرف مس کنند و زیت
بر و ریزند و بر آتش بپزند تا شق شود و نرم کنند و با زیت حل کنند و بمالند **طلا**
جهت ترقیدن پا یعنی پاپیه کرده [illegible] و خمیر فطیر بگیرند و مخلوط کنند و با آتش بگدازند
و نیم گرم بر آن موضع نهند **طلا** جهت خشکی زیر بازو و شقاق و خشونت بگیرند
چهار درم تخم [illegible] گل کوفته و بیخته با شیر تازه سرشته دو سه روز بمالند که مجرب است
طلا که خارش و درشتی که در پوست باشد زایل گرداند بگیرند [illegible] زرنیخ سیماب
کشته از هر یک اسا [illegible] کوفته و بیخته بروغن زیت و روغن گل سرخ سرشته و روز بمالند
بر خود در حمام **طلا** مجرب که گرد خارش را سود دهند بود بگیرند موز زرد آلو
تلخ بیست درم تخم ریباس کوفته بیست درم نمک طعام دو درم موز زرد
آلو را بکوبند نرم همه را بیامیزند و بوقت حاجت مقدار سه درم بسرکه تر کنند
و با دو سیر [illegible] آمیخته در حمام طلا کنند و یک ساعت بگذارند و آنگاه بدو بند

ل

کبریت زرد از هر یک پنج درم سوده سه درم در دو بر خمر چهار درم خبث الحدید یک درم
کوفته و بیخته ببرکه کهنه برشند و طلا کنند طلا که در پیستی روز برص را زایل
کند بگیرند شیطرج نیل رو ناس شب یمانی گلسرخ کوفته ببرکه کهنه برشند و طلا
نوبه بر آن موضع طلا کنند طلا که سوختگی آتش را سود مند بود بگیرند خطمی ملوخیا از
هر یک جزوی بپزند با آب صافی تا مهرا شود پس آنها را از وی جدا سازند و باشند و
بگیرند و دارسنگ پرورده بروغن گلسرخ و اسفیداج و آب کشنیز تر و آب عنب
الثعلب همه را با هم یکی برشند و طلا کنند طلا همدرین باب بسکوست بگیرند آهک
مغسول با آب سرد هفت بار و خشک کرده بیست درم موم سفید شش درم روغن
بیست درم موم را بگدازند و آهک را در وی برشند و طلا کنند طلا همدرین
باب بگیرند عدس مقشر اسفیداج رصاصی از هر یک قدری که خواهند و برکه تنبخ
و طلا کنند طلا که خنازیر را نفع کند آهک و زرنیخ سرخ از هر یک ده درم صمغ صنوبر
سه درم روغن گل شصت درم صمغ را در روغن حل کنند و ادویه را کوفته
بر آن برشند و طلا کنند طلا که همدرین باب سود مند بود بگیرند سرگین گاو
کلوخ خشک ببرکه بپزند و طلا کنند طلا که خنازیر را نرم گرداند بگیرند بیخ سوسن
کوفته و بیخته بیست درم کشته بیست درم همه را بپزند و طلا کنند و اگر آرد

حلبه را با

حلبه را با عسل بپزند و طلا کنند همین نفع دارد طلا سپیدی که بر ناخن واقع
شود آنرا زایل کند بگیرند زرنیخ شب یمانی کبریت از هر یک جزوی زفت را
با برکه وانگبین حل کنند و دیگر داروها کوفته بر آن برشند و طلا نمایند طلا
بجهت قوبا نافعست بگیرند بلیله زرد صمغ الوصیر [illegible] از هر یک جزوی کوفته
مخلوط نمایند ببرکه تند و روغن گل سرخ و طلا نمایند طلا همدرین باب بگیرند علک
البطم حل کنند با قدری شمع سفید و زیت و چند از ند بر آن قدری کبریت زرد
و صمغ اجاص و خلط نمایند با آن قدری سرکه تیز و طلا نمایند طلا همدرین باب بگیرند
ورق مورد مغاث از هر یک جزوی نیکو کوفته ببرکه تیز برشند و طلا کنند
طلا که بثره را پاک گرداند و شوری که در روی پیدا شده باشد ببرد بگیرند جو مقشر
نیم کوفته و بکشند در پاتیله و بریزند بر وی شیر تازه دوشیده دو رطل و بجوشانند
چندانکه شیر برود و پرده آورند و خشک کنند و بگیرند دار زرد و کثیرا از هر یک
سه درم و جو خشک و حریره بپزند و برشند سفیده تخم مرغ و طلا نمایند و ده بار
بلکه دو ساعت طلا نمایند و بعد از دو ساعت بشویند با آب نخاله گندم طلا
نسخه قانون که از برای قوبا و [illegible] مفید است بگیرند قردمانا مویزج از هر یک ده
درم ایرسا کبریت زرد از هر یک پنج درم نخود پشکل بز از هر یک شش درم [illegible]

رازم کوفته بر که تیز برشند و طلا کنند **طلا** که بجهت قوبای روی نافعست بگیرند
شیلطج رامک کثیرا تخم خربزه از هر یک جزوی همه را کوفته نرم برشند برکه و طلا
کنند **طلا** که جرب خشک و خارش بدن را نافعست بگیرند خبث الحدید و مرداسنگ
زردچوبه از هر یک قدری بکوبند و برشند بر که و روغن گل و طلا نمایند **طلا** همدرین
باب بگیرند اقاقیا بر که برشند و طلا نمایند **طلا** همدرین باب بگیرند تخم خربزه و کوشت
خربزه و نشاسته مقشر و آب کرفس و طبیخ حلبه باهم آمیخته طلا نمایند **طلا** همدرین
باب بگیرند تخم حنظل و علک الانباط را با آب نعناع طلا نمایند **طلا** همدرین باب
بگیرند کندش خربق سیاه از هر یک سه درم کبریت زرد قنبیل از هر یک چهار درم
افیون پنج درم همه را کوفته و بیخته برشند بروغن گل و سرکه کهنه بر موضع جرب
طلا کنند **طلا** که کر و خارش را ببرد بگیرند تخم خشخاش را نرم کوفته بر که در حمام
طلا کنند **طلا** که بهق سیاه و سفید را ببرد بگیرند تخم حنظل بوره کندش اجزا
متساوی کوفته با سرکه برشند و طلا نمایند **طلا** که برص را سودمند بود بگیرند مغز
بادام تلخ ترمس تخم ترب خردل تخم چغندر کرنب حرف زراوند خربق سیاه
شیطرج جنطیانا رومی فرفیون از هر یک اجزا مساوی بکوبند و بطبیخ غار زیون
بیهم برشند و طلا کنند **طلا** پوستها که بر اطراف ناخن برخیزد سودمند بود

بگیرند حرف نمک متساوی کوفته باهم دیگر آمیخته بر انموضع طلا کنند **طلا** همدرین باب
بگیرند مصطکی سه درم نمک دو درم مصطکی را در روغن گل بپایزند و حل کنند بعد از ان
نمک را در وی برشند و طلا کنند **طلا** که مهر زنان را که پای اختیار از ایشان روان
شود باز دارد بگیرند صندل سرخ و سفید گل سرخ برگ نیلوفر بنفشه گل خیری
آرد جو تخم بنجنکشت مساوی کوفته و بیخته بگلاب طلا نمایند **طلا** انقطهار
سرخ که بر روی باشد زایل کرداند بگیرند شیطرج زراوند مدحرج تخم خربزه ترمس بار
از هر یک یک مثقال آرد باقلا آرد نخود آرد جو بنفشه از هر یک سه درم کوفته و بیخته
بسفیده خایه مرغ برشند و شب طلا کنند و بامداد بآبی که تخم خربزه هم کوفته
دران جوشانیده باشند بشویند **طلا** مجربات حکیم کمال الدین حسین شیرازی
جهت جرب و قوبا که مجربست بگیرند بوره ارمنی کندش گوگرد زرد خربزه حنا
زراوند طویل میعه سایله اجزا را کوفته و بیخته بروغن گل و سرکه و ماست ممزوج
کرده دو شبانه روز در افتاب بگذارند و شب بخود مالیده صبح در حمام بشویند
با آبی که دران برگ مورد و گل سوسن جوشانیده باشند **طلا** که بجهت
برص از مجربات حکیم مذکور شیطرج هندی سنگ سرمه مازریون منقوب زاج
احمر زعفران از هر یک دو تولکه استخوان ماهی سوخته پنج تولچه محرق از هر یکی خبث

موبزج محرق

الحدید بریغرو که آنکه در سرکه بیست شبانه روز حل کنند زیرا البچه گوگرد سفید ۶
عاقرقرحا خولنجان سیاه فیلفل پیچ حب النیل براده نحاس از هر یک دو تولد اجزا
گوگرد را بکوبند و بار سرکه بجوشانند تا بمجون درهم شود بعد از آن با خون مار سیاه
و خون خفاش ممزوج کرده بر موضع برص یک اربعین نافع بود **طلا** جهت طلا کنند
جوب تر و خشک بگیرند کبریت و زاج سفید از هر یک پنج درم زنجار دو درم بکوبند ۹
و در روغن گاو حل کنند و در حمام بدان طلا نمایند **طلا** جوب بگیرند گنجشک خرنوبی
سیاه از هر یک سه درم گوگرد سوخته فلفل قردمانا افیون از هر یک یک درم
مردار سنگ خبث الفضه از هر یک دو درم کوفته و بیخته بگلاب و سرکه با شراب
سرشته در حمام بعد از عرق طلا کنند **طلا** جهت برص بگیرند بیخ خولنجان سبز
بوره ارمنی گوگرد بیخ کبر از هر یک از اینها بار سرکه طلا کنند **طلا** همچنین باب پیاز
عنصل شیطرج عاقرقرحا کوفته با آب طلا نمایند جوب بگیرند پیکس گوگرد طلا
فلفل دار فلفل مردار سنگ بکوبند و یک شبانه روز در شیر بخیسانند و در حمام طلا
کنند **طلا** قوباء بستانند تخم پوار چهار سیر شاهی آمله سیر شاهی زرد چوبه دو
سیر شاهی لک یک سیر شاهی مربخ سه تر را در آب اندازند و بر پست بمالند در آب
انداز بگیرند و اجزای مذکور را با این آب صلایه نموده و موضع داد را با کرباس

و

خشک بخراشند چندانکه فی الجمله خراشیده شود و بعد از آن طلا کنند در روز
سه نوبت که مجربست **طلا** جوب مجرب جوکهه که بپارسی مشهور است قند یک پیلوله بزبان هندوستان تودر یکی وزنه ثبت
سیاه کهنه و هیله هر کدام بوزن یک پهلوله کوفته و بیخته از مجموع سه حبه بندند
و تا سه روز هر روز یک حب را با آب شبینه حل کرده بر جوب بمالند و تا دو سه گهری
در آفتاب باشد بعد از آن بدن را با آب سرد بشوید که در سه روز مطلقا اثر
از جوب نماند که مجرب حکیم نور الدین محمد است و این دوا بسیار تند است
حال و اوضاع هر کس را ملاحظه نموده دوا کنند **طلا** همچنین باب مجرب حکیم
مذکور بگیرد خوات داد را افتاب انقدر بگذارند که بجوش آید و ترش گردد
بعد از آن بقدر دو سیر شاهی گوگرد سوده در آن آمیخته بمالند که دافع جوبست
طلا جوب خشک بگیرد بوره و ملح و قسط و کندش از هر یک یک درم میعه سایله
شش درم گل خر روغن گل بقدر کفایت و طلا کنند با این بدن را در حمام
و ساعتی صبر نموده بشویند که نافعست **طلا** که قلع کلف کند بگیرند ترمس
تخم جرجیر تخم ترب قسط بادام تلخ بوره فلفل مقل مساوی حل کنند مقل را با آب
زروق که آن زردی معصفرست کوفته و بیخته معجون کنند و با این ادویه طلا
کنند عن عشره کامل مؤلف گوید که باد آورد **طلا** جوب بگیرند تخم اینوار کنجد سیاه

رشف قسط با نجی زرد چوبه دار هلو ادویه منسا وی کوفته و بیخته سه روز در دوغ
گاو ترش بخیسانند و بر جرب طلا کنند که بسیار مجرب است طلا جهت کلف
و تیرگی روی طلا کنند کلف و کدورت روی بر طرف شود طلا که بهق و کلف
را زایل کند بگیرند روغن بلادر و بر آن موضع طلا کنند و چون اثر زخم پخته گیر آنجا ظاهر
شود جارو یا جار را با آب صلایه کرده هر روز دو سه مرتبه بر آن بمالند داغهای طرف
شود و رنگ آن برنگ بدن شود مجرب است منه که نقطه امید طلا بعد از
باب بگیرند برگ ترب و تخم ترب و تخم بارس پیل و دار الصینی چوب چرک
متساوی و قدری سنبل کهار با آن مخلوط ساخته چون صندل صلایه کرده نمایند که
مجرب است منه طلا بعد زیر باب بگیرند انگشت چندن و زرد چوبه با شیر گاو بیش
سائیده بر آن موضع طلا کنند که نافع است منه طلا بعد زیر باب [illegible] تخم کنار و کلفند
و شهد و مسکر گاو این همه صلایه کرده بر آن موضع طلا نمایند منه فایده در بعض ضمادات
ضماد که دمامیل را تحلیل دهد و منفجر گرداند بگیرند خیر سه جزو بوره نمک برگ کبوتر
برگ کبیر قودس از هر یک جزوی کوفته بر شند بروغن زیت ضماد کنند ضماد
که نافع است خنازیر را بگیرند زفت یکجزو در آتش بگدازند و بعد از آن برود
بیخ کرنب سوخته جزوی و به همه مخلوط ساخته ضماد کند ضماد جهت انفتاح

بگیرند طلا [illegible] برگ
و پوست با آب سائیده بر

طلا

دمامیل

دمامیل بگیرند جرجیر در روغن گاو بپزند و بسایند تا همچون مرهم شود و ضماد نمایند
ضماد که قلع برص کند مجرب است بگیرند مار زرد و بشکافند شکم مار را و پر کنند شکم را
از شاهترج تریا خشک و باز بدوزند شکم مار را و کباب کنند مار را بر روی
آتش انگشت تا پخته شود پس شاهترج را بر آورده و برص را با آن ضماد کنند
که در ده روز و ده شب برص را قلع کند ضماد که حیض زن آبستن باز دارد
بگیرند عدس مقشر پوست انار و ترش عاز و برگ مورد از هر یک جزوی کوفته و بیخته
بگل الحمر بر شند و ضماد کنند بر پشت زنان ضماد که شیر زنان را زیاده کند بگیرند
آرد با قلا ده درم تخم بادروج آرد جو نعناع پودینه دشتی سداب متساوی
بر شند و ضماد کنند و اگر در روی رگ کهنه و اکلیل الملک همه را کوفته و بیخته بارد
با قلا مساوی ضماد نمایند نیم گرم سود مند بود ضماد که نافع است ورم اماس پستانرا
که پر ریم شده باشد بگیرند تخم حلبه تخم کتان کنجاره کنجد [illegible]
برگ کبر کبوتر و بزر قطونا رانیج موم بروغن شیره چندانکه حاجت بود بر شند
و ضماد کنند ضماد که اورام پستانرا سود مند آید بگیرند آرد گندم آرد جو آرد
با قلا خطمی از هر یک ده درم زعفران نیم درم مجموع کوفته و بیخته با یکسو [illegible]
میز نند و بزرد تخم مرغ بر شند و ضماد سازند ضماد که نگذارد که پستان بزرگ شود

٩

از شکم او

بپازند و دفع حرق آرد جو کوفته و بیخته با یکدیگر بپازند و بار که بر سرشند و مسوا
ضماد کنند در هر ماه سه بار ضماد منضج دمامیل مقل ازرق کوفته و صاف نموده در فلادک
آب چندان بپزند که بقوام حلوا برسد از آن بر دمامیل و عاقهای سخت ضماد
نمایند که نفع کند ضماد جرب بادام تلخ سنا مکی مرداسنج از هر یک سه درم کنجد
ده درم کوفته و بیخته با سرکه کهنه آمیخته با روغن گل در سایر اعضا مجرب
بمالند فایده در بعض مراهم که گوشت فاسد را بخورد و گوشت نو برویاند و در
اکثر جراحت بکار آید مرداسنگ نیم رطل روغن زیت یک رطل و ربع موم ربع
رطل زفت رومی بیست درم علک پنج درم علک و موم و زفت را با زیت
بگدازند و مرداسنگ بران ریزند و در هاون بمالند تا منعقد شود مرهم
جهت جرب بگیرد نمک سنگ و نوشادر و زنجار و زرنیخ و کبریت از هر کدام جزوی
کوفته و بیخته با موم و روغن زیت مرهم سازد و در حمام بکار برد که مجربست
مرهم زنجفر نفع میدهد مر اورا که نضج نیافته باشد چون خنازیر و سرطان تا
مادت بستانند مرداسنگ پنج درم لبان ذکر دو وقیه اشق ده درم علک
البطم شش درم زنجفر چهار درم موم سفید ده درم جمع کنند ادویه را
بکوبند آنچه باید کوفت و همه را با روغن زیت با گل سرخ در هاون بمالند

تایکسان

باسلیقون

تا یکسان شود مرهم گوشت برویاند و سود منفع عصبیه را سودمند بود جراحات
که در آن حرارت نباشد نافع آید بگیرند زفت رومی را پنج موم سفید از هر یک
بیست مثقال علک الانباط تربنتین بیست مثقال قنه چهار درم روغن زیت بقدر
حاجت زفت و شمع را در روغن بگدازند و دیگر ادویه را با هم مخلوط ساخته
یکسان سازند مرهم مرداسنگ که جراحات را خشک کرد و اندمال بستانند مرداسنگ
اسفیداج خبث الفضه اقلیمیا قنه از هر یکی یک درم دم الاخوین طین قبرسی صبر از
هر یک دو درم دار زرد انزروت صبر از هر یک نیم درم موم سفید روغن
ازرد چوبه
کنجد بقدر حاجت چنانکه رسم است مرهم سازند مرهم از برای سوختگی آتش
آهک شسته موم سفید روغن گل سرخ مساوی بگیرد یک با سفیده تخم مرغ
مرهم سازند ایضا مرداسنگ خبث نقره سفید آب قیمولیا آهک شسته
روغن گل سرخ سفیده تخم مرغ بدستور مرهم نمایند ایضا نسخه دیگر از برای
سوختگی آهک شسته چهار مثقال تخم خنفدر تخم کلم موم از هر یک سه مثقال
روغن گل شش مثقال روغن گل سرخ شش مثقال مرهم سازند مرهم
مرداسنگ که انبات لحم کند در ریشها بستانند مرداسنگ نیکو فته و سحق
نیکو نماید و بریزند بران سه وقیه روغن زیت و بپزند و بسیار نرم کنند و انزروت

و دم الاخوین و زفت از هر یک دو درم و بکوبند و بر سر آن دو درم روغن نیکو
بمالند و استعمال نمایند در قروح مادام که کرم نباشد مرهم سریع انبات لحم
نماید در قروح کثیر الرطوبه بستانند مرداسنگ سحق کرده بروغن زیت شش درم
زنگار جلنار سرمه زرد چوبه دم الاخوین شنج سوخته شب یمانی اقلیمیا فضه
از هر یک یک درم کوفته و بیخته همه را با روغن زیت یکسان سازند مرهم که
زیر و سرطانات و امثال خبیثه را سود مند بود بستانند مرداسنگ پنج درم کندر
مر اشق از هر یک ده درم علک البطم شش درم موم زرد دو استار شنگرف
بیست درم روغن زیت چندانکه کفایت کند اشق و مر را بسرکه
حل کنند و دو دارو انداخته گاهی بسرکه بچکانند و گاهی بروغن و صلابه
کنند تا یکی شود پس یک وقیه موم و دو وقیه روغن گل بهم بگدازند همه
در یکی بمالند تا بهم شود و اگر زمستان باشد بجای روغن گل روغن
زیت کنند و بجای شنگرف و باشد که نیمه شنگرف و یک نیمه زنگار بود مرهم
سنا مکی از برای جرب و حکه نافعست سنا مکی پوست بلیله زرد مردار
سنگ سفیداب اجزا برابر یکدیگر با روغن بنفشه و روغن گل سرشته بقدر
احتیاج مرهم کنند مرهم از برای جرب حنا چهارده مثقال کشنیز مورد از هر یک

سریع کنند

چهارده

چهارده مثقال خبث نقره هفت مثقال مرداسنگ دم الاخوین جلنار
از هر کدام هفت مثقال کندر شش مثقال و نیم فتیله ده مثقال و نیم روغن
گل بقدر احتیاج فایده در بعضی از موم روغنها و روموم روغن جهت قوبا از مجربات
حکیم سعد الله صنعت آن سفیداب توتیا بوره ارمنی نوشادر از هر یک یک مثقال
قلیا سم الفار از هر یک نیم مثقال با روغن کنجد و سرکه و موم بطریق که موم
روغن میسازند بسازند و محل الم را بشویند و بخرقه درشت حک کرده بمالند اتفاقا
موم روغن مذکور بمالند که نافعست موم روغن شقاق و اورام لبها و سفل بگیرند موم
صافی و روغن گاو و روغن بنفشه از هر یک وقیه در پاتیل کنند و بجوشانند
با موم تا گداخته شود و همه یکی شود و هنگام حاجت بکار برند موم روغن
دیگر مغز استخوان قلم بگیرند و موم صاف بگیرند و آمیخته نیم گرم بر شقاق نهند موم روغن هر
باب که شقاق دست و پا از ماده سودا بهم رسد بگیرند روغن گاو و موم مساوی
با هم گداخته همچنان گرم بر عضو نهند موم روغن جهت شقاق روی و لب و بالا اگر
بهتر بگیرند موم زرد و روغن گل و قطران و تخم بطم صمغ و نشاسته و کتیرا
و لعاب حب السفرجل بگیرند موم روغن و تخم را و باقی جزها در آن اندازد
و در یان بمالند تا خوب بهم شود پس بکار برند تا داخل حمام شود و

جون جای شقاق نرم شود درد و کثیرا مسحوق را مثل کحل بپاشد موم روغن

سبب جهت فرو بهی بسایند روغن بادام کثیرا الحنم کاهو با شیر تازه بغیر

موم روغن سازد موم روغن جهت شقاق دست و پا و روی و لب سایند

تخم کتان شمع صاف روغن بادام شیرین پیه دجاج مو ساق کاو خطمی کوفته

کثیرا صمغ الو بطریق متعارف موم روغن بسازند موم روغن جهت ناخنی

که کج شده باشد از ماده سودا و ترقید که او را البسایند روغن بنفشه و موم

صاف از هر یک هفت درم بنفشه گل خطمی کثیرا از هر یک یکدرم و نیم بیامیزند

و چنانکه رسم است بر بندند بر ناخن روغن املج که موی سیاه شود و بیخ موی را محکم

کند صنعت آن آمله منقی از دانه بیرون کرده و مویز و دو پوست بیخ صنوبر همه

را کوفته با آب بپزند و صاف کنند و بریزند روی نصف آن روغن کنجد و بجوشانند

با آتش نرم تا زمانی که آب برود روغن بماند روغن لادن موی سیاه سازد

و بیخ موی محکم کند بگیرند روغن مورد یک رطل و بیندازند در آن لادن یک — و دیگر مضاعف

وقیه و بگذارند یک شبانه روز پس بجوشانند در دیگ مضاعف آنست که

میکنند دیگی و آنرا پر آب میکنند و بعد از آن بگیرند لادن و روغن در دیگ دیگر

میکنند و آن دیگ را در میان دیگ پر آب بنهند تا لادن و روغن

بیکدازد

رطل

روغن عفص

بیکدازد و اگر لادن و روغن را در شیشه کنند و در میان دیگ پر آب بپاو

دارند چنانکه مذکور شد و آتش نرم در زیر آن کنند تا زمانیکه لادن و روغن

بگدازند نیز شاید روغن حنا جمیع اوجاع مفاصل و عصبان را نافع بود و موی سیاه

گرداند بگیرند ورق حنا بجوشانند در آب صافی و صاف نموده روغن بر آن

کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن مازو موی را بکلی سیاه گرداند آنچه ریخته

باشد باز رویاند بگیرند مازو و بلیله کابلی برگ مورد از هر یک جزو و همه را در زیر آب

یکجا یک شبانه روز تر کنند و بپزند تا مهرا شود و بپالایند و آن آب را دیگر باره بپزند

تا غلیظ شود پس هم چندان او روغن کنجد بر آن افکنند و بهر یک رطل روغن ده

درم لبان اندازند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و هر شب بن موی را چرب

کنند و بامداد بطبیخ مورد بشویند مجرب حکیم کمال الدین حسین تر از جهت سفید بار

شدید صنعت آن بگیرند مازوی سبز سوراخ دار کلان را او بشکنند و بر بالای اخگر گذارند

و پیاله قهوه خوری مکعب را و اژگون بر بالای مازو گذارند که روغن او در پیاله بطریق

دخان می چسبد آنرا بر قوبا طلا کنند مدت ده روز بعد از آنکه قوبا را فرا شیده باشند

روغن سیاه دانه بگیرند سیاه دانه معدار که خواهند و لیده کنند و لیده آنرا هفت

تصفیه از روغن کنجد سیاه خالص بدهند و در پیاله چینی روغن آن بگیرند

نعم همه مرتبه ادهم لیکد مای دلیده

بگذرانند

دور طرف انگشت با اهیهن نگاه دارند جوان بر سر و ریش مانند موی سیاه کرداند
و مالیخولیا و درد سر و درد گوش و درد سینه را سود مند بود و شکنج اندام برد
و کوفتگی را [illegible] سازد و زور قوت بسیار دهد و بهلاوه هر قدر که خواهد و کلهای او دور کند و به
بستان حنظل روغن بکشد که جهت تقویه ارواح و اجساد و امتزاج بغایت کارگر است
و دفع برص و پیسی و بادها و اوجاع مفاصل و ترقیدگیهای پاشنه و کف پا کند و [illegible]
باد آورد و صاحب قولنج فایده نوع عروق صاحب [illegible] مذکور ذکر کرده که این نسخه از [illegible] یک
ساله تجربه کاران باستانیان هندوستان است و منسوب است به [illegible] جوگی که [illegible]
از جوگیان [illegible] است و موسوم است به [illegible] که مولف این کنج بلاریح در [illegible]
دیار بنگاله طرح عمارتی اساس نهاده بود و جهت استواری بنا زمین را بجهت آب
کنده بعد از کندن زمین بسیار گنجها از کتابهای هندو باستانی که از قلم
آهنین بر اوراق درخت تار برقم آورده بودند بزبان همان زمان که در آن زمین
از قرون [illegible] مدفون بود بدست افتاد و فقیر زبان دان [illegible] و آنرا
ترجمه آن نمود [illegible] بود کثیر المنفعت که از بسا جا [illegible] و این ترکیب از آن
تجربه بر آورده [illegible] نقل نموده که [illegible] که یکی از [illegible] مرتاضان [illegible] هنود
بغایت کثیر الجماع بود و بار [illegible] که زن او باشد از [illegible] کثرت جماع نموده

بابر

باید ترکیب پانچ اکهر بخشیده که از مداومت این مرکب نیروی این قوت و مجامعت
بهم رسانیده ام صنعت آن بیار دیجیا یعنی ورق الخشخاش هشت پل که هر پلی [illegible]
هشت تولچه است در [illegible] یعنی هنگامی که ماه در منزل ثریا باشد و آن تجویل
نزد برهمنان [illegible] است و شکر سفید چهار پل و عسل دو پل و روغن گاو سه پل [illegible]
بهم آمیخته [illegible] و هر روز یک [illegible] تازه که ده ماشه باشد مرکب مذکور [illegible]
بلا فصل چون دو ماه تمام بخورد قوت باه از حد و غایت افزاید و شکنج بدن
و علامات پیری را نافع آید و بسیار در باه افزاید و امساک و نعوظ تمام آورد
و تقویت [illegible] نماید و فساد معده و خشکی [illegible] زایل کند و اصلا قبض در [illegible]
اعتقاد صاحب نسخه آنست که مداومت این بعمر طبیعی رساند و تجربه این مولف
رسیده جهت اشتهای طعام و قوت باه و امساک بی نظیر است و مجرب [illegible]
نوع مختار حکیم سعد الله که از کتاب مولانا قطب الدین شیرازیست که جهت
تقویت باه بی نظیر است صنعت آن ورق الخشخاش [illegible] درم پیاز [illegible]
باشش من شیر تازه دوشیده و بجوشانند تا دو من باقی بماند و صاف نمایند
بجریر و اضافه کنند [illegible] عسل [illegible] و چندان بجوشانند که بقوام برسد و ادویه
مذکوره کوفته و بیخته داخل ساخته معجون سازند [illegible] الشو [illegible] بار تجربه.

باه را

از هر یک یکمثقال جوزبوا قاقله زعفران لب سرخ بوا طباشیر عنبر اشهب از
هر یک دو مثقال مصطکی دو درم مسک نیم درم تبرزد هر روز یکمثقال منه عنه
منشط اکبر از ترکیب مولانا قطب الدین شیرازی بستانند دارچینی قرنفل زنجبیل
بهمن سرخ و سفید از هر یکی درم مصطکی جوزبوا از هر یک دو درم صندل چهار دانک — سفید
دانک بسباسه زعفران قرفه زرنباد قاقله و زد احرار از هر یک یکدرم سنبل کشنیز درونج
عقربی قرنفل اترج از هر یک نیم درم مسک دو دانک عنبر یکمثقال و همه ادویه را
کوفته و بیخته بیارند ورق النشاط خالص شش مثقال و بجنبانند در شش من شیر
تازه دوشیده گاو دیگر شبانه روز پس بجوشانند و صاف نمایند و بقوام آورند
با شکر سفید و چون روی سرد شد آرد ادویه مذکوره را در آن معجون سازند شربتی — ریخته
یکمثقال منه عنبر مفرح مبهی و مشهی مقوی بدن و آلات جماع که بغایت نافعست
و مجرب صنعت آن پوست اترج زرنب عود خام از هر یک دو مثقال بادرنجبویه
گاوزبان خولنجان بهمن بوا دارچینی سعد کوفی کبابه سنبل فلفل دراز فلفل صندل — قرنفل
عنبر از هر یک یکمثقال جوزبوا زعفران از هر یک پنجمثقال بسباسه چهار مثقال
گل سرخ سه مثقال مسک نیم مثقال جوز اعظم زنجبیل ورق طلا ورق نقره عسل
سه وزن ادویه منه طریق سفید ساختن ورق النشاط که بسفیدی مبدل گردد

از تجربات

از تجربات مؤلف گنج مذکور باید که ورق النشاط را در ظرفی که مشبک مثل غربال
باشد انداخته در زیر او گوگرد بخور نماید که براه آن مشبکها بخار آن به ورق مذکور
رسد و بهم نیکو دانند بیاید تا بخار حس بهمه اجزای آن رسد که سفید مثل گل
خواهد شد و این عمل مجرب مؤلف مذکورست نوع دیگر تجربه شیخ ارشاد مؤلف
گنج مذکور بیارد ورق النشاط بوزن دو سیر شاهجهانی لوبان دو ماشه سجی سفید
حنبر یکماشه صندل سائیده دو ماشه مجموع را کوفته و بیخته سفوف سازد که ورق
النشاط سفید می‌شود مفرح عالم گیر از تالیفات حکیم شیخ الزمانی حکیم رکنا صنعت
آن مروارید ناسفته مرجان کهربا عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر کدام
یکتوله مشک خالص یک مثقال مصطکی نیم توله قرنفل یکتوله پوست بیرون
پسته اسارون سنبل الطیب بادرنجبویه ساذج هندی از هر یک نیم توله
فضه الثعلب دو توله دارچینی یکتوله درونج عقربی هلیله کابلی ابریشم مقرض
زرنباد شقاقل عود بلسان از هر کدام یکتوله مایه شترابی(?) دو توله طباشیر
گل نیلوفر از هر کدام یکتوله ورق گل سرخ نیم توله گاوزبان پوست ترنج ریگ ماهی
تودری سرخ گشنیز خشک تخم خرفه تخم شلغم از هر کدام یک یکتوله مغز بادام(?) چهل
مغز چلغوزه مغز بادام مغز پسته زعفران از هر یک ده توله مغز تخم کدو یکتوله از غش

زبان هندی ودو...

منتظ برابر همراه ادویه گلاب و عرق بیدمشک بقدر کفاف عسل وزن ادویه معجون
سازند منه ساختن منتظ اکبر خوش کیف و پرقوت کرده ورق النشاط را بقدر
حاجت آورده در سایه خشک سازد و در هاون خوب بکوبد و از گاه سفید که آنرا
بهندی ابهلا هر یالا گویند شیره بستانند و ورق النشاط کوفته را در آن شیره تنقیه نماید
و در سایه خشک سازد و بعد از آن انچه بریان کرد، میده ساخته مکرر از پارچه
سفت بگذارند و بقدر طاقت و حوصله هر قسمی که خواهد خواه با اجزا مخلوط ساخته
و خواه با اجزا تناول نماید که طرب افزا و مفید است طریق پرورده جوز و اعلم
بگیرند از ورق النشاط سبز تازه هر قدر که خواهند و از چوب پاک کرده برگ
و تخم را در دیگ کرده آب بر آن کنند و آتش کنند تا مهرا شود بر آورده در هاون
سنگین نرم بکوبند و در خمره کرده نگاه دارند تا پنج شش روز احتیاط نمایند که رگ
سفید از میان آن بنظر آید بعد از آن از خمره بیرون آورده در مشت گرفته بفشارد
تا اگر آبی داشته باشد برآید و آنها را در آفتاب خشک نموده نگاه دارد و بوقت
حاجت بکار برد که قوت نشاط زیاده از انچه چشم داشت خواهد بود نوع دیگر بهنگ را هندوانه
بیاورند و اندکی از بالای سر او ببرند و مغز آن با دانها بر آورند و اسرار را در دل
او جا دهند و سر آنرا بهمان پاره بسته دانه مسدود سازند و پارچه بر آن بپیچند و بگل

لعس کل ارس

چند ابیشود و در میان آتش گذارند تا بقدر نیم پختی بیاید بعد از آن بر آورند جوز و اعظم را
از آن میان بر گیرند و خشک سازند که از نوادر است و بسیار مقوی میشود منه
طریق خوشبو ساختن منتظ اکبر منتظ یکدام زیره بریان کرده نیم دام نبات چهاردام
همه را کوفته و بیخته سفوف سازند خواه همین طور بکار برند یا داخل معجون سازند
نوع دیگر منتظ اکبری ربع سیر بریان کرده و زیره بریان کرده سه توله و سه طرز ربع سیر
کوفته و بیخته بکار برد نوع دیگر منتظ اکبر یک سیر گل سرخ که آنرا بهندی کیرو گویند یکسیر
شاهی جوز بوا و سیر شاهی همه را میده کرده و از پارچه سفت گذرانیده داخل
ترکیب نمایند منه مفرح نسخه حکیم نجم الدین عبد الله زعفران پنج توله مصطکی سه
توله گل سرخ ده توله جوز بوا البسباسه از هر یک پنج توله مشک نیم توله عنبر یکتوله
نارکبیل یکتوله ورق النشاط سی توله ادویها تمام بگلاب خیسانیده بعسل مصفی
برشند منه فایده در خواص بعض دواهای هندی منه
گیاه بهنگره اگر تخم بهنگره در نیم سیر عصاره تخم بلادر بخیسانند و در زیر
خوار صالح تخم مذکور بهنگره بکار رود و بجای آب آب بلادر میداده باشند و نیک
بر شغیو یا کبوتر یا بوتیمار در ان گو فرو برد و آب بلادر میداده باشند تا بزرگ
شود و چون برابر مذکور سیاه شود آن بوته بهنگره را از بیخ برکنند و در سایه

خشک سازد و بساید و آنچه به انگشت برابر گشتانند و در شیر گاو انداخته بخورد
موی بر رو و ریش سیاه شوند و هرگز سفید نشوند و نیز اگر گیاه بهنگره را روز یکشنبه
بستانند و در خشک کنند و هفت مرتبه همچنین را بشیره بهنگره تر کنند و باز خشک کنند و با سایه
و کسی را که پیر باشد هر روز یک کف دست بخوراند با الکل زایل گردانند و بر اصل
را نیز برد و نیز اگر تخم بهنگره کوفته با کنجد سیاه و شکر مخلوط ساخته بخورد همه
و قوت باصره و سامعه روز بروز زیاده گردد و بسیار قوت بخشد و از پیری
نگاه دارد و نیز اگر در چهار ماه برشکال بهنگره و زیر پهلو یار کنند و ربع او فلفل
دراز یکجا کرده بخورد و در چهار ماه تابستان بهنگره با کاغذ بخورد هیچ علت گرد
او نگردد و تندرستی تمام آورد و شکنج بدن و روی برود و موی سیاه باند و روشنائی
چشم بیفزاید و اگر بیخ بهنگره با تنبول بکسی بخوراند مطیع و فرمان بردار او گردد
بیخ سهری بهر که ساید و بر قضیب مالد بهر زنی که مجامعت کند قفل او کرده
بیخ مور سکها کوفته غلوله سازد و در آفتاب خشک کرده نگاه دارد و بوقت
مجامعت یک غلوله در دهان اندازد انزال نشود برگ لهوره ساییده بر ذکر بچسبه
به بندد و در میان ده روز صحت یابد خواص حبه یعنی گنگچی که آن چهار لون است سرخ و سفید
و زرد و سیاه اگر کسی را بند کرده باشند چون یک دانه از حبه سیاه بر بازو ببندد

زود خلاص

زود خلاص شود و اگر تخم حبه سفید دو دانه با خود دارد محبوب دلها گردد و از
آسیب دیو و جن و پری و کفتار مصون ماند و در مصاف بر غنیم ظفر یابد و اگر عورتی حبه
سفید در گردن بندد و بار نگیرد تا ایام باوی باشد و اگر بیخ حبه سفید در آتش گرفته
با خود دارد زبان بدگویان بر او بسته گردد و دهان مار نیز بسته شود که بر خصم او قادر
نباشد و اگر از بیخ حبه سفید عورت شافه کند حیض بگشاید و اگر عورت یا مرد بیخ
حبه سفید با خون خود بساید و هر که را با طعام خوردن دهد مفتون وی شود و اگر بیخ
حبه سفید را بسوزند و جامها بر دود او دارند هرگز شپش در و نیفتد و اگر حبه سفید
ساییده بر آبله و جراحت طلا کنند به شود و اگر بیخ حبه سفید با آب ساییده بر سر طلا
کنند درد سر برود و اگر بیخ حبه سفید با برنج ساییده بر دندان مالد کرم دندان
مالد کرم دندان برود و اگر بیخ او را با شکر بخورانند درد عانه و حبس بول برود و اگر زنی
بیخ او بدست گیرد هیچ مرد بر او قادر نتواند شد خواص درخت دهاکه
که گل او سنبله گیر هر که تخم و گل و پوست او بخورد جمله اسرار روی زمین بر وی منکشف
شود و با هر زنی که نزدیک کند آن زن جوان شود و اگر بول او بر مس
ریزند زر گردد و باید که غذا در آن وقت از دلیه مونگ کند و زیرک و تیز فهم گردد
و حافظه افزاید خواص گیاه کتانکی که گل سفید دارد باید که این گیاه کتانکی را در روز یکشنبه بکنند

نکهه باشند ~~...~~ که هر ... ستانند اما نخستین او را بکنجد و بیخ او انداخته بوید هر الکاه
از آنجا بکاود و او را چهار نام است کتاب بر مهتر الکمهار سنکهر اگر بیخ این عورت عقیمه
بعد از پاکی از حیض با شیر ماده گاو که رنگ او یک رنگ کوساله هم رنگ باشد هم
روز بخورد و نزدیک مرد شود حامله گردد و اگر بیخ این با روغن گاو بر سر مالد درد
سر و نیم سر برود و اگر دود بیخ او کسی را که تب باشد بستانند زایل گردد و اگر بیخ این [illegible]
پنبه و بیخ انگور کسی را که زهر داده باشند بخورانند تریاقی تمام است و اگر بیخ او را
در سر دارند پیش خلایق عزیز و محترم گردند و اگر بیخ او بر گردن کسی که ... برداشته
باشد ببندد دفع کند و اگر بیخ این با فلفل دراز و بول گاو میش زنی بدهند که بخورد
در تسهیل ولادت نفع عظیم بخشد و اگر بیخ این با شیر عورت مصروع را بدهند که
... بستانند صرع برود و اگر بیخ این با شیر گوسفند زنان بخورد از درد زه رهایی [margin: illegible]
یابد و اگر بیخ این را مردی در کمر بسته مجامعت کند در امساک عجایب بینند و اگر این را
با صندل بسایند هر که از این بر خود بمالد هر که را ببوید او رسد مسخر و مطیع او گردد
خواص چنجره چنجره بر دو نوع است یکی آنکه گل سرخ دارد و این عام است و دیگر گل سفید
دارد و آن نادر است خاصیت هر دو برابر است اما گل سفید هر که بیخ او با خود دارد
هیچ زخمی از تیر و نیزه و تیغ بدو کار نکند و این را بهندی سو بهول گویند بجهت خود

نمیر چنجره ۱۱۵

فاسد

فاسد بیخ او اگر با آب سابیده قدری بخورانند نفع دهد و اگر خایفه را با جفوات ... سبز زردی
نهار خوردن دهند صحت یابد و امتحان این آنست که اگر این را در خون اندازند خون را
آب سازد و اگر کسی را هر روز از چوب چنجره تازه مسواک کند مال و جاه
او بیفزاید و درد دندان دور کند و کرم و جنبیدن دندان دفع کند و بوی دهان
خوش گرداند و اگر آب برگ او از چوب پاک کرده در چشم چکانند تاریکی و ضعف
که باشد بر طرف شود مجرب است و اگر برگ تخم او کوفته یک تولچه با یک سیر شیر بخورند ...
بسیار آرد و اگر تخم و بیخ و برگ او کاکنج ... و کوفته هر روز چهار تولچه بخورند و بر
وغیره او را کوفته و گرم کرده بر بواسیر ببندند که چون از آن می آمده باشد دفع شود تا بیست
روز بکنند مجرب است **جالو** بفتح لام اول و جیم و الف و ضم لام ثانی و سکون واو
بطعم تلخ و زمخت و بطبع سرد و بخاصیت دافع بلغم و صفرا و رکت پت و اسهال و [illegible]
فروج زنان **خواص موصلی سیاه** اگر موصلی سیاه را با جوز هندی بخورند آب پشت
بیفزاید و کرده را قوت دهد و درد ... دفع کند و اگر با روغن گنجد بخورد زکام و بلغم
دفع کند و اگر با نمک سنگ بخورند گرسنگی آرد و اگر با تخم گزر بخورند شهوت زیاده کند
و اگر با روغن ... بخورند صرع و ... علت که از باد بود دفع کند و اگر با شکر بخورند
زود پیر نشود و اگر با آب سرد بخورد تب ... دفع شود و اگر با ترپهله بخورد جمله بادی

[illegible] ... و الله اعلم

مخالف دور کند و اگر با شهد بخورند کرم بکشد و اگر با کبیر ستور بخورند تب سوخته
دفع کند و شهوت زیاده گردد و اگر با شیر گاو بخورند فربهی آرد و اگر با اسکند و روغن
ستور روی گرم بخورند زهر مار کار نکند و اگر با پیچ بخورد هر که کنگ باشد گویا گردد
با عرق که تا ده دفعه بخورد و اگر با فلفل دراز بخورد خصیه که بزرگ شده باشد دیگر
زیاده نشود و اگر با آب زاک بخورند روشنائی چشم زیاده کند و اگر با دوغ ماده
گاو بخورند زهر مار و زردی روی و اندام دور کند خواص سهاکه بگیرد تنکار بگیرد و ریزه کنند
سه بار بآب مالش نشوید و تمام پاک کنند و خشک سازد و باز سه بار بآب جوش بهر
و نگاه دارد و اگر چهل روز هر روز یک ماشه بخورد و نهار و غذای صالح بخورد حفظ زیاده شود
و عقل بیفزاید و اگر دو چهله بخورد در کرد عورت نگردد و بسیار سخن نیکو بر زبان آید
چیزی دیگر نکند و از مردم نادان حذر کند عقل و حفظ و هوشیاری زیاده گردد و ما فی الضمیر
هر کس دریابد و اگر صد ساله باشد باز قوت جوانان آرد و دیگر ده نوع پیسی و برص دفع
کرد و وجودش چون زر ... نماید نقل از طب جوکان تمام شد خواص مار
کنکلی آنچه حکمای تجربه کاران هندوستان نقل کرده اند چنین است که مار کنکلی را
باین طریق باید خورد روز اول یکدانه روز دوم دو دانه و همچنین هر روز یکدانه
زیاده میکنند تا به هشت دانه برسد و از ترشی و خوات و کنجد و ترب و لیمو و خوردن

بخوران

بخوران پرهیز کنند تا چهل روز جماع نکنند دل او روشن گردد و تن درست شود و دیگر ده
نوع پیسی دفع شود و اگر از مار کنکلی روغن بکشد و در کف پا بمالد چشم او روشن شود
و اگر شب یکشنبه که چهاردهم ماه باشد و در آن شب روغن کشد و بوقت حاجت
در چشم کشد هر جا که خواهد برود او را کسی نبیند و اگر از مار کنکلی روغن کشد در آخر
چهارشنبه ماه صفر و الصباح چراغ بخورانند و بر اندام او نیز بمالد تا بیست و یک روز زنان
نزدیک نکند نیکو شود و مجربست و اگر دانه درست مار کنکلی را در روغن گاو و فلفل
بریان کرده نگاه دارد و هر روز یک کف از آن بخورد چنان در باه افزاید که هر روز ده کند
عورت را خوشنود تواند ساخت و اگر مار کنکلی را در شیر گاو سیاه بجوشانند
و خوات بسته محکم بستانند و مقدار هشت درم یا شش درم از آن سکه با شیر برنج
بخورد موی سیاه شود و موی سفید دیگر نروید مجربست و اگر مار کنکلی را شب شنبه
با روغن گاو بریان سازد چهل و یک روز بخورد و پرهیز کند اگر عنین باشد مرد گردد
و اگر مار کنکلی را در کنجد یا شقاقل ترکند در سه روز متواتر بخورد عورت دهد شهوت
او بسته گردد و مردی دیگر بر وی قادر نگردد و اگر مار کنکلی در غره ماه که روز یکشنبه
باشد روغن بکشد و از آن روغن دود ... بستانند و بوقت حاجت در چشم کشد
هر جا که مال و دفینه باشد در نظر آید و اگر مار کنکلی را در جو با غوک نر کرده روغن
بعمل ...

ازو بکشد و در تقویت باه قوت دهد و امساک زیاده از حد شود و اگر عنبر بکشد از سر نو
رو شود و اگر مالش کنند بر ذکر چهل روز در یکی عورت ترک کند و بعد ازان روغن بکشد
و کسی را اگر برص سفید باشد بهر جا که بر اندام مالد در بیست روز نیکو شود مجربست
و اگر و دیگر را زبان بسته باشد بسیار روده شیر شیر گاو و یک دانگ شیر مال کنکنی ورد
بجوشانند چنانچه تمام شیر در خورد هر روز هفت دانه با روغن ستور تا چهل روز
بخورد و نزدیک عورت نرود بو زبان الکن گشاده گردد مجربست و اگر روغن مالکنکنی
را در جای که باد گرفته باشد یا پیچیده شده باشد بمالند و با آتش گرم کنند چند کرت چنین کنند
صحت یابد **خواص موندی** و آن دوائیست هندی و خود در هند جای دیگر کم یافته شود
و آن برگی دارد چون پودنه و گلی دارد بعینه چون تخم گلکون و بوی دارد چون گلاب
خواص آن تا وقتی که موندی بار نگرفته باشد بیارد با بیخ و برگ و در سایه خشک سازد
و با میده گندم و روغن گاو سرشته بخورد منافع آن بسیار است سپید موها سفید نشوند
و چون دانه که موندی خشک خواهد شد چند انگه دانه و تواند خشک کرده نگاهدارد
و بخورد تا مدتی که بسیار مقوی و انفع دوا است و اگر تخم موندی جمع کرده با شکر برابر
بخورد بعد طعام [illegible] چنانچه فردی [illegible] یاد کرده [illegible] که بسیار ضعیف شده بودم
و یکسال همراه [illegible] با پیر داروی مو [illegible] از سر نوجوان شده و دو بیست و پنج سال است

که الکنون عمر دارم و حکمای معتبر هندی نوشته که در بیخ موندی آب حیاتست
انگاه آب حیاتست و بدانکه موندی و بهنکره آب حیاتست اما اثر ما هنگم باز نگرفته باشد
[illegible] کرده بساید و بروغن گاو و شهد پخته کرده بخورد در چهل روز تمام موی او سیاه شود و
اسرار بار و کشف شود و این گیاه از اسرار حکماست که بسیار مفید است در عاده
قوت و جوانی و اگر گل موندی یک چهله بخورد چیزهای مخفیات در نظر او در آینه [illegible]
زمین پیش او پوشیده نماند و اگر بیخ او یکسال بخورد [illegible] کامل [illegible] در آتش
نسوزد و در آب غرق نشود و چون بیخ و برگ او را خشک کرده و سائیده با شکر
گاو و شکر بخورد تا سه روز قوت باه بسیار افزاید **رودنتی** از گیاهای عظیم النفع
هندوستانست و طریق گرفتن آن انست که وقتی که پکهه نچهتر روز یکشنبه واقع
شود و رفته بر نهجی که سایه بر وی نیفتد با بیخ شاخ و برگ و گل و بر از زمین بر کشد و تا پنج
شب در شبنم و فضای آسمان نگاه دارد و بعد ازان در سایه خشک سازد
و نگاه دارد و هرگاه که خواهد بخورد از یک تا نک با نبات و عسل آمیخته بخورد که
بسیار مفید و مقوی باه است **نوع دیگر** بیارد رودنتی و شیره درخت کیله بستانند
و بیست و یک پیت از شیره مذکور داده کهرل کنند و بعد ازان هفت پیت
از عرق موندی بدهد و نگاهدارد و هر قدری که اینی باشد مضاعف این نبات

مصری در شیره پنج کیله انداخته و بقوام آورده جلاب سازد و بعد از آن روغن
مذکور را در قدری روغن گاو برشته سازد و در جلاب نبات مذکور با شیره پنج کیله
انداخته مخلوط سازد و الاچی و قرنفل از هر یک یکتوله و نیم نیم توله مشک و کافور داخل
ساخته بقدر سه ماشه گولی ها ببندد و با شیر جوشیده شیرین کرده بخورد که بسیار مجرب
باهست در رنگ روی سرخ گرداند نوعی دیگر مجرب باب حکیم ازو دو ماشه شکر دو ماشه
آمیخته هر روز بخورد که بسیار نافع و مقوی باهست خواص درخت ابر سرشل اگر بیخ سرشل
سفید در دهن گیرند امساک شود بیخ کدوی تلخ یعنی توه غری که مغز تخم او تلخ باشد
بستانند در کسوف چون انزال در کمر بندد امساک شود گل مندری چون او را کهو تا
گرمی لعاب
و با قند سیاه آمیخته حب ساخته فرو برند امساک شود تا وقتی که لیمون نخورند
خلاص نشود برگ کیونکی بارنگ سائیده و بقیاس نیم درم حب سازند اگر جبر ازان
بخورد نطفه زن و مرد یکجا بجهد بیخ سهس چون در سایه خشک کرده کوفته و بیخته
و همچنان شکر تری یار کرده چهار درم بخورد و بالای آن نیم سیر شیر خام بخورد قوت
و بنوشد هم در طعام بیخ خشنود کمترین پرستار مؤلف نور الدین محمد در برکت بهار گاه
از مضافات خاندیس در زیر سایه انجیر درخت متصف بصفات مذکوره
رسیده که یکفصل آن نیم اثر خاصیت داشت هرچه در زیر سایه او بیند بجز اد

باه و امساک شود و درخت بیر انجیر
ثمر او بنیابت ... که ... در زیر
سایه او بلند ... چیز ... شد
و در تیه را تلخ ... خورد
صح

بجزاد

بجز او نسلی نیکو دیده و در ضلع دیگر هیچ اثر از تلخی نبود مثل سمهای متعارف بود
و از ان درخت روغن بلسان می تراود و کار آگهان آن را بنظر فهما بر دارند و در علمها
و دواها خصوصا دوای جذام بکار دارند سفرنگ نیز بادآورد حب ابن حارث
نافع است برص را از مجربات حکیم کمال الدین حسین ولد حکیم احمد شیرازی بلیله
کابلی منقی بلیله زرد منقی بلیله سیاه حجر سنگ طرار رونق مقل احمر سکبینج عفص
تخم حنظل حرف ابیض صعتر فارسی شونیز زیره کرمانی ملح اندرانی علک رومی
از هر یک یکتوله اجزا کوفته و بیخته با آب نفرادون سرشته حبها ساخته بر شب در وقت
خواب بخورند نیز تیر دو مثقال بکل قند سرشته فرو برند که منع رویدن موی کند طلا
در پستان زنان و شیب بغل مدت مدید بکنر قیمولیا و اسفیداج رصاص از هر یک
جز وی نیم بیلانیم جو و سحق نمایند بماء البنج الرطب و طلا کنند طلا همراهی باب
بکنر نیز بزر البنج سحق نمایند بر کمر و طلا کنند بآن موضع مداومت نمایند عرق
گل پسر انجیر هر که یک درم از ان بخورد آنقدر قوت باه افزاید که چهل عورت را
در یک شب خوشنود تواند ساخت مرکب ایل اشد جهت تقویت هضم معده و اشتها و قوت
باه و تقویت باه و نشاط و فواید بسیار منفعت تمام دارد بگیرد الاچی ده مثقال
جوز ده مثقال بسباسه ده مثقال اجوائن پنج مثقال زعفران پنج مثقال قند

صد مثقال کوفته و بیخته با دو چندان عسل معجون سازد شربتی از وی یکمثقال تا ده
مثقال ترکیب دیگر هم از ایشان و این معجون چهار دار و ست جمله بهار دفع کند و جسم
را نفع رساند و اشتها آرد و آب منی زیاده کند و بلغم را زایل سازد بگیرد اهلیله بلیله
بلیله چرموار از هر یک برابر درسه وزن عسل کف گرفته بقوام آورده معجون سازد
فایده اگر در پیکهه بجهت لگد و غیره با گل و بار و برگ و بیخ بستانند و در سایه خشک سازد و کوفته
و بیخته از نیم درم شروع کند و هر روز نیم درم زیاده کند چون بهشت درم برساند
از وی زیاده نکند و ناشتا بخورد موی سیاه برابر و قوت باه بسیار گردد فواید
خوردن بلادر که هیچ مضرت نرساند بلادر درست را با کنجد سیاه یکجا کرده در دیگ
انداز دو بجایی فرو برد هر قدر که بخورد هیچ ضرر نرسد ترکیب نوار سا که نزد اطبای هند
بسیار معتبر است و بجهت یرقان و کمی اشتها و ناخوش آمدن بوی طعام و اماس اندام
و فالج و برص و پرمیو و جذام و بیشتر و بخش سینه و نفس و بواسیر سود مند بود صفت آن
ترکیب که عبارتست از فلفل و فلفلمول و زنجبیل سه درم ترپهله که عبارتست
از هلیله و بلیله و آمله سه درم بایبرنگ جرموار از هر یک بکدام فولاد کشته
درهم با هم آمیخته ترکیب سازد رسایل طلا و نقره از کتب حکمای هند بسیار دیغ
ستاو که آنرا بهتر تار نیز گویند و شیره او بستانند و طلا و نقره را که خواهد خورد

درین

از بن شیره ده مثقال تو ترکشد و در آفتاب خشک نماید مثقف باز بعض مثقف تسقیه
که بهندی بهاونه باشد بدهد و از شیره بهنگره نیز مثقف تسقیه بدهد و خشک سازد
پس آتش کرده در حقه نهد و هر روز یکوزن فتور کرده از این زر و نقره با نیم درم
زهیلا و نیم درم شکر خام آمیخته با روغن گاو و شهد متساوی بخورد و منفعت
خوردن این آنست که هر که لاغر باشد فربه شود و باه را قوت دهد و دیر بزید و عمر
دراز با صحت و قوت باه یابد و باد یرقان دفع کند و بیشتر دفع کرده اند باید که
تو دو شش روز بخورد رسایل طلا بجهت قوت باه ۲ شهد و شکر تری و روغن گاو
بخورد تا یکسال اگر پیر بخورد جوان شود و اگر جوان خورد پیر نشود و تا آخر عمر تقویت
جوانیا ماند و عمر دراز یابد سفوف کرنب که سر را باز دارد از مجربات حکیم کاک
الوس حسن شیرازی تخم کرنب منو باداتی تلخ نانخواه از هر یک دو مثقال نمک
طعام سراب زیره از هر یک نیم مثقال مجموع را کوفته و بیخته در آب انار حل
کرده بپاشند تا که دیر ترست کند بستانند تخم کرنب و زیره و منو با داتی تلخ مغز
الپوده و ملح نفطی و افسنتین رومی و سراب خشک و نانخواه کوفته و بیخته دو
درم با آب سرد ناشتا از وی بخورد و اگر حرارت باشد پرهیز کند ربوب ساختن
بوی شراب از دهن بیار د غوره چند دانه که نیم رس باشد و نخچه

باشد و آنرا در سایه نگاه دارد و هر گاه خواهد دفع بوی شراب نماید این را بجای بوی شراب جهال منفقود کرده و بجهت اگر سعد و کبابه و وزن نبات و بجابه و سنون کند هر کچ باد آورد **برود که شقاقی زبان را** سود مند بود طباشیر سفید و کبابه و نشاسته و کشنیز خشک و عدس مغز و تخم خرفه از هر یک قدری کوفته و بیخته در دهان افشانند و زبان نیک بدان بمالند و بعد از آن پیه بط و پیه مرغ بکار دارد نوشته **سفوف** که اشتهای طعام آورد و تقویت معده کند بستانند پیچ اذخر یکدرم سنبل نصف درم بکوبند و بآب سرد بنوشند **سفوف** از مجربات حکیم نظام الدین گیلانی قوت معده و هضم و دفع ریاح می نماید و بالطبع کار نفع است پیش از طعام و بعد از طعام میتوان خورد بگیرند نعناع خشک ده مثقال سماق پنج مثقال فلفل دو مثقال نمک یکمثقال کوفته و بیخته سفوف نمایند شربت یکمثقال تا دو مثقال **سفوف** که کسر ریح کند بگیرند انیسون تخم رازیانه از هر یک سه درم نانخواه یکدرم شکر ماشند دارد و با جمله کوفته و بیخته هر بامداد قدری از آن سفوف بخورند **سفوف** که سیلان منی و ری بازدارد اجزای آن تخم خشخاش و خشخاش و تخم فقد از هر یک یکدرم پنج مهک سه درم ورق گلسرخ و کتان از هر یک یکدرم مجموع کوفته و بیخته با یکدیگر بیامیزند و هر بامداد قدر یکدرم از آن باده درم آب حاشت یا دوغ یا آب بقلة الحمقا باز خورند **فایده** که تحلیک نفث

ماست

رادر نفث

را در شب پشت بگستراند منع احتلام و نعوظ کند و احتلامات جهت **دیگر** اشتها آورد و قوت هاضمه دهد طباشیر دانه الاجوقه از هر یک شش درم طالیس فلفل گرد و فلفل دراز و قرنفل از هر یک سه درم زنجبیل دو درم با یکسیر نبات یا شکر بکار کرده نبات تا سفوف نماید **دیگر** هم در این باب زنجبیل نانخواه هلیله بلیله آمله فلفل دراز فلفل گرد پنج شیطرج پنج گیاه بزرگ برگ تنبول نمک سونده نمک سیاه نمک سنگ اجزای اینها دیگر کوفته و بیخته هر روز ناشتا سه درم بخورد **سفوف** که چون زنان استعمال نمایند از عرق اعضای ایشان بوی خوش آید بهار در بهار نو رسته که هنوز غنچه باشد از پلاس که دها که گویند و بهار سر بلند و آن غنچه‌های برگ را بریده و در سایه خشک کنند و کوفته از پارچه بگذرانند و اگر دو سیر شاهی این سفوف باشد یکسیر شاهی قند نبات یا شکر تری بیا برابر خم نموده زنان بکار برند **سفوف** هم در این باب بهار دکل از شکفته که ازاموک گویند هر قدر که خواهد و در سایه خشک کنند و کوفته و بیخته از پارچه بگذرانند و دو حصه از این با یک حصه بسیار آبخته نگاه دارد و هر صبح و شام یک کف یا کم یا زیاده از این زنان میخورده باشند که از اعضا و عرق ایشان بوی خوش خواهد آمد اگر دو هفته مداومت نمایند زود تر اثر بظهور راتبه ظاهر خواهد شد هر چند بیشتر مفید تر **سفوف عود** اصلاح رطوبت معده و ریاح

غلیظ معده کند منفعت آن مصطکی کبابه قرنفل از هر یک پنج درم عود هندی هفت
درم مشک سه مثقال شکر طبرزد سی درم کوفته شربت سه درم بموجب استعمال کنند
سفوف ملکی نافعست جهت نفخ معده و بد هضمی طعام و قبض شکم و بغایت نافع
النفع بکرنباد اجوان بلیله زنجبیل نمک سیاه از هر کدام مساوی کوفته و بخته سفوف
سازند و اگر قبض شکم بیشتر باشد تربد و بادیان مساوی اجزای دیگر اضافه نمایند که
بغایت فایده دهد و بعد از طعام میتوان خورد شربتش بوزن نیم سیر شاهی [وبعد ازطعام]
معجون تریاق اکبر که شیخ در قانون ذکر نموده و منسوب بخود ساخته و صاحب ذخیره
نیز ذکر کرده و منسوب بشیخ ساخته خواص و منافع بسیار دارد از انجمله قوت
باه افزاید و دفع سموم کند و درد جگر و سپرز و خفقان و فالج را سود دهد و مجرب است
اخلاط آن قسط [?] حنطیانا حب بلسان برگ بادرنجبویه تخم بادرنجبویه زرنباد
درونج عقربا از هر یک چهار درم مشک عنبر از هر یک یکمثقال عود هندی دو مثقال
کافور نصف مثقال قسط دارچینی وج زعفران ناردین افسنتین افیون از
هر یک سه درم فو فطراسالیون از هر یک دو درم و نیم تخم چرچیر کندنا
لسان العصافیر حب القلقل از هر یک دو درم عسل دو وزن [?] برگیرند
یکمثقال پس از شش ماه استعمال کنند مزاج گرم در اول درجه دوم خشک در
اول

اول درجه منه میزان الطبایع قطب شاهی حب الجابجه از نسخهای میر محمد باقر داماد
هو منفعت آن فلفل سیاه بیست مثقال فلفل سفید پنج مثقال دارچینی زرنباد
از هر یک دوازده مثقال سنبل الطیب نه مثقال دار فلفل هشت مثقال سعد
کوفی دوازده مثقال درونج عقربا نه مثقال زنجبیل حب بلسان مصطکی از هر یک پانزده
مثقال زعفران ویران شهری سه مثقال عود قماری قرنفل هیل بوا از هر یک نه مثقال
تخم کرفس هفت و دو مثقال زعفران سادج هندی کبابه چینی اسارون حب
الغار مقصاف یکی از هر یک شش مثقال جدوار خطایی پنج مثقال میوه سایله
دوازده مثقال مشک خالص سه مثقال روغن بلسان هفت مثقال افیون
خالص مصری سی و دو مثقال شمع و گلاب بقدر احتیاج مزاج گرم و تر در اول
درجه دوم خشک در دوم درجه و خمس حب جدوار منقول از حکیم ضیا خواص
آن غیر متناهیست اما آنچه رسیده هفت اینهاست صداع بلغمی را فایده دهد
وبا و را باطل کند و فرح تمام آورد و باه را بر انگیزد و رنگ روی رخ گرداند و در حمیات
و دفع رعشه انزال بغایت نافعست و درد چشم را نیکوست و روشنایی بیفزاید و اشتهای
تمام آورد و هضم طعام کند و معده و دل و دماغ را قوت دهد پیش از طعام
و بعد از طعام توان خورد منفعت آن زعفران زنجبیل درونج عقربی راسنی

معقل ابیسون پوست بلیله زرد بهمن از هر یک چهار مثقال جدوار بزر البنج کبابه
چینی عاقرقرحا صمغ عربی قرنفل گاوزبان سعد کوفی تخم کرفس اسپند لسان العصافیر
کشنیز را زیانه از هر یک سه مثقال سنبل قافله فقیون زراوند ریوند چینی مصطکی
مقل بادام هندی نیز زیره از هر یک دو مثقال مشک عنبر مرواید ناسفته بسد زکوفی
بجوشانم ملکا از هر یک یکمثقال دارچینی خصیة الثعلب از هر یک پنجمثقال آمله تقشر
شقاقل از هر یک شش مثقال فلفل دارفلفل از هر کدام نه مثقال چند بیدستر
نیم دانک افیون بیست و پنجمثقال بطریق معمول حب سازند **حب جدوار** نقل از
حکیم نظام گیلانی با افیون که در هضم طعام و اشتها آوردن و قوت دادن معده
و دفع قی و غثیان و دفع تب ربع و تب بلغمی و دفع تعفن اندرون و حبس اسهال
و برانگیختن مواد منی و برافروختن رخسار و صاف کردن رنگ بی نظیر است اخلاط
آن جدوار پنج مثقال فادزهر یکمثقال زعفران دو مثقال بادرنجبویه یکمثقال عنبر
نیم مثقال عنبر نیم مثقال درونج یکمثقال کافور دو دانک افیون جوزبوا بسباسه
از هر یک یکمثقال عصاره زرشک منقوع بگلاب بقدر حاجت اجزا کوفته و بیخته صندل
و بآب زرشک سرشته حب سازند هر کدام بقدر نخود پیش از طعام و بعد از
طعام میتوان خورد فرنجمشک باد آورد **حب جدوار** از حکیم عمادالدین محمود منفعت آن
جدوار

جدوار محروث عود هندی سنبل الطیب قرنفل زرنباد درونج عقربا حب الغار
عاقرقرحا دارچینی از هر یک دو مثقال فلفل بزرالبنج از هر یک بیست مثقال صمغ
عربی زعفران از هر یک پنجمثقال تخم کرفس ست بروان لسان مصطکی از هر یک
ده مثقال کوفته و بیخته افیون پانزده مثقال بگلاب بر سرشته و حب سازند
و در سایه خشک نمایند **نسخه دیگر حب جدوار** زعفران ده مثقال عاقرقرحا فقیون
از هر یک ده مثقال سنبل ماء فرنایس مشک خالص از هر یک یکمثقال مصطکی
هفت مثقال درونج عقربا حب الغار دارفلفل عود و صماف افیون از هر یک
پنجمثقال تخم کرفس هشت مثقال زنجبیل دارچینی از هر یک بیست مثقال ادویه کوفته
و بیخته بوقت را زیانه سرشته حب سازد مقدار نخودی **معجون شرابی** منفعت جمهور
حکما بهی است و قوت سامعه افزاید و اگر خواهد قدری افیون نیز کنند منفعت آن
بلیله زرد بلیله آمله از هر یک شصت درم طباشیر خیارچنبر از هر یک یکصد درم مغز
بلادر فلفل دارفلفل کرد احجود از هر یک ده درم کوفته و بیخته در نهصد درم
نبات جلاب کرده بطریق حلوا معجون سازد و سیصد و شصت غلوله کند هر روز
ناشتا یکی از آن بخورد **معجون سلطانی** برای امساک و باه بی بدل است منفعت
آن موصلی سیاه زنجبیل جوزبوا قرنفل قاقله تخم ززدک دارچینی دانه خشخاش

تخم خیار بادرنگ تخم پیاز تخم ترب سعد هلیله کوکنار آمله از هر یک شش درم

در عسل کف گرفته معجون سازند و بقدر طبیعت و مزاج تناول نمایند معجون

نشاط العاشقین که تقویت باه کند و ضعف آن ببرد ... جوزبوا ... هشتاد درم ... ودفع رعشه از اعضا نماید

مشک پانزده درم قاقله صغار و کبار هر دو درم قرنفل ده درم زعفران پانزده درم

دو ماشه عود ده درم تخم دهمتوره یکماشه بزرالبنج چهار درم مال کنگنی سه درم جوز

(ماشه) بوا
اعظم پنجدرم دارچینی نه درم مازو پانزده درم موصلی پنجدرم سمندر سوک ده درم (تخم)

کرفس ده درم تخم گل برنج دو درم دارشیشعان پنجدرم گاگراسینگ پنجدرم

طباشیر سه درم پنج بهنکره پانزده درم موتهه دو درم فوفل پانزده درم ثمره

الطرفا پانزده درم جفت بلوط پنجدرم قسط ده درم حب الاس پانزده درم

قشور رمان ده درم هلیله زرد پانزده درم پوست بیخ کنار جنگلی ده درم

(انار)
پوست بیخ بهولسری ده درم افیون ده درم هلیله سیاه ده درم منجیت روم

ده درم انجبیل ده درم صمغ عربی ده درم ومل پنجدرم کوکرد پنجدرم عنبر اشهب ده

درم ورق طلا چهار ماشه ورق نقره پنج ماشه عسل بقدر حاجت بطریق معارف

معجون سازند معجون نشاط الفقرا صنعت اوجوزبوا ده درم بسباسه ده درم

ونیم سپند پنجدرم قرنفل دارچینی طباشیر فارفلک از هر یک پنجدرم افیون

خالص

خالص ده درم پنج موتهه جوارش دو درم ارغنه بادام ده درم خصیة الثعلب پنجدرم

عنبر یک درم زعفران پنجدرم جوزاعظم ده درم چینیه بسفایج افیون از هر یک نیم درم

اصل السوس دو درم ریک ماهی پنجدرم ورق طلا چهار ماشه ورق نقره شش ماشه

مروارید ناسفته دو درم کهربا یکدرم یاقوت رمانی یکدرم فلفل چهار درم معطلی

سه درم مشک ترکی یکدرم عاقرقرحا دو درم گاوزبان سه درم در عسل مصفی بطریق

معارف معجون سازند معجون تدبیر کم داشتن افیون طریق آنست مثلا شخصی که بروز

در دو وقت یکسرخ افیون بخورد دهم باید کرد دو سرخ افیون را که هشتاد سرخ بوده

باشد بچهل مثقال اجوائن ممزوج ساخته هر روز یکمثقال اجوائن خالص را داخل

یکمثقال نموده اجوائن که با افیون ممزوج ساخته فراگیرد و در حصه نموده هر وقت

نیم مثقال بخورد تا چهل روز بهمین دستور عمل کند اگر ضعف و خمار غلبه کند هر روز

نیم مثقال اجوائن خالص داخل نماید و یوما فیوما اجوائن خالص زیاده سازد

تا یک مثقال رسد بالکلیه افیون بدل با جوائن خالص باید معجون

کم داشتن افیون جوزبوا یکسیر قرنفل یکسیر اجوائن خراسانی نیم سیر شیره درخت

کنبه یک و نیم سیر کرجوب اورا بطریق صندل سا بیده گرفته باشد او ده کوفته

و بخته با این شیره غلولها بندد و دو ربکماه یا یک و نیم ماه بیمر تشویش افیون

خاکستر ... (margin: ... دو درم ... جوائن خراسانی ... درم)

(margin: ... اجوائن ... در یکماه ... و درین دستور ... نیز ... سرشته)

خواهد کرد است زیرا که در کتب قوت فایقه فوق الحد گفته است و امساک و حرارت
دارد معجون کوکنار افیونی بیخ کبر سفید طریق صندل سائیده ده درم بانجی آس کرده شش درم ۶
سفید سوخته دوازده درم برگ کنار بیست و چهار درم حلبه چهل و هشت
درم کوفته و بیخته بقدر یک درم حب بندد کسی که یکدرم افیون میخورده
باشد سه درم ازین دارو بخورد البته خلاص از افیون پیدا کرده دمنه دال ثانی
بیجاپوری که مشهور است در آن ملک و از آنجا باطراف بطریق تحفه میبرند
و نسخه آن این است میوه ارغوان قرنفل فلفل دراز فلفلمویه فلفل گرد دارچینی زنجبیل فلفلمویه
الاچی پوست ترنج صندل کل دهاتوره کل سیوتی عاقرقرحا کل چنبه کل صد برگ
برگ اترج سلیخه جهار جهار خولنجان کبابه اجود موتهه سینه همه مثقال جوز
بوا ده درم عود هفت درم این اجزا کوفته و بیخته یکسیر ورق الذهب طلا ربعه روغن جوزبلسیر
پاو سیر میوه در روغن بریان کنند و با ورق الذهب طلا بیامیزد و باز باآورده
بشیره شکر جاشنی گرفته شش سیر بمالد تا مثل رشته شود بعد از ان
مشک و زعفران بقدر حاجت انداخته غلوله قند بندد دمنه معجون که وراج بادورا
داشوا فعت و در امساک نیز دخل دارد و بستانند سه عدد جوز بوا و اندرون
آنهارا نفاپا کنند و نیم توله افیون را حصه نموده در هر جوزی نگهدارد کنند

دو انماد

دیر انهارا محکم کرده برشته پیه بندد و دو سیر شیر گاو در ظرفی کرده چوبی بر آن
گذاشته جوزهای مذکور را با آن رشته بران چوب بنوعی بیاویزد که جوز شیر
ها در میان آویزان باشند پس بر آن ظرف پوشیده با آتش نرم افروز
بجوشانند که جوزها شیر را در خورند و از میان آن نمایان شوند بعد از ان
برآورده نیم توله زعفران و یکتوله دارچینی با آن یار کرده با عسل خوب صلایه
کنند و بقدار حبه برنج حبها بندد و بعد برداشت طبیعت از انهار تناول
نماید که بسیار مقویست مختار جوکنده سنکو پندیت جوتشی معجون که صواک
راتن... وراج البتان کافور جدوار سهاگه سوخته صندل مشک از هر کدام دو ماشه
دارچینی قرنفل دراز از هر یک یکتوله زعفران مروارید ناسفته مرجان از فلفل
هر یک چهار ماشه اگر نیم توله ابریشم یک و نیم توله اجزا را کوفته و بیخته با عسل غلولها
بندد که بغایت مقویست دمنه نسخه کنده مسک چهار پهلو کنند که در شیر صاف
سازند و کشند بمشک زانی شیر را آورده خشک کرده بکوبند و نرم سازند و در ظرف
مس آهنی کرده در زیر آن آتش کنند چون نرم شود آب که همواره پهلوها
وزن در آن بریزند و نوره بکماشه بخورد اما بروغن گاو حب ساخته با بر خورد
که جهت جمیع چیزها مفید است خصوصا قوت باه را و در فصل ... ساده

نبایر خورد و در فصول دیگر موافقت منه شراب انجیر قوت کرده بر بهرو باه بخورد

و نعوظ تمام آورد و منی زیاده کند و مثانه را از ریگ و بلغم پاک کرداند و قوت

مجامعت بدهد بستانند انجیر سیاه یا سفید خوب دو منه و در بیست آب بجوشانند

تا یک من و نیم بماند و باز یک من بجوشانند و در بیست آب بر جوشانند تا بیک من و نیم باز آید

هر دو را بوست بمالند و صاف کنند و یک من و نیم صرف عسل بر سر وی کنند و دار چینی

و خولنجان و قرنفل و سنبل الطیب از هر یک یک درم زعفران نیم درم مجموع بکوفته

در صره بسته در آن اندازند و بقوام آورند و بر تبت استعمال لعوق کنند پیش از غذا

و بعد از غذا نیز شاید و اگر با آب گرم خورند هم شاید منه شربت عود منزل معده

را گرم کند و دفع سردی نماید و کرده قوت دهد و باه بیفزاید بیارد عود خالص

سه درم مصطکی قرنفل عاقرقرحا از هر یک ده درم فلفل دراز هفده درم جمله

باریک آس کنند و در یکمن گلاب بجوشانند چون نیم بماند صاف کنند و نیم منه

عسل صاف در وی کنند و باز بجوشانند تا بقوام جلاب رسد آنگاه فرود آرد

بر هر یک ده درم نا چیره درم منه شربت مویز مویز ده سیر سپاری یکسیر گل دیان یک سیر

بابونه فلفلمویه از هر یک یکسیر جوکوب کرده با ده من آب بجوشانند تا بیکمن آید

آنگاه بستانند و صاف نمایند و در ظرف چرب کنند پس شکر تری بنجه فند کهنه پنجه

عسل خالص پنجسیر گل دیان یک سیر جوکوب کرده در آن داخل کنند و دانه الاچی

فلفل کرده دار چینی ترنج قرنفل جوز بوا از هر یک چهار درم فلفلدراز نیم سیر

خولنجان دانگ سیر برگ تنبول کهنه صد عدد این جمله آس کرده در جام

بشوند و در سبوی مذکور اندازند و دهان سبو را مهر کنند و در زیر سرگین خشک

اسب نهند بعد از هفت روز بار کنند و بجنبانند و باز مهر کرده هفت روز دیگر

بدارند پس جامه بیز کرده در قرابه بدارند و بعد از سه روز استعمال کنند بر نیز یکسیر

معجون باه بغایت منه فایده دفع بثور عورت بیخ الجالو بهر زنیاکه پی ازهم باشد بجوشانند

بشوید با شرم سپید شود منه فایده تو تکرده دفع احتلام باید که روز یکشنبه از آنکه سایه برکرد

بستانند بیخ درخت آک سفید و با خود نگاه دارد یا بر زوی خود بندد یا در کیسه

کرده با خود دارد و از احتلام باز ماند الهی این بزم خلوت که کنار متوبان حظ العنبر

بگلهای عیش نواخته و جیب بار یافتگان ارجمند را العطر نشاط معطر ساخته

همیشه محل جلوه طرازی حور نژادان و منزل ترکتازی گلعذاران باد بلوا از بس که

خرام گلعذاران شده این بزم بر گل چون خیابان بلکه مهوشان بسر خاک

کرسی و بستان شده است از سایه شان خاک بباغ از قدر عنبا بر فرازند

گلستان را نهال از جلوه سازند گشند این دلبران جون جلوه بنیاد حط غلامی سر آزاد

خلاص سوخته و سرد عشاق را اینجا زنا سوز چو اشک بشور بختان خون جگر شود کلی
کر داده غمزه نشان تیغ تیره تاب زنهار قتیل عاشق از نمک آب **بزم سیم موسوم**
ببزم راحت و آن ز نیست بر یک آسایش و صحت **آسایش در بیان حمام**
و فواید آن منقول از رسائل حکیم و ما کیلا یا پوشیده نماند که حمام و اغتسال ادام
ظاهر و باطن بدن را از فضلات و اوساخ پاک گرداند بسبب تغسیل و تحلیل
و بهترین حمام آنست که قدیم البنا باشد و وسیع الفضا و عذب الماء و معتدل
الهوا زیرا که اگر بنای وی جدید باشد هر آینه بخار را آنکه از ان مرتفع گردد
کریه الرایحه باشد بنا بر مخالطت آن بکیفیت گچ و نوره و این کیفیت سبب
مضرت دل و روح گردد و آب و هوای حمام را نیز قریب بفساد گرداند و سبب زیادتی
بتخفیف گردد پس بدن نیز از وی متضرر گردد بر خلاف بنای قدیم زیرا که بواسطه　تضعیف
طول عهد سوره کیفیت گچ و نوره شکسته شود و از وی مضرتها خالی ماند
و اگر فضای وی تنگ بود هوای آن زود متغیر گردد از کثرت انفاس مردم
و شک نیست که آن آمیخته است بفضلات قلوب مختلفة الکیفیات
و الخبیث نیز که از اوساخ حمام و نجاسات آن مرتفع گردد هم چنین تغیر
شود پس اگر آن هوا را استنشاق نمایند جوهر دل و روح را فاسد سازد

چون

چون فضای حمام وسیع باشد هوای آن از سرعت تغیر محفوظ ماند و اگر آب آن
عذب نباشد هر آینه مخلوط خواهد بود بکیفیتی از کیفیات معدنی مثل گوگرد و زاج
و نمک و نطرون و امثال آن و شک نیست که اینها موجب مضرت بدن گردد
بنا بر کثرت تجفیف و تحلیل بر خلاف آب عذب که آن موجب ترطیب شود
و اگر هوای حمام معتدل نباشد در حرارت و برودت ظاهر است که غرض
از حمام مطلوب است بران مترتب نخواهد گشت چه اگر بسیار گرم باشد موجب
کثرت تحلیل و تجفیف و کرب گردد و اگر بسیار سرد باشد سبب تبرید و تکثیف شود
بباید دانست که بنای حمام مشتمل بر چهار خانه بود و بترتیب خانه اول بجهت
آنست که دران خانه برهنه شوند و لباس آنجا بگذارند و آن خانه را
مسلخ گویند و اهل فرس جامه کن و خانه دوم را سرد خانه گویند و اطبا
از ابیت مرطب نامند و آن تبرید و ترطیب فراخ نماید زیرا که آن خانه
از محل آتش دور است و بهوای خارج نزدیک و خانه سیوم که اصل حمام
عبارت از آنست آنرا بیت معتدل گویند و آن حرارت فراخ بنوعی اند
بر سبیل اعتدال من حیث الهوا زیرا که فی الجمله نزدیکست بمحل آتش و اقامت
رطوبت بدن نماید من حیث الماء و خانه چهارم را گرم خانه گویند و بیت

حار بسبب آنکه در زیر وی آتش باشد و آن گرمی با فراط آورد و بواسطه کثرت
تحلیل مزاج را خشک گرداند و لایق آنست که بر سبیل تدریج با این خانه
در آیند تا از هوای سرد بیکبار در هوای گرم نیفتند و همچنین چون از این خانه خواهند
که بیرون روند بتدریج بیرون روند تا از هوای گرم بیکبار در هوای سرد
نیفتند و این موجب مضرت شود و در حمام بسیار مکث نباید فرمود زیرا که
طول مقام در حمام موجب غشی و کرب و خفقان شود بنا بر کثرت تاثیر حرارت
و کسی که در مزاج وی سوختگی باشد باید که استعمال آب بیشتر از هوای حمام نماید تا
یبوست مزاج وی بسبب رطوبت آب تعدیل یابد و چون ترطیب زیاده مطلوب بود
زیاده مطلوب بود باید که آب بسیار بر زمین حمام ریزند و بر اطراف و جوانب
بپاشند تا هوای حمام را تر سازد و تحلیل کم گردد و موجب زیادتی ترطیب
شود چنانکه نسبت باصحاب دق این عمل بنمایند و کسی که در مزاج وی رطوبت
غالب بود بر عکس این عمل باید نمود یعنی استعمال هوا از آب بیشتر باید
کرد تا رطوبت مزاج وی بواسطه حرارت هوا تحلیل یابد و چون یبوست زیاده
مطلوب باشد در گرمخانه زمانی مکث باید نمود بی آنکه استعمال آب
تا عرق بسیار از بدن روان گردد و یبوست بفزاید چنانکه نسبت باربابِ

استسقا

خانه

استسقا این عمل نمایند بواسطه کثرت احتیاج ایشان بتحلیل و مادامی که در حمام
پوست بدن بواسطه نشف رطوبات در تمدد و افزایش بود و طبیعت
خوش حال باشد و طراوت بشره در افزایش و در مکث افراط نیست و چون
بدن در خمور و کاهش شروع نماید بسبب کثرت تحلیل و طبیعت بنیاد کرب
و اضطراب کند بنا بر شدت حرارت و دیگر یبوست کشد و مقدمه غثیان
و صداع شود علامت افراط است پس باید که از حمام بیرون آیند و الا
ضعف غالب گردد و موجب ضعفهای کلی شود و لایق آنست که هر گاه
که از حمام بیرون آیند پوشش بدن را زیاده سازند از آنچه بود خصوصا
در زمستان و هوای سرد بنا بر آنکه برودت هوای خارج در بدن بواسطه
اتساع مسامات نفوذ در باطن بنماید یا وار تیابی که بدن در حمام نشف
نموده بواسطه هوای خارج زایل گردد که بسبب سردی بدن و موجب
نزله شود و کسی را که در عضوی از اعضای وی ورمی باشد با تفرق اتصالی
زخمی یا جراحی از حمام اجتناب باید نمود زیرا که حمام مواد را بحرکت در
آورد و در تفتیق سازد و طبیعت آنرا بموضعی ریزد که در آن ضعفی باشد و آن مزید
علت است و همچنین واجب است که اجتناب نماید از حمام کسی که تب عفونی

بود و طبیعت خوش حال باشد و طراوت بشره در افزایش صح

آبی

داشته باشد پیش از نضج مواد زیرا که حرارت حمام موجب زیادتی عفونت
شود و باعث شدت تب گردد اما اگر مواد نضج یافته باشد حمام منفعت
رساند زیرا که حرارهٔ حمام تحلیل و تبخیر و تعریق آن مواد را بآسانی و سرعت زیاده
دفع نماید اما در تب غیر عفونی مثل دق و حمیات یومیه تجویز حمام نموده اند
بشرط اعتدال و شکی نیست که حمام بعد از طعام و طعام بعد از حمام هر دو
موجب فربهی بدن گردد زیرا که در این دو صورت جذب غذا پیش از انهضام
طعام می نماید بواسطه حرارت لیکن خوف سده هست بنابر عدم کمال
هضم پس از سده اجتناب باید نمود و باستعمال سکنجبین ساده باید ورزی
بمقتضای اختلاف امزجه در صورت ثانی فربهی کمتر باشد از صورت اول
بنابر آنکه در این صورت جذب غذا کمتر است بجهت قلت حرارت اما خوف
سده نیست بواسطه کمال هضم و رقت و لطافت غذا و استعمال
حمام بعد از اتمام طبخ و کمال انهضام طعام نیز همین حال دارد که فربهی آرد
باخوف سده اما این فربهی از صورت اول کمتر باشد بنابر نقصان رطوبت
که از کمال انهضام حاصل شده است و از صورت ثانی زیاده بنابر کثرت
حرارت در این صورت شکی نیست که استعمال حمام در وقت خلو معده

از طعام

از طعام بدن را خشک و لاغر گرداند زیرا که در این صورت تحلیل هست و بدل
ما یتحلل نیست و سزاوار آنست که مردم اسود و قلیل الریاضت در حمام
استعمال هوا بیشتر نمایند از آب و در گرم خانه مکث نمایند تا عرق کنند
زیرا که بدن این جماعت از فضلات خالی نیست پس احتیاج دارد بچیزی
که دفع رطوبات و فضلات نماید و مردم نحیف کثیر الریاضه استعمال
آب از هوا بیشتر نمایند زیرا که یبوستی که بواسطه کثرت ریاضت حاصل
شده باستعمال آب تعدیل یابد و چون بدن این جماعت خالی از فضلات
است در گرم خانه چندان توقف ننمایند تا اخلاط صالحه تحلیل نرود و شستن
اندام بآب سرد موجب تازگی و قوت بدن و طراوت بشره گردد و حرارت
غریزی را منتعش گرداند و مایه تفریح و نشاط دل شود و خوف از ابدان قوا
را قوی و مجتمع سازد زیرا که تکثیف مسامات و تعدیل حرارت نماید پس
قوا و حرارت روح همه در باطن مجتمع گردد و باعث این فواید شود اما
لایق آنست که این عمل در ایام تموز باشد که برودت آب و هوا بسبب
هوا تاثیر آفتاب گرم گشته باشد و حرارت بدن غالب گشته و لیکن این
عمل مناسب جوانان و فربه‌های گرم است بشرط آنکه گوشت بدن ایشان

در مرتبه اعتدال بود زیرا که در بدن لاغر برودت آب زود باعماق بدن رسد
و موجب مضرت گردد و بدن فربه و مردم پیر بواسطهٔ برودت فراخ احتمال برودت
آب نتوانند نمود و بنابر نیست که اطفال و مردم پیر را ازین منع کرده اند بواسطهٔ
ضعف حرارت ایشان از مقاومت برودت آب و همچنین اصحاب اسهال و ارباب
نزله و کسی که طعام در معدهٔ وی فاسد شده باشد منع کرده اند از آب سرد زیرا که
آب سرد تکثیف اعضای ظاهر نماید پس مواد متوجه باطن گردد و صاحب
اسهال و نزله را موجب علت اسهال و نزله شود و صاحب معدهٔ فاسد را طعام
فاسد در معده محتبس گردد و از ان بخارات فاسده متصاعد شود و علت دوار
پیدا گردد و هم گردد و غسل نمودن با آب چشمهای که خالی از کیفیت معدنی نباشد
مثل کبریت و بورق و نمک و نطرون و امثال اینها تحلیل فضلات نماید
و دفع تشنج کند و مفلوج و مرتعش را سودمند بود و حکه و جرب را برطرف
سازد و عرق النسا را فایده دهد و شستن اندام با آب دریا دفع جمیع امراض
مزمنه نماید در هر عضوی از اعضا که باشد خصوصا در اعصاب و صحیح المزاج را
بعضی اوقات موجب ترطیب بدن شود اما اگر بران مداومت نماید سخن بجای
افزاید و جرب و حکه آرد و الله اعلم و احکم صحت ادرار در قوت کرد اسید

باه و سبب نقصان آن مبنی در مقدمه و فصلی و خاتمه مقدمه در بیان آنکه انتشار آلت دلیل بر شهوت مباشرت
نماند که سبب انتشار امتداد عصب قضیب است در طول و عرض و عمق بسبب انصباب
ریح و روح و خون بسیار بان عضو زیرا که چون روح حیوانی بجانب عضوی متوجه شود
هر آینه باوی مقداری خون شریانی روان شود که غذای روح بود و حفظ صحت او نماید و هم
در حکمت مقرر است که مادهٔ حصول روح حیوانی خون است و از ینجهت که هنگام انتشار
رنگ آلت سرخ گردد و چون مس ثقیل و این انتشار در وقت خواب بیشتر بود
از زمان بیداری بنابر کثرت ریح و روح شریانی دران وقت بواسطهٔ قلت تحلیل
که در خواب میشود و در آخر خواب انتشار بیشتر باشد از اول خواب بنابر کمال هضم
طعام بسبب طول مدت تاثیر حرارت در غذا و باعث بر انصباب روح و ریح بان
عضو شهوت مجامعت است بسبب کثرت حصول منی یا حدوث حدت آن زیرا که
چون ماده در بدن آدمی بسیار گردد یا از حالت طبعی بواسطهٔ عارضه تغییر یابد طبیعت
بدفع آن مشتاق گردد و چون اجزای مجاری منی بر یکدیگر منطبق است و منی خالی از لزوجت
و غلظت نیست پس طبیعت روح و ریحی را که در کمال لطافت باشد برانگیزد تا در
مجاری نفوذ نماید و انرا بجانب طول و عرض متمدد گرداند و بجانب عمق متسع سازد تا
آنکه منی بسرعت و آسانی از ان مجاری مندفع گرداند و گاه باشد که بسبب انتشار و میل

شهوت بواسطهٔ تخیل صورت جمیل باشد زیرا که چون قوت متخیله تخیل صورتی نماید بر دل
که مرغوب طبیعت باشد قوت شهوانیه فی الحال بحرکت در آید و آلت کار را از غایت
شوق برانگیزاند چه تاثیر امور وهمیه را در امر مباشرت قوی باشد عجب باشد زیرا که بنای آن
بر محبت و میل نفس است و محبت و همیه از امور وهمیه است چنانکه پیش ازین مذکور شد
و تناول هرچه در وی رطوبت غریب بود که بواسطهٔ آن ریح غلیظ در عروق متولد گردد
اعانت انتشار نماید مثل نخود و باقلا و زنجبیل و لوبیا و امثال اینها زیرا که هضم اول
را قوت آن نیست که این رطوبت را تحلیل بریح چنین گرداند و هضم دوم نیز همین حال دارد
پس این رطوبت در هضم سیم که در عروق می باشد تحلیل بریح غلیظ گردد و بواسطهٔ غلظت
بزودی تحلیل نتواند یافت پس بالضروره مادهٔ انتفاخ قضیب گردد و کثرت استعمال این
سبب بزرگی آن گردد زیرا که فضلات و رطوبات که موجب ضعف حرارت است
بسبب کثرت حرکت تحلیل یابد پس حرارت غریزی در وی هنگام جذب غذا از
این عضو قوی گردد و بسرعت استحالهٔ آن قادر و حصول بدل ما یتحلل را از تحلیل
زیاده سازد و این سبب بزرگی گردد همچنانکه در کثرت نارسیدن عادت عمل
کند چنانکه مذکور شد و ترک استعمال این عضو موجب کوچکی و لاغری وی شود اگر
بواسطهٔ عدم حرکت برودت بر وی غالب شود و قوت نافخه و جاذبه بدین سبب

ضعیف گردد و فضول و رطوبات بسیار شود پس در این وقت احتیاج طبیب
برفع اخلاط زیاده باشد از جذب غذا و حرارت غریزی نیز بسبب این امور چنانکه
باید تصرف در غذا ننماید و این سبب نحافت و لاغری عضو شود **فصل در قوی گردانیدن**
باه بسبب نقصان آن بدانکه نقصان باه بسبب قلت منیست پس تمیز اوعیه
منی نتواند نمود یا بجهت عدم حدت آن پس لذع و هیجان که باعث بر دفع
ماده باشد حاصل نگردد یا بسبب استرخائیست که در عضو حادث شود پس
منتشر و متحرک نتواند شد یا بجهت قلت تولد ریح و روح نافخه است پس انتشار
نتواند پذیرفت یا بواسطهٔ ضعف قوت شهوانیست بسبب سوء مزاجی یا بواسطهٔ
وحشتی موحش مثل بعض تابل افراط محبت او و یا احتشام و صلابت او و یا
توهم نمودن فاعلست عجز خویش را از او بمباشرت تخصیص در صورتی
که فاعل یکبار خود را عاجز یافته باشد پس هرگاه خواهد شروع در این کار نماید صورت
واقعهٔ سابق در نظرش جلوه نماید و اعتقاد آن کند که مگر این مرتبه نیز همان
صورت خواهد داشت و از وحشت این توهم شهوت منقطع گردد و آلت
از پای نشیند و علاج این بغایت دشوار باشد زیرا که موقوفست بر دفع این توهم
یا بواسطهٔ ترک مباشرت است پس طبیعت بنا بر بعد عهد این کار را فراموش

کنند و اهتمام بتولد منی و حصول اسباب انتشار نمایند چنانکه در زن فاطر اشتها بتولد
شیر نمایند علاج واجب آنست که چون قوت باه ضعیف گردد تقویت جمیع بدن
نمایند بغذاهای لطیف مثل زرده تخم مرغ نیم برشت و گوشت مرغ جوان فربه و بره
و بزغاله یکساله و امثال اینها اگر بدن ضعیف باشد زیرا که این غذاها بسرعت هضم شود
و بدن از وی تغذیه بسیار یابد و خون منضج که ماده منیست از وی حاصل شود و تقویت
دل نمایند بمفرحات مناسب مثل دواء المسک تا سبب تولد ریح و روحی گردد که باعث
لذت است و موجب تدبیر آن نیز و تقویت جگر نمایند تا ماده منی بسیار گردد و تقویت
دماغ نمایند تا اعصاب قوی شود و در محل نعوظ ریح و روح انتشار تمام نماید و روح نفسانی
که سبب حس و حرکت بجانب قضیب می آید هنگام مباشرت بسیار گردد و تقویت
قوت شهوانی کنند زیرا که باعث بر حرکت قضیب است و در ترتیب قوه شهوانی
عطریات را مدخلی تمام است زیرا که باعث قوة دل و دماغ می گردد که بنیاد جمیع بدن
برانست و اگر نقصان شهوت بسبب قلت ریح باشد ملاحظه باید نمود که قلت آن
یا بسبب کثرت برودت است یا کثرت حرارت زیرا که غلبه برودت مانع تولد
ریح است بنا بر آنکه حصول ریح از حرارت ضعیف ممکن باشد چه حرارت تفرق نماید
در رطوبت بسیار تا بخارات کثیر متنفخ گردد و چون حرارت ضعیف است

بر نفخ

بر نفخ و تحلیل آن بخارات قادر نیست پس چون اجزای ناری از آن بخارات
مفارقت نماید مستحیل بریح نافخ گردد و اگر حرارت غالب بود نگذارد که ریح نافخ
متولد گردد بسبب قوت تحلیل پس بنا بر صورت اول دواهای معتدل مناسبست
تا بسبب حرارت ضعیفه که از دواها حاصل شود ریح نافخ متولد گردد و به بعضی
روغنهای گرم که قبل از این مذکور شد بدن را چرب نمایند و بعد از آن بخور دادن آبهای
گرد و رطوبت غریبه باشد میل نمایند چنانکه گذشت مثل نخود و پیاز و زنجبیل و دارچینی
و بنا بر صورت ثانی که قلت نفخ بنا بر کثرت حرارت بود تعدیل آن حرارت
نمایند بآب نبات بارده و تناول مزورها که در وی رطوبت غریبه غلیظ باشد و صفت
آبزن بارد چنانست که حوض از مس یا از نقره یا غیره به اندازه قد و قامت
انسان و باید که بطریق کرسی چوبی باشد در آن حوض که بر بالای آن توان نشست
بر وجهی که پر کردن از آن حوض بیرون باشد هر دو پشته بجهت حوض بیاز نحو که آنرا
دو نصف توان ساخت و بازیکی کرده و در میانه سوراخی باشد بمقدار وسعت
گردن آدمی پس اگر احتیاج نیز باشد آن حوض را پر از آب سرد کنند و در وی
روند اگر خواهند بر پای بایستند و اگر خواهند بر آن کرسی نشینند و سرپوش
را بیاورند و نصف بر جانب یک سر حوض نهند و نصف دیگر بر جانب دیگر و آنرا بهم

سرپوش حوض

متصل سازند بر وجهی که کردن در میانهٔ سوراخ باشد که در میانهٔ سوراخی باشد
که در میانهٔ پوست و سر آن پوشش بدن در میانهٔ حوض و اگر نقصان باه
بسبب سوراخی باشد تعدیل آن فراخ باید نمود باد و یه و اغذیه که مناسب آن
باشد و باید که طالب قوت باه اجتناب نماید از هر چیزی که مضرت باه رسانند
مثل تخیر وف و طعام در معده زیرا که در این حالت خونی که صلاحیت آن داشته
باشد که مستحیل بمنی شود حاصل نشود و همچنین از کثرت آب یعنی آب اجتناب باید
زیرا که سبب برودت و رطوبت اعضا گردد بتخصیص قضیب و نواحی آن بنابر آنکه
آب در مثانه مجتمع شود پس انتشار را ضعیف کرداند و باوجود اینها سبب
ضعف معده و هضم نیز گردد و دائم مزید علت شود و از کثرت استفراغ و فصد
و حجامت نیز اجتناب باید نمود زیرا که سبب قلت روح و خون گردد و از هر چیز که
سبب خشکی منی گردد یا موجب تحلیل ریاح از آن نیز اجتناب لازمست مثل
زیره و نانخواه و حرمل و خرنوب و فنجنکشت و عدس و ترشی چه جمیع این امور منی را
خشک سازد و ریاح نافخه را تحلیل دهد و همچنین اجتناب باید نمود از جمیع مخدر
که موجب احداث برودت بسیار باشد مثل کافور و افیون و گل سرخ و
دیگر قطور ناو امثال اینها زیرا که گرده و مثانه و خصیه را سرد گردانند و منی را منجمد سازد

تحذیر حواس

تحذیر حواس نماید و بنابر این امور عرضی که مطلوبست حاصل نشود و اگر نقصان
باه بسبب بعد عهد باشد از جماع ثرت باز نیاید آن رجوع باید نمود تا بتدریج طبیعت
بآن معتاد شود و بقوت باز آید و اگر نقصان بواسطه وهمی باشد چنانکه تفصیل
آن در سابق گذشت علاج آنست که بهر وجه که ممکن باشد ازاله آن نماید اما اگر
او خالی از اشکال نیست و بهترین تدابیر در این باب شرب شراب است چه بالخاصیه ازاله
وهم نماید و آدمی را در جمیع کارها دلیر سازد اما شرط آنکه از مرتبه اعتدال تجاوز
سقنقو ننماید چنانکه بوعلی سینا گفته است شو آنچه در ماهی سقنقور است باه نصف
آن در دماغ عصفور است آنچه از منی هر دو می شود حاصل در صمغه شیراب انگور
است و بباید دانست که عمده در باب تقویت باه و قوت مجامعت محافظت اعتدال
مزاجست و تقویت طبیعت و مدار این بر اغذیه مناسبست نیز ادویه زیرا که حصول خون
اعضا و تولید منی و کثرت ارواح و حدوث ریاح و وجود انتفاخ و قوت و صلابت اعصاب
و انتعاش قوا و تو کار حس که علت مادی قوت مباشرت همه بغذای مناسب معتدل
حاصل شود و دوا را در این امور بیش از این مدخلی نیست که اصلاح مزاجی نماید چه اگر مزاج
بجانب حرارت منحرف شود دوای بارد تعدیل آن نماید و اگر بجانب برودت منحرف
شود دوای حار تعدیل نماید و بر این قیاس کرد و اثر که عمل او بخاصیت باشد نه بکیفیت

که در آن صورت می‌تواند بود که دوائی یافت شود که بالخاصیه تقویت باه نماید و
مزاج تعدیل **خاتمه در بیان قوت انعاظ و شدت امساک و سرعت انزال**
پوشیده نماند که سبب قوت انعاظ کثرت منی است بشرط اعتدال آن در رقت و غلظت
و حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و سایر کیفیات و کثرت خون صالح
متین و ریح نافخ و صحت اعضای تناسل مثل گرده و مثانه و غیرهما و قوت دل و کبد و
و دماغ و جگر چنانکه گذشت و مدار اینها همه بر حرارت است و سبب امساک برودت منی است
یا قلت مقدار آن یا غلظت و ضعاف آن زیرا که چون منی بارد بود هر آینه کثیف و غلیظ
باشد و در وی حدت و لذع که موجب سرعت دفع است نباشد و چون قلیل بود وجه امساک
ظاهر است و سبب خشکی یا کثرت برودت باشد بر وجهی که آن را منجمد گرداند چنانکه
از غایت سرما آب می‌بندد یا افراط حرارت بر وجهی که رطوبات آن را بالکلیه تحلیل
رود چنانکه چون آتش در زیر دیگ بسیار کنند طعام در دیگ بسوزد و خشک شود
و غرض از این مقدمات آنست که قوت انعاظ را با شدت امساک چندان مناسبتی تمام
است زیرا که مدار انعاظ بر اعتدال است و مدار امساک بر عدم اعتدال پس هر که
در تدبیر اتفاق امساک سعی بلیغ نماید بالضرورت در قوت انعاظ و انتشار او
نقصان افتد و هر که در تدبیر انعاظ و انتشار کوشش زیاده نماید در امساک او

نقصان افتد

نقصان افتد پس اولی آنست که مرتبه اعتدال را محافظت نمایند که خیر الامور اوسطها
و از سرعت انزال که منغص لذت است در گذرند تا از لذت نوبت انتشار و شدت انعاظ محروم
نمانند چه کمال لذت منتظر فاعل و قابل لذت است و مدار این بر شدت پس اگر در شدت نقصانی
افتد موجب نفرت طرفین شود اما چون بعضی دوا بکیفیت عمل می‌نماید و بعضی
بخاصیت چنانکه معلوم شد ممکن است که دوائی پیدا شود که بخاصیت افاده
این هر دو نماید یا آنکه بخاصیت افاده انعاظ نماید و بکیفیت امساک آورد و بر عکس و کار
مشکل را بر ارباب طلب آسان نماید اما سبب سرعت انزال یا کثرت منی است
بواسطه بعد عهد از مباشرت و میل طبیعت بدفع یا رقت قوام آن بواسطه
غلبه حرارت یا حدت و لذع آن بواسطه رداءت کیفیت یا ضعف قوت ماسکه
بواسطه سوء مزاج و امثال اینها و عمده در باب علاج دفع سبب است و بعد از آن
تعدیل مزاج پس علت اول را بکثرت استعمال مباشرت دفع باید ساخت و ثانی
و ثالث را باستعمال غذاهای بارد و رطب زیرا که منی را غلیظ سازد و دفع حدت
و لذع آن بواسطه برودت و رطوبت منی بسیار از وی متولد نگردد و باستعمال
شراب که آن را ممزوج ساخته باشند با آب زیرا که امتزاج سبب تبرید و ترطیب گردد
و تبرید موجب غلظت و رافع حدت شود و خوردن شراب غذای بسیار دهد و اکثر

مستعمل بکوبد عضو شود و همراه آن بسیار نکند از وی متولد شود زیرا که مرض فضله مضم رابع است
و مرض چهارم را با استعمال امور قابضه تدارک باید نمود **صفت دو دیگر علاج**
بعض اوراس و اعلام اغلب از جماع حاصل شود منقول از کتب با داود **مرهم زخم آتشک** مجرب
سفیدو آس انزروت مصطکی زال موم سه ماه که از هر کدام دو جزو سیماب پنج جزو دو روغن
گاو مرهم سازد **مرهم باد فرنگ** روغن گاو و موم متساوی آنچه بجوشانند و یکسان سازد
و بکار بندد که مجرب است **مرهم زخم آتشک مجرب** مصطکی مرداسنگ شنجرف کات هندی
موم کافوری از هر یک یک مثقال زرنباد دو برگ برگ انجیر یک کف برگ تنباکو را بسوزانند
و از جو ذ بکوبد و ادویه دیگر را کوفته و بیخته موم را در روغن کنجد بگدازند و اجزا در آن
مخلوط سازند **مرهم زخم آتشک مجرب** بگیرد پنج ماشه سیماب خام روغن گاو آنقدر که (مصطکی دو درم ماند)
در و تو آن مرهم ساخت ادویه را مخلوط ساخته در سنگ صلایه تا سه پاس
سحق نموده بجای بسازد که بسیار نافعست و مجرب **مرهم عمر** از برای ورم کرم که
در خصیه و نواحی آن بهم رسد قاوره ده عدس مغز پوست انار رطب جوشانیده
و آب غلیظ آنرا با روغن گل سرخ آمیخته طلا نمایند و اگر ورم سرد و را بعد از طبخ بکوبد
و روغن گل سرخ داخل نموده مرهم نمایند نافع بود **روغن سورنجان** که درد مفاصل و عرق
النسا را سود مند بود صنعت آن سورنجان مقشر ده مثقال سکو بکوبند و ده چند

[illegible]

ز روغن گل سرخ یا روغن کنجد با آب بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و بیالا
بند و بر داغ نهند **روغن بیضه** بهر جا که بمالند درد و مغمه موی بر وی یاند بگیرند بیضه هر قدر که خوا
هند و سفیدی از وی دور کنند و زردی آنرا در طاس بریزند و پوست شکسته بسیار نهند
و در آفتاب خشک کنند و بکار و ریزه ریزه کنند و در قرابه قطیلی کنند و در جستن روغن
بکشند **روغن** که موی بر وی یاند از داء الثعلب بگیرند قیسوم پرسیاوشان اذخر بابونج
از هر یک یک توتیه و بیزند در آب تا مهرا شود پس صاف کنند آب را و داخل کنند
بهر یک رطل روغن غالیه و به آتش نرم بپزند تا آب برود و روغن بماند **مجرب**
بکار دفع باد فرنگ زنجبیل نیم درم شنگرف یک درم عاقرقرحا و نیم درم پوست
بیخ سینبهالو دو نیم درم زغال پنج اگ نه درم جمله ادویه را میده کرده مساوی هشت
پوری بر بندد و بسیار در انگشت کنار صحرای در دیگ انداخته آتش کنند و بر روی دیگ
سرپوش نهند که سوراخی داشته باشد و در آن سوراخ نا مثل نی تنباکو نصب کنند
و یک پوری از آن در آن دیگ بر آتش بدارد و مریض از راه نی دود آن بطلب بکشد جهت
دود تمام پوری بخورد و سر خود را پوشیده دارد که باد در آن وقت باو نرسد چون عرق
کند روی پیچیده خواب کند هشت روز متواتر همین عمل کند و از نمک پرهیز نماید برنج
با نمک و روغن گاو بخورد **ضماد** که نافعست نقرس و وجع مفاصل را بسیار شد

صندل سفید مغاث خطمی بکو آرد جو سورنجان بنفشه خشک از هر یک جزوی کوفته
و بیخته برسند بروغن شیره و زرده بیضه مرغ و انها سرکه همه را مخلوط نموده ضماد کنند
ضماد که عرق النسا و همه اوجاع مفاصل را سود دارد بسیار نو سبوس گندم خطمی
بابونه شبت آرد حلبه تخم کتان بکوبند و بعصاره کرنب برسند و ضماد کنند ضماد
که عرق النسا را سود مند بود بسیار نو سداب زفت از هر یک درم کوکرد جاوشیر
اسقیل مشوی بوره میویزج از هر یک یکدرم حب الغار دو درم موم پنجدرم روغن
نار دین چندانکه کفایت کند برسند و ضماد کنند ضماد که عرق النسا و درد سینه ها
و جمیع مفاصل را سود دارد بسیار نو حلبه و در سقالا کنند و بریزند بران سرکه ممزوج
باب مقداری که کفایت کند و بجوشانند تا نیک مهرا شود و قدری عسل بران
زیاده کنند و دیگر باره بجوشانند و ضماد کنند ضماد که از برای مفاصل و نقرس بارد
نفیه بود بسیار نو زراوند طویل حب الغار جنطیانا از هر یک ده درم اشق صبر
مکون از هر یک پنجدرم همه را بکوبند و ضماد کنند ضماد مجرب حکیم کمال الدین حسین
جهت درد مفاصل و عرق النسا و وجع ورک و وجع استخوان و هر دردی که باشد
از باد و نفخ و بسبب بلغم صنعت آن بگیرند پشکل بز سرخ بکیک را که چند روز
او را دانه حلبه خورانیده باشند با روغن سداب یا روغن زیتون و اگر چنانچه

بوجود نیاید بدل آن روغن بید انجیر پشکل را در روغنها حل کنند و در روغن قدری
آب و سرکه بجوشانند تا چون مرهم شود و بعد از آن بر موضع وجع ضماد کنند و بر کهار
اندری را بروغن مذکور آلایند و بر موضع درد به بندند بسیار مجرب و صحیح بجا ام رفته است
طلا آکد برای داء الثعلب بگیرند فربیون خشک بوره فودل مساوی بکوبند و برسند
باب اسقیل یا باب پیاز گرم و طلا کنند ضماد بهمدرین باب فربیون پنجدرم
پوست درخت انجیر و برگ او کف دریای سوخته از هر یک دو درم بکوبند و باب
پیاز برسند و ده روز طلا کنند تا موضع سرخ شود و بعد از آن زراوند مدحرج
لادن افسنتین سوخته مورد حضض صادی کوفته برسند بعنب الثعلب و طلا
کنند بران موضع ضماد داء الثعلب و سعفه رطب کف دریا کاغذ حب الغار بلادر
همه را سوخته بر که رشته طلا کنند طلا جهت موی ابرو که بعلت جذام ریخته باشد
ابرو یا شد اول تنقیه کنند بعد از آن این طلا را استعمال کنند موی ابرو باز بگیرند
میویزج هلیله سیاه مغث آمله از هر یک جزوی بجوشانند و در روغن زیت حل کنند
و بمالند بران موضع بعد از آنکه شسته باشند آن موضع را بالطبیخ عوسج و گلنار
طلا که همدرین باب مجرب است بگیرند هلیله و عفص و سوزانند و با سرکه بسیار تیز
بران موضع طلا کنند مجرب و آزموده است و از شیخ الرئیس در قانون منقول است

طلا که داء الثعلب را زایل گرداند بگیرند فرفیون شافیا حب الغار از هر یک
شش درم کوکرد خربق سپید از هر یک ده درم خربق سیاه یک مثقال موم مثقال
مثقال موم را با روغن بیواکبر بگدازند و دارو به کوفته و بیخته بدان برسرشند و پیش از طلا
بیک ساعت سیر و اسقیل مالیدن انفع بود و بعده طلا نمایند طلا بهمدیری باب نافع
بود بگیرند پشکل کوسفند سوخته سرایت ... کف دریا رکین موش دار فلفل از
هر یک جزوی کوفته و بیخته بروغن گاو برسرشند و طلا کنند طلا که داء الثعلب صنوبر را
زایل کند بگیرند کف دریا سوخته نقرون رکین موش منون بادام تلخ سوخته
بیخ نی سوخته از هر یک اجزا مساوی کوفته و بیخته بخل ... برسرشند و طلا نمایند و دو با
که بیش از طلا بدن را بجزد که کتان بیلکف دریا مالند طلا که داء الثعلب ... را
زایل گرداند صنعت آن آنچه تیز ریان گرده سه درم پیچ نا سوخته فندق نسوخته
رکین موش پشکل کوسفند پرسیاوشان عاقرقرحا تخم سوخته خربق سفید
از هر یک جزوی کوفته و بیخته بروغن بادام برسرشند و طلا نمایند طلا که بهمه انواع
داء الثعلب را سود دارد بگیرند کف دریا ده درم بورق و فودل کبریت نافسیا
فرفیون از هر یک دو درم فوتنج ... زرایج بروغن زیت کهنه برسرشند
و طلا کنند و بعد از آن به پیاز بمالند و اگر آبله پیدا کند بگذارند تا دو روز ... دو چند

ریه لبط و بیه وغ فانخ درهم اسفیداج باهم بیامیزند و طلا کنند تا نیک شود آنگاه
باز طلا کردن گیرند طلا عجیب بهمدیری باب بگیرند پیچ نا سوخته و رکین موش و خاکستر
خار پشت و نوشادر و بوره و منون بادام تلخ سوخته و خربق سفید از هر یک جزوی کوفته
و بیخته بروغن زیت طلا نمایند و برگ انجیر هم خاید طلا که موی رو موی روی را از بخش
نگاه دارد و محکم گرداند بگیرند لادن چندانکه بخواهند بیفزه عفص برکنند پس گاهی
بروغن مورد جمی سانند و گاهی بر آب و نیم وزن لادن پرسیاوشان بیاور
برسرشند و در حمام یا در افتاب طلا کنند و اگر فزاع انکس ... و یا بیخ و یا فضل
ابستان ... یا روغن یار دیمی برسرشند طلا بهمدیری معنی لادن پرسیاوشان
حب الغار فستنابن جزوی کوفته و بیخته بروغن زیت برسرشند و طلا کنند طلا
بهمدیری معنی بگیرند لادن سه درم عفص یک درم مصطکی یک درم و نیم مورد دو درم
زردمانا دو درم کندر یک درم بگدازند در روغن گل سرخ و طلا کنند بآن پنجها او
موی را که عجیب مجرب طلا که نافع ... درم خصیه را بگیرند اکلیل الملک بابونه
خطمی حقل بزرالمرو حلبه آرد نخود زیره از هر یک جزوی همه را نرم کوفته بلعاب بزر
کتان بر خصیه طلا نمایند طلا بهمدیری باب بگیرند آرد باقلا و آرد جو و آرد عدس
و خطمی و بنفشه همه را کوفته و بیخته با آب عنب الثعلب یا عرق کل خلط نموده بر خصیه طلا

نماید **طلا** جهت عرق النسا و نقرس بکمر مدمیعه سایله و افیون و طلا نمایند
بر مفاصل **طلا** هم زهر بابر روغن خشخاش طلا نمایند که مجرب و آزموده است
نسخه بجهت دفع آتشک صندل فتیکیان مصطکی چند بیدستر گوگرد زرد از هر یک
نه درم بزباز سه درم ایونه صنوبر چهار درم ماه فرفیون مجرب نیم مثقال با گلاب
یحبو حبها سازند بقدر فندقی و هر صباح یکی و شام یکی فرو برند و از ترشیها و لقمیات
و ماهی و باد انگیزها اجتناب نمایند **حب سیماب** جهت دفع باد فرنگ و آتشک مجرب است و اصل
سیماب یکنیم تا نک اجهود تا نک بهلاوه یکعدد و یا دو عدد همه یکجا بکوبند
بهر قدر فندق سیاه کهنه که کوسا نوان لبت از بهر مجموع مثقال کوبیده شود و هر روز
بخورد و بجز علف مونه خشک چیزی دیگر نخورد و بعد از هفت روز شیر گاو و برنج بخورد
که مجرب است **حب سیماب** علاج باد فرنگ سیماب سه درم افیون خالص دو درم قند کهنه
شش درم هر سه را در طاس انداخته سه نوبت تسقیه آب لیمو داده سحق میکرده
باشد پس از آن یکدرم شنگرف آتش کرده در آن داخل نموده سحق کنند تا حلقه
شود نما آن سه حب بندد و هر روز یک صبح و شام یکان حب بخورد و از ماهی و شیر
پرهیز نماید **حب چوب چینی** از مجربات حکیم سعد الله گیلانی منقول از اطبای روم
نافعست در امراض بارده و دردهای مفاصل و آتش فرنگ و غیر آن [illegible] مقدار

بخورد

بخورد صنعت آن تخم کرفس تخم چوبل انیسون زعفران مصطکی از هر یک یکدرم
سکبینج مقل ازرق از هر یک سه نیم درم بلیله سیاه آمله بلیله از هر یک [illegible]
پوره نهری قطراسالیون فقاع اذخر اسارون قسط زرنباد از هر یک نیم درم
جدوار نیم مثقال کوفته و بیخته با آب کنند بار شسته چهار خود بقدر نخود بسازند و استعمال
نمایند **سفوف** از مجربات حکیم کمال الدین حسین جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النسا
از وشیر صنعت آن زیره زنجبیل از هر یک یک تولسه سورنجان مغربی نیم تولسه صبر
سقوطری برابر همه مجموع را کوفته بیخته سفوف سازند و بیش یک تولسه با آب کرفس
تازه نافع بود **سفوف زرد** از مجربات حکیم مذکور جهت حرقت بول یعنی سوزاک
صنعت آن تخم بطیخ سه درم تخم خیار تخم کدو تخم خرفه تخم خشخاش از هر یک ده
درم نشاسته کثیرا رب السوس از هر یک سه درم بزرالبنج دو درم قند مثل وزن
ادویه سفوف سازند شربتی از آن سه درم صباح و سه درم وقت خواب شربت آن
با جلاب **سفوف** سورنجان جهت اوجاع نقرس و اوجاع مفاصل را سود دارد و اوزان
سورنجان هفت درم زیره بریان کرده پوده نه جو بیاری از هر یک دو درم فلفل یکدرم
شکر مقدار همه دارو ها شربتی از آن دو درم این نسخه چهار جزو است از دو از ده
درم مزاج گرم و خشک در یکدرم و ثلث **سفوف** علاج سوزاک مجرب است سوداًی

بپارد شیر گاو بخرد آنقدر بجوشانند که غلیظ شود بعد از آن سنوره بوزن ده

سیر شاهی برنج یکنیم تانک و برنج یک و نیم تانک و تانکیر یک تانک و الاچی دو نیم

تانک و نبات نیم سیر کوفته و بیخته دران شیر انداخته خوب حل سازد مثل فالوده

خواهد شد نرمی هرچه بانگشت توان خورد بابت سبلینه **سفوف** مجرب حکیم عبد

الله جهت سوزاک باید که بهلول یکسیر و زیره سبز یکسیر شاهی آمیخته سفوف کرده

هر روز بخورد که اصر زیست شش روز است **سفوف** مجرب مؤلف ناسخ کتب حکمت

یونانی گفتند باد آورد صاحب قران جهت جهش الخون غنچه شکوفه گل کو کنار و شکوفه

گل آک و شکوفه گل دهاتوره و شکوفه گل سنبالو در سایه خشک نمایند و ساویر

باهم آمیخته و سفوف کرده نگاه دارد و بوقت حاجت بکار برد شربت از ان

یا ورتا تا نیم ربا **حب عاقرقرحا** نافع وجع مفاصل بگیرند صبر پانزده درم مصطکی پنج درم

بلیله زرد هشت درم کثیرا فلفل سفید از هر یک دو درم عاقرقرحا چهار درم

سکبینج تخم حنظل افتیمون هرمع از هر یک شش درم سقمونیا چهار درم تربد

بیست درم حب النیل پنج درم حب کنند شربت از ان دو درم کم و بیش حسب قوت

حب حجری مصلح وجع نقرس و مفاصل هر گاه که وجع در ابتدا بود بگیرند بلیله

سیاه بلیله آمله زنجبیل از هر یک چهار مثقال شیطرج هندی چهار مثقال صعتر

فارسی

فارسی هشت مثقال سورنجان سفید بیست مثقال فانید چهار مثقال نمک سنبر

دو مثقال مقل پانزده مثقال بر شسته باب کرنب و حب کنند شربت سه درم

باب گرم **حب جبرئیل** از برای رعشه بگیرند ایارج دو درم تخم حنظل عاقرقرحا از

هر یک شش درم چند بیدستر نمک هندی از هر یک چهار درم بورق پنج درم حب

کنند شربت دو درم باب نیم گرم **دوای داء الثعلب** داء الثعلب علتی است که موی را بریزاند

و بیشتر در موی ریش بهم رسد و اصل موی را ضعیف گرداند و موی از غذا باز ماند و

سوخته و بریزد و آن موضع خالی و برهنه ماند و داء الثعلب از آن خوانند که اگر

علت بیشتر رو باه را افتد و این چند نوع است نوعی که از خون فاسد پدید آید علامتش

آنکه موضع سرخ باشد باید که نخست رگ قیفال کشایند و حجامت بزیر زنخ و کلک

دران موضع زنند و باد یوجر خون بیرون کشند و یکماه بر کرت متواتر بحجامت

دفع کرده **نوع دیگر** چرک برآب لیمو طلا کنند موی برآید **نوع دیگر** پیاز آمله در دو سیر آب

تر کنند و هشت بلس رها کنند بعد از آن بپالایند و آتش بنشانند و دو سیر روغن

کنجد با او یار کنند و بجوشانند چندانکه روغن صاف بماند رعشه مذکور بعد از آن

فصد کردن هر روز طلا کنند و دفع گردد **نوع دیگر** جهت داء الثعلب که از بلغم بود علامتش

سفیدی لون موضع بگیرند تخم حنظل دو درم کثیرا دو درم ایجا سا بیده با آب

نوع دیگر پیش انداخته مگس به آب طلا کنند موی برآید

۱۹۰۲

بخورد تا دو سه اسهال آرد تا سه هفته در هفته یکبار این دوا بخورد بعد از آن موضع
علت را بحجام سطبر بسیار بمالد که برخیزد آب و بیار فرو پر کاله کنند و در آن موضع
بمالد اگر آن موضع سرخ شود بداند که علاج می پذیرد و نیکو گردد و اگر بمالیدن جامه و پیاز سرخ
نشود پس علاج نمی پذیرد و هرگز در آن موضع موی نروید **نوعی دیگر** بگیرند فلفل کرده و دار فلفل
از هر یک برابر بسایند و بزهره گاو سرشته بر آن موضع طلا کنند موی برآرد نوعی دیگر
بگیرد کف دریا و بسوزانند بروغن زیت یا روغن مستور سرشته طلا کنند
نیز موی برآید **نوعی دیگر** شنجار و سپندان متساوی با آب پیاز سرشته بعد از سرخ شنجار
گردانیدن آن موضع طلا کنند موی برآرد **نوعی دیگر** سر کبک موش ساییده با خون خرگوش
بعد از سرخ شدن آن موضع طلا کنند موی برآید **نوعی دیگر** بعد از گلگون شدن بر آن فلفل
کرد و پس انداخته مگس بکار کرده بمالد **نوعی دیگر** زرد چوبه شنجار شقایق خردل بعد از گلگون کردن
چندان بمالد که آب از و بیرون آید دفع گردد و موی صبا برآید **نوعی دیگر** داء الثعلب صفراوی
و سوداوی علامتش زرد در آن موضع و غبار بدان و سوختن و خشکی آن بگیرند پس
از حجامت زیر زنخ هلیله سوده هر روز با آب انار و هشند و موی آن موضع دور کنند
و روغن بنفشه و یا روغن بادام طلا کنند و به آب نیمگرم بشویند و بگلاب غرغره
کنند و بروغن آمله که در داء الثعلب و موی مذکور است طلا کنند نیکو گردد انبات موی [illegible]

قبرا

نوره شود نیز و بریان کنند و باب بشویند و با روغن زیت آمیخته بر جائی که خواهند موی برآید
بمالند و اگر بعد از تراشیدن تبارز یکبار این عمل کنند زود نفع بخشد و زیادت انبات اگر
چند کرت طلا کنند همین عمل بخشد **نوعی دیگر بانبات مو** طلائی که انبات شود در داء الثعلب
منفعت آن زیر الجوده درم بوره فوذ کبریت سناف فیلون از هر یک ده درم
میویزج و زراز از هر یک یک درم طلا کنند بروغن زیت کهنه بعد از دلک بسیار که سیاه
کرده باشند تا آبله شود آنجا بشحم بط بمالد و مرهم اسفیداج اگر محتاج شود بمالد
نوعی دیگر قیوری زراز آن بگیرد در روغن بان یکوقیه زراریج سه درم که سر و بال و پای آن
انداخته باشند پس آنرا صلایه کرده در روغن اندازد و بر آتش نرم بدارد و بچوب
بکاود تا غلیظ شود پس نیز کرد مشک اندازد و عنبر پس بمالد آن موضع را بعد از
دلک سخت تا آبله شود البته موی از آنجا برآید از عشره کامله مولف گنج باد آورد نوعی
از برای داء الثعلب بغایت مفید است پای کژدم عقوب را در روغن سرشته نمایند تا اگر محتاج
شود صلایه نموده بآن زیت که همراه سرشته نموده اند طلا نمایند که بزودی معالجه میشود
خصوصا موی ابرو و این مجرب است جهت داء الثعلب سوداوی و صفراوی **نوعی دیگر** گنجشک دود
خواره که سیاه باشد درشت با پر و بال و پا ز بشوید بسیار با روغن گنجد بریان کرده چند
بسوزد آن روغن بگیرد و هر روز در آن موضع طلا کنند جمله انواع این علت را دفع کرد

۱۹/۳

علاج برامدن مو

و موی بر رو یانو برسد **نوع دیگر** موضع علت را با پاچیک دشتی بخراشند چون ریم سرخ شود خون

است بمالد و سیم مرتبه متواتر داء الثعلب و موی روییدن و ضعف اوی را نافع آید **دیگر** بجهت

بر آمدن موی بر رو ریش و هر جا که خواهد سیار در سم اسب سیاه زنگ و فلفل کرد بار یک

سائیده آنجا که خواهد که موی بر آید در شبها طلا کنند موی بروید **نوع دیگر** اگر موی ابرو یا موی

ریش ریختن گیرد بسیار روغن کنجد اعتقاد که خواهد و بر آتش نهد و پاره مکس ۱۵

روغن انداز دو بمقدار روغن آب نیز داخل کنند و بهمراه مکس بجوشانند چند انکه

روغن بماند و این روغن را در آن جایگاه بمالد هفت روز که موی بر زند و بر اید مجرب است

دیگر بجهت موی ریخته روغن کنجد و زرده تخم مرغ هر دو یکجا کرده مکرر بر موضع رفته موی

بمالد موی بر آمد **نوع دیگر** که موی رو یا نو سیاه دانه آن قدر که خواهند بسوزانند و بسایند

با آب و بر آنجا طلا کنند موی بر رو یانو **دیگر** که موی را از رفتن باز دارد و یکمو دلادن سه درم

مازو یکدرم مرد و درم مصطکی یک و نیم درم قرد مامانا دو درم کنند یکدرم جمع داروها

کوفته و بیخته در روغن حل کرده در آن جایگاه بمالد که بسیار عجب النفعت **دیگر**

آنچه منع میکنند تساقط موی را روغن مورد بهلیله مالیدن **نوع دیگر** بهلیله زرد بر یکدرد

لادن و حل کنند در شراب پس درو کنند روغن مورد برابر و در شب بیخ موی مالد

و صبح بحمام در آید و غسل کنند با آب گرم **انسان دیگر** بابر که خاکستر شونیز را به آب

جمر کرده

جمر کرده بر موضعی که مو رفته است بمالند خصوصا ابرو ها که ریح میرویانند **دیگر** خاکستر

قیصوم با زیت نیز مفید است و موی میرویانند از عقب تمام **دیگر** اگر دو جوز را سوخته

و یکمثقال تخم ترمس هندی محرق صلایه نموده بر آن اضافه نمایند و نیز پانزده حبه فلفل

کرد را صلایه نموده ممزوج سازند و با روغن گل مخلوط نموده طلا نمایند که از عقب موی

بر رویانند و اتساع مسامات میکنند **معجون زریفی حکیم حریف** این معجون منفعت بسیار

دارد و سود مند بود در در مفاصل النقاوتوس و صداع و قولنج و داء الثعلب

و تبهای بلغمی و خناق بارد و درد استخوان پشت و کمر را و منی افزاید و باه را برانگیزاند

و قوت مجامعت بخشد و قوت باصره زیاده کند صنعت آن زعفران پانزده درم

سنبل الطیب سه درم تخم رازیانه چهار درم تخم جزر چهار درم حب بلسان دو درم

دارچینی پنج درم جوز بوا دوازده درم قرنفل هفت درم خولنجان چهار درم شقاقل

سه درم بسباسه درم زنجبیل پنج درم فاقله صغار چهار درم پوست اترج دو درم

عنبر اشهب چهار درم مشک ترکی سه درم تخم کرفس سه درم نانخواه پنج درم کبابه

چینی چهار درم بهمن سرخ سه درم بهمن سفید دو درم تخم کنند نار سه درم تودری

سرخ و زرد و سفید از هر یک سه درم مغز نارگیل دوازده درم تخم اسپست شش درم

تخم جرجیر سه درم تخم پیاز دو درم خصیت الثعلب هشت درم موی بنجک چهار درم

بادرنجبویه سه درم ذرکاو شش درم زراوند مدحرج چهار درم مو بهار گاو یازده
درم بزر البنج سفید سه درم مغز بادام شیرین مقشر ده درم مو قنبرتی و دفوته از هر یک
سه درم مو حبت الطفر چهار درم مو کردکان چهار درم مو حب الزلم چهار درم
کنجد مقشر دوازده درم تخم خشخاش شش درم تخم شلغم سه درم ورق الخیار
بکوبند ادویه روغن بادام شیرین بقدر کفایت کعب الغزال یک وزن ادویه عسل مصفی
سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربتی از یک درم تا دو درم مجرب
مزاج و وقت و اگر خواهند که افیون کنند مقدار درم قرار داد انست فی کیفیة **معجون**
تخلیص جالینوس که بجهت اوجاع مفاصل امتحان نموده و اثر آن ظاهر شده اجزاء آن سورنجان
ده درم اسارون زنجبیل زیره کرمانی دار فلفل از هر یک دو درم بعسل مصفی سرشند
شربتی دو مثقال با آب گرم این نسخه صحیح خود سبب وزن پنجه درم مزاج گرم و خشک
در یکدرم چه و نیم منه **معجون** که جهت درد اعضا اکثر دردها بغایت نافع است و مجرب
چوب چینی ده مثقال سورنجان مصری مصطکی سیاه دانه دارچینی قرفه عود زیره سیاه
نانخواه زنجبیل ورق گل سرخ خشک کرده خولنجان مصری از هر یک سه مثقال سانج
هندی بهمنین دار فلفل از هر یک دو مثقال چند بیدستر یک و نیم مثقال زعفران
یکمثقال مشک نیم مثقال مجموع ادویه را کوفته و بیخته و قند سفید سیده کرده شصت

علاج دردها

مثقال

مثقال داخل ادویه کنند و عسل سه وزن ادویه جوشانیده و کف گرفته بقوام
آورده و از آتش فرود آورده و نیم سرد ساخته ادویه را در آن ریخته معجون سازند و هر
صباح یکمثقال و نیم بخورند که بغایت نافعست منه بنادق بزوری نافعست اوجاع
کلیه و قروح مثانه و مجاری بول را اخلاط آن مو تخم خربزه سه درم مو تخم خیار
شش درم مو تخم کدو چهار درم مو بادام مقشر دو درم خشخاش سه درم کتیرا دو درم
خولنجان و سنبل از هر یک ده کوفته و بیخته بنادق سازند منه حب عجیب
جهت درد مفاصل جالینوس گوید که از خوردن استخوان آدمی مردم از درد
مفاصل شفا یافته اند اما استخوان باید سوخته و با گلاب خمیر کرده حبها ساخته
باید خورد منه حب جیوه عمل حکماء فرنگ نخستین جیوه را اصلاح نمایند تا جیوه کشته
شود پس عاقرقرحا و مصطکی از هر یک دو مثقال کوفته و بیخته با آن ضم سازند
و بقدر فلفل حب سازند و هر گاه اشکی بهم رسانند و مبتلا در بجستن کیر دو از گوشت
این بیماری دست و پا و کمر او از کار رود و یا در کام و قضیب او سوراخ بهم رساند اورا
نیم حب صباح و سر حب شبانگاه بدهند و اول شوربا و گوشت جوجه با
ادویه حاره نخورانند و بعد از آن این حبها بدهند تا بخورد و از شیر و باد بر
برحذر نمایند از سر نو جوان گردد و درد البته رفع شود منه **طلا** بهق جهت باد فرنگ

یکدرم

زیبق ۱۵

کنند مصطکی زیبق از هر یک ده درم بیه بز بقدر کفایت **مرهم زیبق** جهت مار فرنجی زنجار سه
درم برگ حنا ده درم بوره ارمنی سه درم بادام تلخ سوخته ده درم روغن گل بیست درم
مرهم سازند **نوع دیگر** اصل السوس مردارسنج زیبق از هر یک ده مثقال روغن
زیت پنج مثقال **طلاء زیبق نوع دیگر** زیبق ده درم افیون انزروت مازو جاوشیر کندر
صمغ مصطکی صبر کثیرا و صافی از هر یک یک درم بیه بز بقدر کفایت **طلاء زیبق** جهت باد فرنگ
سیماب دو درم نیله تهو تهه یا دو درم آرد کیله درم هر دو را پاک کنند و در ظرف آهنی
با روغن گاو مخلوط سازند و بعد از آن سیماب انداخته با دسته چوب نیم سحوق
نماید تا دو سه روز و این را برجراحت باد آتشک و غیره به پنبه بچسبانند که بسیار
نافع است **مرهم زیبق** علاج آتشک توتیا سندروس کج و سیماب مقتول دو جزو ورق
خمار مرم کوفته چهار جزو روغن گاو بقدر کفایت **نوع دیگر** زیبق هفت مثقال گل
مختوم سه مثقال آب لیمو قدری ماء زنجبیل و دو مثقال حنا دو مثقال سورنجان
دو مثقال روغن گاو سه مثقال **نوع دیگر** صبر و صافی از هر یک بخور ازرق زاج سفید سوخته
یک مثقال زیبق هفت مثقال حنا پنج مثقال روغن گاو سی مثقال ماء قیر
یکمثقال **نوع دیگر** و صافی مقل ازرق راتینج اشق سرب ابیض صمغ عربی زنگار کندر زیبق
مصطکی مردارسنج بزرقطونا نصف **الخ مرهم** مجرب حکیم محمد باقر کندر مصطکی

جو سیا

روغن نفط روغن کاو
ارده ...

صبر سیاه حلبه اقلیمیا شوره باروت از هر کدام سه مثقال حنا ده مثقال زنگار دو مثقال
بیه بز بیست مثقال بدستور مرهم سازند **شراب بلادر** که حکمای معتبر مشهور جهت پیسه و جذام
و آتشک و برص و ناسور و قولنج و استسقا و هیضه و ضیق النفس و خفقان و دست و پا و درد
مفاصل ترتیب داده اند و نزد ایشان بسیار معتبر است بستانند بلادر یکصد و ... دور کرده
در شش من شیر بتدریج بجوشانند تا تمام شیر در خورد بعد از آن زرد و آرد و خشک کنند
و بعد از آن بجوانب بشویند پس شیر چهار من و قند سیاه کهنه دوازده من آب جاده بقدار
حاجت گل زبانکاد و سیر در خم چرب کهنه اندازد و بعد از جوش قرنفل جوز خولنجان دارچینی بوا
بسباسه کبابه چینی الاچی زعفران سوده داخل کنند و بنوشند و بعضی معطر بر نیسا ... اند
رهم زحم باد آتشک مستعمل معتقد صاحب رساله مولانا عبدالنبی که مکرر تجربه مولف
بنفز رسیده پیاز دشتی کهنه وزرد چوبه ووج مساوی سوزانیده حجام سبز کنند و سماق
اورد ارسنک و رال از هر یک دو درم سائیده تمامی اجزا را در چربا ماده گاو جوشانیده
صاف کرده مرهم سازند و بکار برند **مرهم نوع دیگر** از مجربات مولانای مذکور پیاز دشتی پوست
بغلتیده و نیم که از دیگچه بر آمده باشد و باریک سائیده پس مغز استخوان ماده گاو در پیاله
آهنی کرده بجوشانند و صافی نماید و پوست سائیده را انداز کرده اند زیر دو سقرا بخود بر
مور توتیا بر آتش گذارد چندانکه بسوزد و سفید شود مبره کرده داخل آن نماید و خطمی

علاج آتشک

4

4

۹

بر آتش گذارد و هنوز بر آتش باشد که هفت هشت قطره از پوست درخت پیپل کوفته
در آن بچکانند و بهم زده فرود آرد و هر روز بر زخمها گذارد که بسیار سریع النفع **حب**
که بجهت باد آتشک بی نظیر است خصوصا گر را که از شدت علت دست و پا از کار
مانده باشد یا از خوردن سیماب و زرنیخ و طلق و داروهای غیر مکرر ورم در اعضا افتاده
یا در کام و قضیب زخم بهم رسیده باشد سریع النفع است از مجربات و معتقدات مولانا بار
فارابیه و معمول مرو پنجاب چوب چینی صنعت آن بسیار نو سم الفار که از زبان هندی
پیکیا نامند و در شیر گاو بجوشانند بعد از آن بکشیره موم در خف کیله سابیده خشک
سازند باز با آب لیمو سابیده خشک کرده اشند پس از آن در ظرف گلین کوچک
کرده ظرف دیگر همان قدر معکوس بر سر آن گذاشته بگل حکمت استوار ساخته
بر آتش نرم گذارند چندانکه منعقد گردد بعد از آن یکتوله از مصعد آن گرفته
با یکتوله قرنفل و یکتوله بسباسه جدا گانه نرم صلایه کرده همه را با شیره آک خمیر نمایند
و بمقدار دانه ماش حبها بندند تا یکهفته هر روز یکی از آن حبها با قدری روغن سنور
بخورانند و اگر علت بسیار غالب باشد دو هفته بهمان دستور بخورد و تا بیست روز با
نمک پرهیز نمایند و از ترشیات و بقولات تا چهل روز پرهیز کنند و از ماهی و جماع لبنیات
تا شش ماه هرچند بیشتر بهتر **معجون** شیطرج هندی که صاحب آتشک را بسیار
مفید است

مفید است از مجربات مولانا مذکور و معمول بابانانک چوب چینی هفت پیاره شیطرج
هندی نیم سیر و فلفل موی یک سیر و زنجبیل دو سیر جدا گانه کوفته و بیخته در سیر گور
کهنه جلاب ساخته بقوام آورده بر کشند بعد از آن هفت سیر و نیم روغن کنجد
و شقشی در پاتیله انداخته خوب بجوشانند و چون از کف کردن باز ایستد معجون
مذکور را در آن انداخته بچمچه بر هم زنند و با آتش نیم سوز جوش دیگر بدهند احتیاط
داده فرود آرند آنگاه همه روغن را از معجون بر آورده جدا گانه در ظرف چینی یا
شیشه نگاه دارند که بجهت ادمان درد اعضا و جرب بغایت نافع است و هر روز
از معجون مذکور مقدار گردکانی هر روز بخورند که نفع بسیار بخشد و علتهایی که از آتشک
در باطن بهم رسد رفع کند و اگر خدانخواسته در اثنای خوردن درد اعضا اندک زیاد شود
کند و غرغره مالا راه نه دهند که نتیجه آتشک خوبست والله اعلم واحکم علاج سوزاک
مجرب میر افضل خویش رعایتخان دیوان تنخ کاسنی را کوفته شب در آب خیسانیده
دو شب نگاه دارند و صبح بپاشند ناشتا نوع دیگر از مجربات حکمت پناه حکیم
خوشحال ولد حکیم همام گیلانی دو توله نشسته در پیاله آب خورد با حل
نموده شب نگاه دارد و علی الصباح ناشتا بپاشند که در دو روز استفاده بخشد
نوع دیگر مجرب حکیم مذکور کشنیز او نبات مساوی کوفته و بیخته بقدر یک کف تا سه روز

علاج سوزاک

صبح و شام سفوف سازند و از چیزهای تیز و حریف پرهیز نماید نوع دیگر از مجربات
اکرام خان ولد اسلام خان فتح پوری پوست درخت انبه قدری کوفته در آب [illegible]
و نیم سیر شاهی عصاره انبه داخل کنند و شب نگاه دارند علی الصباح اندک اندک
داخل کنند قدری بگذارند تا ته نشین شود پس صاف نموده ناشتا بیاشامند نوع دیگر
مجرب علاء الحق بیگ آب خوزه شیر گاو خام و نیم آب خوزه آب شیرینه باهم مخلوط
ساخته تا چهار پنج روز ناشتا بیاشامند نوع دیگر از مجربات مولف شیب درخت
کنار را از میان ببرند و بگذارند تا تمام شب آب در ظرفی جمع شود علی الصباح ناشتا
بیاشامند نوع دیگر از مجربات حکیم علی خادم مولف خاک چغوک یک کف در قدری آب
بخیسانند و شب نگاه دارند تا روز علی الصباح ناشتا آب او را بیاشامند
نوع دیگر مجرب حکیم علی مذکور مصطکی یکمثقال و نیم در آب خیسانیده شب در هوا
نگاه دارند و علی الصباح ناشتا بیاشامند نوع دیگر مجرب فتح الله شاگرد مولف
چنانچه راقم ایام مبتلا باین بیماری بود و صعوبت تمام میکشید در مدت ده دوازده
روز از خوردن این نقوع بالکلیه آرام از بیماری رهائی یافت با آنکه پرهیز نمیکرد
بگیرد کشنیز خشک و بادیان از هر یک دو مثقال کوکنار یکمثقال یا نیم مثقال [illegible]
ادویه را نیم کوب کرده در سفال آب تا دیره یک و نیم پاو بیندازد و شب نگاه

دارد

دارد و علی الصباح با آنکه مالیده و شیر و هوا از پارچه صاف نموده ناشتا بیاشامد [illegible]
مجرب و مفید است نوع دیگر علاج سوزاک که چرک حایل بزردی باشد خاصیت [illegible]
زرد چوبه جا پهل پیلیه استار است هر صبح بقدر یکمثقال ناشتا با آب سرد [illegible]
نوع دیگر یک غضاده عصاره پوتر [illegible] بستانند و اندک نمک سیندها در [illegible]
هر صبح ناشتا بیاشامد که دوا است عجیب جهت سوزاک نوع دیگر تخم خرفه دو مثقال
تخم خیارین دو مثقال تخم بستان افروز دو مثقال نرم کوفته در پارچه بسته در پیاله
آب بغیر خود فرد او را بیاشامند و اگر بر سیاوشان سه مثقال اضافه کنند انفع
است و شیاف ابیض را بآب یا سفیده تخم مرغ ساییده در احلیل چکانند و مجرب
است چکانیدن شیر دختران در احلیل و تناول نمودن قرص کافور با شیره خرفه
بسیار مفید است نوع دیگر علاج سوزاک که از غلبه صفرا باشد پوست هلیله زرد
و کتیرا و پیکان بیده و مغز تخم خیار از هر یک سه ماشه در شش سیر آب بجوشانند
تا آنکه یک سیر بماند صاف نموده با یکدرم عسل مصفا آمیخته ناشتا تناول نماید
نوع دیگر شیره لوبیا و شیره بهیلی بهول از هر یک هشتم حصه سیر انگوری باهم مخلوط
ساخته و یکتا نمک و یکتا نمک شکر سفید اضافه کرده ناشتا بیاشامند
و از گوشت و نان گندم پرهیز نمایند نوع دیگر مغز تخم کدو سه درم مغز تخم خیار [illegible]

مغز تخم کدو و خرفه مقشر خشخاش سفید از هر یک ده درم نشاسته کثیرا رب السوس
از هر یک سه درم زر السنج سفید ده درم شکر سفید برابر همه ادویه هر روز صبح سه درم
و شام سه درم با یک وقیه شربت بنفشه با جلاب لعوق نمایند نوعی دیگر از مجربات کمترین
پرستاران فدوی نور الدین محمد یکشاهی کجلوان و همین قدر زیره خام کوفته و بیخته
وا بیخته سفوف سازند که مجموع این سه خوراک است و اگر کسی تاب یکشاهی نداشته
باشد نیم سیر شاهی تجویز نموده اند که یکهفته ناشتا علی الصباح با آب سرد بنوشند
و بعد از آن اندک مدتی شربت ریحان با شیر خام پر پیاله هر روز بغایت نافع خواهد بود
که این کمترین زیاده از صد کس را بدین دوا علاج نموده و شفا یافته اند لیکن در علاج اهل
دول زنهار با این دوا علاج ننماید که باعث ندامت و تحیر خواهد بود نوعی دیگر علاج
سوزاک که از غلبه صفرا باشد یا از باد و بلغم باشد العرجو کهار پسکری فلفل دراز بیکان
بیده از هر کدام یک مثقال کوفته و بیخته با نه درم آب شسته برنج تناول نماید نوعی دیگر علاج بهر
انار دانه و ارمله از هر یک یک درم با هشت درم آب جکسره و پنج کیله تناول نمایند و تجربه کنند
نوعی دیگر عناب ده دانه بنفشه سه درم جوشانیده صاف نمایند و بخورند نوعی دیگر
شراب بنفشه ده درم در آب گرم حل کرده بیاشامند نوعی دیگر شراب بنفشه
با شراب خشخاش ممزوج کرده که مجموع ده درم باشد با آب گرم حل کرده بیاشامند

نوعی دیگر

نوعی دیگر علاج سوزاک مغز تخم خیار ده درم رب السوس افیون تخم کوکنار تخم خرفه از هر یک یک درم
مجموع ادویه را کوفته و بیخته ناشتا سفوف سازند شربت از دو یک درم است نوعی دیگر مجرب حکیم
محمد حسین مغز تخم جو و مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک بیست درم گل ارمنی صمغ عربی
کثیرا دم الاخوین از هر یک ده درم افیون سه درم تخم کرفس دو درم نوعی دیگر اسفیوش
افلو ده درم انزروت سه درم نشاسته یکدرم کثیرا یکدرم افیون نیم درم دوای
که به جهت داء الثعلب بغیر باد خوزه مفید است اولا حجامت در زیر زنخ باید کرد و
بجهت خون باید کشید و بعد از آن سیر و قند با هم صلایه نموده بعد از خون کشیدن
موضع بران بمالند و بگذارند که خشک شود و با آب گرم بشویند و روغن بمالند
که بغایت مفید است و در اندک روزی موی بر می آید اگر صاحب مرض خواهد که زودتر
بشوید می باید که اولا سر و ریش را با جمیع بدن بروغن سرشف مالیده با آب
آهک بشوید اگر روغن سرشف با هم سرشته روغن کتان نیز مفید است والله اعلم نوعی
دوای مجرب جهت خیارک پوست سنبل را با نمک سفید هر دو را یکجا کرده بکوبند
و گرم کرده ضماد نماید که محال است وجع را ساکن میسازد فصل سیم در خواص
و منافع چوب چینی و طریق خوردن آن منقول از کتب باد آورد ما جو تا اما در خزانه
چوب چینی و فواید آن منقول از حکیم نظام الدین احمد گیلانی بدانکه چوب چینی که مشهور

یخ چینی و در زمان سابق معمول نبود و در این صد سال پیدا شده و طبیعت او حار رطب
است بدلیل آنکه دافع سوداست و آن بطبیعت یابس است و علاج مرض بضد است و چون بضد است
حرارت آن بنسبت پس در درجه اولیست و چون تقطیع و تذویب و تسهیل
میکند میباید که رطب باشد و این امر چون ظاهر است پس رطوبت بدرجه ثانیه
باشد و این یخ را خاصیت بسیار است و از بسکه آثار خوب از این یخ مشاهده کرده اند
گفته اند که گویا این یخ از آب حیات پرورش یافته است و روش خوردن آن
بطریق تعریف مشهور است و چون اکثر بعد از تنقیه بدن بجلاب مناسب بکار میبرند
و پرهیز خوب میکنند و از نمک و ترشیات و حموضات احتراز مینمایند و شربتها و غذا
های بسیار میخورند و نفع کلی میشود و این یخ در دفع مرض الشک و داء الثعلب و داء
الحیه و التیام جراحات خبیثه و تذویب او را هم نظیر ندارد چنانچه تجربه اکثر اطبا شده
و در اسهال مزمن و یخ امعاء و بعضی از اقسام استسقا نیز مفید است و از خواص
بسیار خواهد بود که هنوز بتجربه نرسیده و چند طریق دیگر از حکیم نظام الدین
احمد تجربه کرده و نیکو بر اثرهای خوب دیدم الفقاد در رواج آن بقول حکیم
محمد حسین گیلانی یخ چینی حار رطب است باتفاق جمهور اطبا که این یخ در زمان خاقان
انتها مرتبت اشتهار یافته اما در تعیین درجه آن اختلاف و اعتقاد حکیم

علاء الدین

علاء الدین محمود آنست که حرارت او در مرتبه اول در درجه اولست و در رطوبت او
تعیین درجه نکرده و جماعتی دیگر را مادر درجه دوم بلکه در درجه دوم حرارت او اعتقاد است
و اعتقاد این حقیر است حرارت او می باید که در آخر مرتبه درجه اول باشد بجهت آنکه
تأثیر او در ترقیق مواد متحجره و اذابت صلابات غلیظه در مدت اندک بکلی نیست
که از دواهای که حرارت او در مرتبه اول درجه اولست بتنهایی مدید نمی آید و بقول
حکیم علی بن حکیم ولی رواج چوب چینی گرم و تر است در درجه دوم جهت مردمانی
که سرد مزاج باشند در چین حاجت خواه بعنوان چهل سالگی رسیده باشند
[illegible] بسیار نفعست الفساد در منافع آن بقول حکیم محمد حسین گیلانی بواسطه رفع الشک و تعفنات
و صلابات و داء الثعلب و داء الحیه و مالیخولیا و جذام و سرطانات و بهق و برص
اسود و تب ربع و تشنج و [illegible] و لقوه و بالجمله امراضی که بسبب تولد آن از سودا
باشد نظیر ندارد و بواسطه تحلیل ماده متحجره و توسیع مسام و تصفیه خون بغایت خوب است
بقول حکیم فخر الدین اما خاصیت چوب چینی بدانکه صفت این چوب را اطبای سلام
در کتب خود نیاورده اند و غالباً در زمان قدیم نبوده اما بعضی از خطا و ختن یا آنکه بود
بیرون نیاورده بدین سبب شهرت نیافته و خاصیت آن بر کسی ظاهر نشده
والعلم عند الله لا یعلم الغیب الا الله اما در زمان سنه وقتی که فرنگان پرتگال

تا در هندوستان را گرفتند و ساحل دریا بار را بالنفقه اقتدار خود در آوردند
و باطراف و جوانب دریای عمان کشتیها را جاری ساختند این بیخ را پیدا کردند درحیلی
از آن زمان تا امروز که نهصد و شصت و دو سال است این بیخ در میان مردم عام پیدا کرده
اکثر امراض بیان علاج مزمنه خصوصا ابله فرنگ و جذام و برص و داء الثعلب و داء الفیل
و دوا اما دانچه در فرض که نزدیک بقوح و جرح بوده باشد چون سرطان و خنازیر و دوامیل
و مانند آنها لیکن در خوردن این بیخ شرایط چند است بیان هر یک بجای خود
گفته خواهد شد انشاء الله وحده در مختار چوب چینی بقول حکیم محمد حسین گیلانی بهترین
چوب چینی آنست که سرخ باشد و سفید آن اگرچه در اغلب اوقات سنگین می باشد
و این از صفتهای مختاره است اما چون دلالت بر خامی و نارسیدگی دارد دون
سرخ باشد و متوسط باشد میان تازگی و کهنگی چه در این زمان رطوبت فضلیه او
که موجب انعکاس حرارت غریزیست کم میشود و حرارت غریزی ظهور تمام پیدا
میکند و بقول حکیم فخر الدین نوائکه چوب چینی نخست کرمناک و آن بر چند رنگ میباشد
سفید و سرخ و زرد و سیاه بهترین وی آنست که در قلم شیرین باشد و در وزن سنگین
و در رنگ خود رنگ باشد زردی که بسفیدی زند و بعضی زردی که بسرخی زند بهتر دانند وبعضی
و آن از جانب خطای بکاشغر آید و از آنجا بسمرقند و بخارا آورند و نوعی از جانب زیرباد

برابر و بهند و بار نوز می آورند و از آنجا بعراق و خراسان و روم میبرند اما بجوها کاشغر
نیست و بعضی سفید را بهتر میدانند اما حکمای فرنگ آنچه سرخست بهتر میدانند و بقول
حکیم علی بن حکیم و ساجوب چینی میباید که سرخ و سنگین باشد و شاداب که عادر و
بسیار باشد و سخت نباشد و آن طرفی که تازه بشکند بروی گرد نیست بهترست فلو باید
علی الخصوص از دریا گذشته باشد و سفید آن باشد وطع دیگر نافع است و مفید اعادهٔ قوت
و نفع قسم اول الفقس در مدت بقای قوت او و بقول حکیم محمد حسین نزدیکو رجوان در این
بیخ رطوبت فضلیه بسیار است و رطوبت فضلیه رطوبتی است که در جوهر او باشد
و مخارج جمیع اجزا نباشد بنابراین مدت بقای قوت او در جایی که از رطوبت هوا او نم
فایل باشد بفه للحل بیبوست در هوای او بوده باشد مثل کوه پایها بواسطه اکثر حرارت
و یبوست هوا مانع و مقاوم رطوبت فضلیه اوست و او را از عفونت مانعست و در
هوای که بخلاف او باشد خصوصا در هندوستان میباید که بر اشکال بر و نکنند در دیگ
و در تعیین مدت او در هندوستان همین مقدار کافیست و این تغییر دقت در زمانیست
که او را از متغیرات رایحه و طعم و خاصیت محافظت نموده باشند در قدر شربت بیخ
چینی ایضا بقول حکیم محمد حسین آنچه در نسخهای که اطبا در مطبوخات استعمال نموده اند
در قدر شربت آن اختلاف بسیار شده بعضی صد و شصت مثقال را در شربت روز

در بیست روز بطالی می برند
هر روز پانزده مثقالی قدری
شربت می افتند و آنچه شهرت
دارد آنست که صد و شصت
مثقال را در بیست ...

جوشانیده مینوشند که هر روز هشت مثقال درست میشود و بعضی دیگر سی و چند مثقال
به پوست و یک حصه کرده میجوشانند که هر روز قدر شربت هفت مثقال و سه دانگ و نیم
جهت صورت ظهور پیدا میکند و چون مقرر است که این وزن مذکور را در یک من آب طبی
که صد و هشتاد مثقال است میجوشانند که یک حصه برود و دو حصه بماند و از آنچه ماند
بعد از استکباب و استیفاد فایده بخار آن دو پیاله قهوه خوری از آن آب مینوشند
و باقی آب را در هر باب که ضرورت باشد مثل دست و رو شستن و در محل آب
طهارت خانه کردن و غیرها استعمال مینمایند پس بنا بر آن بحساب تخمین میباید که قدر شربت
هیچ حصه دو نیم مثقال باشد چه از صد و هشتاد مثقال آب که مقدار معهود هیچ چیز مطبوخ نیست
هر گاه یک حصه از چهار حصه صد و هشتاد مثقال که چهل و پنج مثقال میشود برود و سه
حصه که یکصد و سی و پنج مثقال باشد باقی بماند و از این آب دو پیاله قهوه خوری که
بحساب تخمین چهل و پنج مثقال است خورده شود و نسبت چهل و پنج با یکصد و سی و پنج
ثلث است و از مقدار مذکور پنج حصه که در این آب جوشیده بنا بر آنکه اثر قوت
او را این آب اخذ نموده پس نسبت باید داد از اصل که پنج چیز است و فی که نسبت داده
شود دو مثقال قدر شربت بجز ظهور می آید چه نسبت دو و نیم و یک هشتم و نیم و ثلث
است و بقول حکیم محمد الدین در بیان مقدار چوب چینی چنانکه آنچه قرار داد اهل زمان

در شهرت

در شهرت یافته میباید که مقدار چوب چینی یکصد و بیست مثقال چهره که عبارت از یکسیر
کرده است و این یک شربت تمام است کمتر از این چندان نفع از وی ظاهر نمیشود و لهذا بعضی
یکصد و پنجاه مثقال را یک شربت میدانند و بعضی از دوم دو خوراک یک شربت میسازند
و این نیز معقول است در اوقات استعمال چوب چینی بقول حکیم محمد حسین که بالا مذکور
بحسب اسنان و فصول چون مرتب و معین شده که مزاج چوب چینی حار رطب است
پس استعمال فواید و منافع این چوب کسانی که در اواخر سن شباب و اول کهولت
باشند بیشتر خصوصاً هر گاه مزاج جمیع ایشان به برودت و یبوست مایل باشد
چه بحسب اصل مزاج و چه بحسب سن انتفاع اینها از این دوا اتم و ابلغ است و مشایخ را
باوقتی استعمال این دوا انجوز است که مزاج ایشان از رطوبت عرضی که الله
الله زند این سن است فی الجمله تحقیق داشته باشند و یبوست غریزی باشد
کردن شکوفت مقصور باشد و از اینجا معلوم میشود که بجهت مرض اتی
فایده بسیار از این شربت و الا با وجود رطوبت بالکل اکثر مطلوبا نبوده باشد
ممنوع است و در مزاج صفراوی چون یبوست آن میکشد و حرارت او را از استعمال
وحدت و سورت فرو می نشاند و به اعتدال می آورد نیز از این دوا نفع
بسیار متصور است و اطفال را از استعمال این دوا فایده چندان نیست

مرتب نمایند

و بهم فرسته است چه حرارت غریزی اینها مغمور رطوبت غریزی است وقتی که رطوبت
این چینی بر علاوه آن سود متحمل است که حرارت بحیثیتی منتشر شود که تدارک
آن متعسر باشد و او امن [illegible] حادث شود و بلغم را جا نیز خالیا از ضرر نیست
بلکه ضرر در اینها بیشتر است خصوصا وقتی که مرطوبا باشند چه حرارت ضعیف این
بیخ چینی در مزاج اینها تاثیر نمیتوانند کرد و از جهت رطوبت ضرر بسیار متوقعست و دیگر
چه اگر فلجا نزاکه در حال صحت بسبب روا نیست (که بالای نوشته است) استعمال نمودن آن خالی از خطا و قرق
نیست اما هر گاه مزاج اینها از اعتدال منحرف شده باشد و در عود نمودن بحالت
ممد اول بسیار ممد و معاون خواهد بود بهترین اوقات بحسب فصول وسط بهار
و میان و اوایل خریف و طرفین تابستان است و وسط تابستان خریف و اتمام بهار
آن و در زمستان خوب است و ادله اینها بر صاحب خطرات عالی مخفی و محتجب
نه در مختار استعمال چوب چینی بقول حکیم محمد چینی مذکور خوب ترین خوردن
طریق خوردن چوب چینی جوشانیدن او و استنشاق بخار آن نمودن است
چون این طریق مشقت بسیار دارد و در این زمان مزاج مردم بحیثیتی نازک شده
که بار در میان نتوانند مشقت را اختیار نمیتوانند و الحق محنت پرهیزان کم
از مشقت درد نیست و از او گذشته عرق و طریق قهوه آش بسیار محبوب است

معجون

معجون و سفوف چیره که روش اهل هند است و حلوا و فالوده و غیره اقسام خورده
او چندان خوب نیست چه تاثیر بیخ چینی رقیق و اذابه صلابات و مواد است و نفوذ
این در بیرون حالت در عروق ضیقه بغایت دشوار و نیز چون بطریق که در مزاج آن
مذکور است که خالی از اجزای رقیقه نیست ممکن نیست که همراه اجزاء در عروق ضیقه
محتبس شود و موجب سده گردد و حال آنکه منفعت آن رفع سده و اذابه صلابت
خصوصا هر گاه که او را با مفردات مثل آهک و فوفل همراه کرده بخورند و در بیوقت
بهم رسانیده بسیار است چه این چیز بواسطه قوت نفاذه در عروق ضیقه نفوذ میکند و هرگاه
این با او یار شوند احتمال متعفنت در عبور بعروق ضیقه نیز از طریق بخار چوب
چینی داشتن بیاورند ظرفی و در آن شش اشتار آب بریزند و نیم پهلو
چوب چینی سوده و از پارچه گذرانیده در آن آب ریخته یک ساعت بگذارند
که از آتش بجوشش در آید اما الظرف را بپوشانند و چون یکدو جوش بخورد
دیگ فرو آرند و سر آن دیگ را که سرپوش کرده باشند بخمیر بگیرند بر بالای
دیگدان و هر گاه بخواهند بخار را دریابند کرسی که سوراخ در میان آن
و از طرف دیگر راه و سوراخ شود آورده اول آن دیگ را بر بالای انگشت
افروخته گذارند و بعد از آن کرسی را بر بالای آن گذارند و خمیر بر آن زدن

کرسی گذارند که راه بخار رو باو نباشد و چیزی که بر روزن کرسی گذاشته باشند
دور کرده دو سه گهری یا هر قدر ساعت که خواهند بنشیند تا بخار آن بر جمیع اعضا رسد
و عرق در اید بعد از آن برخواسته آهسته آهسته از آن جا در آید از خود دور سازند
که نفع بخشد تمت صفت قهوه چوب چینی آب یک استار و آرد بیخ چینی چهارم
سیر شاهی در قهوه دان افکنند بجوش آورد که آب یک رنگ شود و بطریق قهوه
بیاشامند نوع دیگر از حکیم علا مذکور می باید یکتوله و نیم از چوب چینی و ربع توله
قرنفل و ربع توله زعفران و ربع توله دارچینی اعلا و نیم دانگ مشک با گلاب
حل کرده نزدیک رسیدن قهوه اضافه نمایند و بر فعات نوش نمایند و اگر گل
دهاوه و جوزبوا ربع توله و بسباسه نیم توله اضافه نمایند انسب و اولیست
نسخه عرق چوب چینی منقول از حکیم مذکور چوب چینی نخود پوست مغیلان دو سیر
سعد هندی ربع سیر سنبل الطیب ربع سیر زرنباد ثمن سیر قرطاشتی توله
بیخ بنفشه شش توله رازیانه ثمن سیر اجواین قرنفل خصیة الثعلب از هر یک هفت
توله خولنجان هر یک وزن دو پایک قطعه می باید که جمیع ادویه را نیم کوب کرده
و خولنجان را بعد از دو انیدن بسیار ریز نموده ماک کرده با ادویه و ده سیر
عسل اعلا ممزوج کرده در مرطبان انداز ند و آب گرم بر بالای آن آنقدر بریزند
که مقدار ده انگشت
در بسیاری از نسخ بجای قرطاشتی ... نیز ... چنانکه مقصود ما ... می شود

که مقدار ده انگشت بالای ادویه باشد و سر ظرف بگل گرفته در زیر ریگ وقعوه نمایند
تا انفصال مفت روز بعد از آن سر ظرف وا کرده برهم زنند و دست بمالند و بعد از آن
پنج سیر نبات اعلا و ربع سیر جوزبوا و ربع سیر بسباسه و یک ورق الخیال برشته کرده
دست مالیده ممزوج سازند و باز سر ظرف بگیرند و دفن نمایند مثل سابق و روز
دوم سر ظرف را وا کرده ادویه را با خولنجان و آب ممزوج ممزوج بوده در عرق آن
کرده در دیگ آن لوله انگاه دارد تا آنکه عرق بچکد بعد از تمام عرق در ظرف چینی نگاه
دارند یا در ظرف نقره و الا از ظرف دیگر اثر خواهد کرد و شیشه خواهد ترقید و بعد از سه روز
تناول نمایند تا با راگر مریض باشد و قدر شربت توله است و بعد از طعام نیز میتوان
مرض خورد و برای شخصی که بیهوش پیغوض می خورده باشد و این عرق را جهل و یکروز مداومت
باید نمود و از نمک و ترشی و جماع پرهیز نمایند اولیست و منفعت تمام فواید دارد و فواید
و منافع اینست از برای قوة دماغ و قوت دل و جگر و فالج و درد مفاصل و ربو و ضیق
النفس کی از غلبه بلغم باشد و کسی را که عقوب گزیده باشد اگر سه توله ازین عرق بخورد زهر
اثر نخواهد کرد و اگر شش توله خورد احتمال دارد که هیچ زهرهای دیگر اثر نکند والله اعلم
و اشتها را تمام آورد و قوت باه افزاید و نوش عرق النسا و رعشه و غرور را بغایت
سود مند است و این منافع بسیار دارد که درین مختصر نوشته شد معجون چوب چینی

زرنباد جدوار زراوند مدحرج خولنجان ماهیزهره پنج ابو هر جزو افسنتین بلیله سیاه سمط

مفسول تربد سقمونیا دارچینی سنبل مصطکی جوز بوا زعفران لب باسه قرنفل اسبل از هر یکی

دو مثقال ... بادرد مثقال کوفته و بیخته بسه چندان عسل کف گرفته سرشته هر روز

سه مثقال از این ترکیب بخورد و از پنج جزو عرق مثل دارچینی بگیرد خوردن آن از نفع

خالی نیست اگر بعد از هضم طعام خورند او ما خوذ بود زیرا که اینها را تاثیر تمام نیست که بآن

خلط جمع توان کرد و نیست آنچه این حقیر در این باب ایراد کرده انجه میرزا بها الدوله در طب

خود ذکر کرده است و اما از مرض دانه که در خراسان به آبله فرنگ مشهور بود و جهت کثرت مشابهت

اکثر آن بجدری مانند در رنگ سیاه و در جمیع اعراض با انواع پدید آید بعضی از آبلهها بزرگ

و بسیار و در هم پیوسته یکبار پدید آیند و آب گیرند و سخت بزرگ شود و سوزش میکند

و میخارد و درد میکند و بعضی را که اندک آب گیرد زود ریش گردد و محل آن سوزش و درد

و دوار و ساعظم میکند همچون حمره و گاهی سعفه خشک ... گردد و گاهی بثله آید و خشک

ریش پیدا کند و بزرگ میشود و پوست را تیر میخورد و بیشتر ظهور او اول به پوست

سر بود یا بر ذکر و گاه باشد که بر اکثر اعضا بر اسر بیشتر پدید آید و انچه اول برآید بیش هنوز باید باشد

و بعضی دانه بنوبت برآید و گاه باشد که بر بعضی اعضا غلبه کند تخصیص و بعضی باشد که یا کمتر بود به تقشقش

پایها و گاه باشد که بثرات اندک و متفرق بود و اول ... آن علیه و ارتفاع ... و بسیار

دفعا بدن و درد مفاصل بود به کم حرکت مشکل توانند کردن و درد شبها در مفاصل بیشتر

بگیرد دارد و آنرا که دانه کمتر برآید وجع مفاصل بیشتر بود و گاهی وجع تا قلب شود چنانچه

بیمار خواهد که خود را هلاک کند و من ... دیدم ... را که پایهای او ... بیکار شده همچون مفلوج

و گاه باشد که با وجود درد مفاصل دست و پا ورم کند و تبها انواع شبانه حس میشود و درد پیچیده

پدید آید و اشتهای طعام کم شود و هضم ضعیف گردد و گاه باشد که از اول دانه غلبه

برآید تا از وجع باشد و بجای آن تمام التیام بعضی دریافته اند چون علاجش نشود در نصف

ماه باشد و قبل از این چون علاج نیکو بکنند تخفیف نیکو یابد و بعد از چند روز دیگر باز دانه و درد

و ورم عود کند و بعضی را که مزاج قوی بود و اخلاط بد در مزاج او کمتر باشد دانه کمتر پدید آید و اعراض

آن کمتر رنجه دارد و بسیار بود که قبل از ظهور بثره و ارتعش و شب ... پدید آید و بعلاج

و استفراغات گاهی کمتر میشود و باز پیدا میشود و باز پیدا میشود پس تا گاه بثره ظاهر میشود

و با خود جوارها و اعیای و درد مفاصل پیدا میشود پس تا گاه بثر ظاهر میشود تغیر باید کرد

اطباء داشتن — و غذاهای تریاقی کم تر تسکین حرارت بکافور و ربایات و غیره نمودن و هر گاه کم تر

و بردی خورد و در روده و غیره زیاده میکند بدانند که ماده آن بلغم عفن بورقی بود یا شیا

آن پس از آن حذر باید که و اگر بخلاف این باشد بدانند که خلط محترق است پس در پرهیز

خودرا — محال از بر شبها تریاقی انگاه دارند و انجا که بثرات یکبیک پیدا آید تیزاب

مدبر بر بریک مالیدن عظیم نافع آید و مداومت خوردن و پوشیدن تریاقات
بعد از تنقیه مناسب هر خلطی واجب بود و حذر از حلویات و ادویه حاره که جوش
کشنده و جوشانیده باشد لازم بود که مجلس هر چه باد انگیز بود دو خمر و حقن بود و هر ماه حقن
یکنوبت تنقیات قوی مثل فلوس خیارشنبر مقدار مناسب بود هر ماه حجامت بر ساق نیز
عظیم نافع بود و تیزاب سرد بر زخم بر محل درد از مفاصل مالیدن نفع تمام بخشد و روغن
موم تخم زردآلو مالیدن بس نافع آید و بخور برگ مورد و کندر و صندل و انکژه هر هفته
چند نوبت در شب و دامان و ریش کم بسیار دانه بود کردن بس مفید بود و محل
علت را بطبیخ اشترغاز و گل سرخ و مورد و کز که اندکی سرکه در آن باشد هر روز شستن کلف
بخصیص درکش مفید بود و جو و ارد الکلاب سابیده بر محل زخم و در وطلا کردن
نافع بود و چون از مباشرت افتاده باشد همه شب جو دار سابیده باب در احلیل
باید چکانیدن و بر وی به مرغ و سماق و در خصیها مالیدن و در دار المرز عازه با آب
سابیده طلا کنند بر دانهها در هفته یکنوبت دو مثقال و یک مثقال بعسل معجون
کرده بخورند انتروبه و اسهال دافع میشود و عظیم مفید مجرب آمده و بسیار برای این نوع
علاج کنند و مداومت خوردن جو و در سپاخها در گلاب سابیده و چون فادزهر
حیوانی و گل ارمنی و گل مختوم در شربت آلو یا در شراب مناسب و حب الشیاد

مغصور را با زحل کرده حافظ الصحه و تریاق کامل است معجون چوب چینی نسخه دیگر
شعیت درم سیاه دانه منقی درم قرنفل نیم درم زنجبیل نیم درم صمغ عربی نیم درم سنبل (۲)
مشک خوردی زعفران نیم درم جمله ادویه کوفته و بیخته باسه وزن عسل معجون کنند
وقت اول نهایت معجون چوب چینی نسخه دیگر چوب چینی یک استار فلفل دراز فلفل گرد
زنجبیل از هر یک بیست مثقال عاقرقرحا طباشیر بزر جوز بوا قرنفل سیاه دانه نانخواه
از هر یک بیست مثقال عسل صاف کرده پنج استار ادویه کوفته و بیخته در عسل مذکور معجون
سازند شربتی از آن مقدار که حقدار که خوش آید بخورد نسخه دیگر هلیله کابلی هلیله منقی
زرد و بلیله آمله مجموعا هلیله زنگی دارچینی بزرگ سنبل اسارون وقره زعفران سورنجان
معری خولنجان شقاقل مسری کندر فلفل زنجبیل بادیان رومی نانخواه تخم زردک
تخم شلغم بوزیدان شقاقل مصری جوز بوا عود هندی اجزاء را چوب چینی بقدر
مجموع دارو با عسل صاف بقوام آورده معجون نگاهدارند و در زمان حاجت کشنیز کنند
دو نیم مثقال از برای دفع درد استخوان و اشتهای هضم طعام نهایت نافع و کثرت
و فواید دیگر بسیار دارد معجون چوب چینی از تصنیف سوی کرانافع است
ضیق نفس را عنصل مصطکی ایرسا و ایسون زوفای خشک سورنجان مقشر
رب السوس شونیز از هر یک دو مثقال ترید سفید چهار مثقال میعه سایله پودنه

ریوند چینی ... مثقال

زیاده و نقصان کرده
از نقل حکیم سعد الله کیلانی
چوب چینی تازه هشتاد مثقال
سورنجان تلخ

بزر ساذج هندی سرابه خشک شکیم عقره ازهر یک مثقال پنج انجدان سفید
ازهر یک چهار مثقال چوب چینی بیست مثقال شاه ابو القاسم حکیم پنج کبر سه
مثقال نیز زیاده کرده اجزا کوفته و بیخته دو شبانه روز در سرکه کهنه بخیسانند و در
و با روغن بادام تلخ بیست مثقال و روغن نارجیل ده مثقال چرب کرده با
وزن آن عسل کف گرفته معجون سازند شربتی یک تولچه با این سکنجبین به عصل
مشوی که در سرکه پرورده باشند یک استار با دو سیر عسل کف گرفته سکنجبین سازند
معجون چوب چینی که صدر الشریعه در معجون سورنجان شش درم ماهی زهره و بوزیدان
... پوست بیخ کبر شیطرج ازهر یک ده درم پوست بلیله زرد مقل ده درم تخم
کرفس و تخم رازیانه فلفل سقنقور ازهر یک یک و نیم درم ملح هندی یک درم دار چینی
انیسون گل سرخ زنجبیل قرنفل قاقله ازهر یک درم تربد مصطکی روغن بادام
ازهر یک ده درم زعفران چند درم عسل سه وزن ادویه شربت سه مثقال جهة وجع
مفاصل نفع بسیار دارد معجون چوب چینی نقل از خط جالینوس الزمانی صدر
الشریعه کیلانی بعد از خوردن بیخ چینی جهة آتشک کهنه و نفخ معده و وجع پهلو
و وجع مفاصل و قوة باه و قوت اعضا و تولید و تحلیل نافع و مجرب است
از مجربات حکیم سعد الله کیلانی صنعت آن بیخ چینی از سوده ... ده مثقال سلیخه

کباه چینی

کباه چینی بهمن دار چینی سنبل اسارون عود هندی و عود قاری مصطکی قرنفل ساذج
هندی قاقله ازهر یک مثقال فلفل کرد و دار فلفل مشک عنبر اشهب ازهر یک یک مثقال
زنجبیل زعفران ازهر یک دو مثقال عسل وزن ادویه معجون سازند و هر روز
دو مثقال بناشتا بخورند سفوف چوب چینی با نبات سفوف کرده خورده‌اند و طایفی
دیگر با عسل سرشته کرده خورده‌اند و طایفی دیگر قدری از آن با غذا خوردن
تخصیص داده‌ام که یکسال است که هر روز اینقدر میخورم و قوت تمام داشت
و تولید منافع بسیار میکرد که یافته‌ام و مرتبا آن نیز دیده‌ام آن نیز قسما از نوع ...
و طایفه دیگر با ادویه مناسب ترکیب ساخته‌اند چنانکه حکیم عماد الدین محمود و حکیم
صدر الشریعه و حکیم عطار رحمه الله ترکیبات ساخته‌اند و فقیر نیز دو ترکیب ساخته‌ام
یکی را برابر مناسب مزاج این فلاسفه افزوده‌ام و یکی را با بعضی ادویه مفرد و قلیله
ترکیب کرده‌ام و استعمال نموده اثرهای خوب دارد و آن ترکیب اینست وزن شربت
اقل دو مثقال و اکثر تا سه مثقال صنعت آن چوب چینی هشتاد مثقال مصطکی عود
زعفران سنبل ساذج تودری سرخ تودری سفید دارچینی فلفل دار فلفل قرنفل زنجبیل گل
سرخ مثقال قاقله جوز بوا سعد کوفی اذخر بوزیدان فرنجمشک بهمن سفید بهمن سرخ
صندل سرخ و سفید عود ریح انیسون بادرنجبویه خصیه الثعلب جدوار طباشیر اشنه

وج اسطوخودوس خولنجان ریوند چینی از هر کدام دو مثقال مشک خالص عنبر اشهب
از هر کدام یکمثقال قند سفید کوفته بوزن ادویه سفوف چوب چینی که منقول از حکمای
فرنگ است چوب چینی یکمثقال مصطکی نیم مثقال نبات یکمثقال کوفته سفوف نمایند
قرص چوب چینی آنکه قدری را کوفته و بیخته بر نیم سیر آنرا با دو استار شیره نبات و گلاب
نیم سیر بقوام آورده با یکتوله عنبر با نبات صلایه بعد از آنکه فوارت شیره یا گلاب
کم شده باشد بریزند و با تیر برهم میزنند بعد از ان آرد چوب چینی دران ریخته تیز زده خمیر
ساخته بر میدارند و اقراص میسازند و از ان هر روز بقدر دو و نیم توله چوب چینی تخمین
کرده میخورند طریق دیگر چوب چینی پخته در رنگ قهوه خوردنست که مذکور شد حلوای
چوب چینی از حکیم علاء مذکور بهبابد که ربع سیر چوب چینی را کوفته و بیخته با یکتوله و نیم
سورنجان مقر و دو و نیم توله و نیم زنجبیل و دو توله و نیم دارچینی و سه توله مغز بادام
و دو توله نارگیل و شش سیر میده گندم اولا آرد را در روغن برشته نمایند و نیم
دار [illegible] و دو سیر نبات و نیم سیر عسل را اضافه نموده بدان میده برشته اضافه کرده
آتش کنند تا آنکه نزدیک برسیدن شود ادویه را اضافه نموده کفچه زنند بعد از ان
که در جوش [illegible] شده باشد مویها را ممزوج کرده آتش کنند و همچنین عطریات مثل ربع تانک
مشک و نیم توله عنبر و یکتوله زعفران وقتی که روغن را [illegible] آورده در طبق ریزه

نبات

نبات بلشیله پهن نمایند و بعد از انکه سرد شود بطریق شکرپاره مربع بریده نگهدارند
و هر روز نهار بمقدار یک تخم مرغ نشار ل نمایند که بنهایت سود مند و بمیهی است [illegible]
بسیار دارد و فوبه میسازد خصوصا تا قهیهای را و از کسانیکه زردی روی دارند بخودار
تغیر میدهد و خون صالح بهم میرساند و بهشه را خوشبو میکند و بخار البسیار [illegible]
پالوده چوب چینی آنکه در وقتیکه مناسب دانستم ده توله از اصل مندال سبوس
با سه توله خصیه الثعلب صلایه کرده با شیره نبات و گلاب بقدر حاجت و یک ماشه
زعفران پالوده پخته دادم و اگر عنبر نیم ماشک اضافه کنند هم خوبست و اگر فراخ بخور
حار باشد بجای خصیه الثعلب لعابهای مناسب مثل لعاب بهدانه یا لعاب بزر قطونا یا
بانشاسته پالوده [illegible] بپزند و مداومت کنند جایز است طریق دیگر طریق پرخوب
چینی ده ماشه چوب چینی را با یک ماشه فوفل ریزه کرده داخل برنجان نماید و چوب
خوردن آن در خلای معده است و جایز است که از دو پهر تا چهار پهر بجوشند
نوع دیگر چوب چینی منقول از حکیم علاء مذکور یعنی پاپان باید خوردن و روش آن
انیست که چوب چینی را تمام شب بر بالای ظرفی که دران شیر گاو جوش میدادند
باشند نگهدارند بنحوی که دود آن شیر و حرارت آن باو میرسیده باشد [illegible]
چوب چینی ریزه کرده هر قطعه بمقدار نیم فوفل یا مثل فلوس قطعه کرده بر بالای [illegible]

بار یکی کنداشته و آن پارچه را بر روی دیگ شیر گرفته باز بر بالایش سرپوش پوشند
بجنبشی که دور بود و علی الصباح آن چوب حصیر را در سایه خشک نموده ورق
ورق پارچه کرده شب در کلابه که دران زعفران و قاقله و سعد و عنبر آمیخته باشند
تر کرده در پای مقدار یک تولچه با نه دانه فلفل در میان پیچیده کرده نهار ناشتا [illegible]
و بعد از مفرح یکپهر بلکه پیشتر غذا ناشتا [illegible] تا چهل روز و اگر اینکس بیشتر
بخورد نیز مفید است اما مفرط نمیشود و پرهیز از ترش و جماع اگر بکنند انسب
و در وکوشش بستن و در جای کرم نشستن مطلوب نیست **انجام در بیان بعض**
امور کلیه که دانستن آن حافظ را فرض بل از جمله صحت
واجبات است مخفی نماند که مدار حفظ صحت و لعیست قوت بر رعایت قوانین
اعتدال است و رعایت آن در غایت اشکال بسبب اختلاف مزاج افراد انسان
و تفاوت احوال و مراتب آن زیراکه دو شخص از اشخاص انسانی را نمیتوان یافت
که مزاج ایشان در یک مرتبه باشد و چون افراد اشخاص انسانی را از غایت کثرت
در حیز ضبط نمیتوان آورد هرآینه از برای مزاج هر فردی نیز چیزی که لایق بحال او باشد
یقین نتوان نمود پس حکما را ضرورت شد که از مراتب اختلافات امزجه حدود سطر
و مرتبه اعتدالی منظور دارند و چیزی که لایق بحال آن باشد تعیین نمایند از اغذیه و ادویه

را نغما

و نغرها و باقی احوال را بحدس طبیب باز گذارند و چون معلوم شد که مراتب مزاج
در غایت اختلاف است ظاهر است که تعین که حکما نموده اند موافق هر مزاج نخواهد بود
پس حکیم حدس صایب و قیاس درست باید که میزان صواب و خطا باید کرد
و بعد از آن بر رعایت قوانین حکما مشغول گردید تا صحه قول حکما ظاهر گردد زیراکه
میتواند بود که دواء را که حکما سرد گفته باشند نسبت بعضی مزاجها گرم باشد و دوا
را که گرم گفته باشند نسبت به بعضی مزاجها سرد بود بلکه از دوا امر که تربیت از وی مثلا دو
مثقال تعیین نموده باشند گاه باشد که در مزاجی سه مثقال از آن باید داد و در مزاج
دیگر یکمثقال بنابر تفاوت که میانه امزجه است و ازین جهت است که شیخ ابو علی سینا
در طبیعیات شفا تصریح نموده باین معنی که ما مزاج و دوا را که معتدل گفته ایم
مقصود ما این نیست که اعتدال حقیقی دارد زیراکه اعتدال حقیقی از جمله محالات است
چنانکه در محل خود تبیین شده و مقصود آنهم نیست که مزاج او موافق و مطابق مزاج
انسانیست چه اگر چنین بودی بایستی انسان بودی بلکه مقصود آنست که معتدل
است باین معنی که اگر بر مزاج انسان معتدل المزاج وارد شود نه حرارت را
زیاده گرداند و نه برودت و همچنین مزاج دوا را که گرم گفته ایم یا سرد مراد ما آن
نیست که در جوهر آن دوا گرمی یا سردی هست و مراد آنهم نیست که جوهر آن

کرمتر یا سردتر از مزاج انسان نیست بلکه مراد آنست که اگر بدن انسان معتدل المزاج
اعتدالی مستوی فرض کنند مزاج او را گرم یا سرد کرد اند و بنابر اینست که میتواند بود که دوائی
سرد باشد نسبت به بدن انسان و گرم باشد نسبت به بدن عقرب یا دوائی گرم باشد
نسبت به بدن انسان و سرد باشد نسبت به بدن مار بلکه میتواند بود که دوائی
قیاس بمزاج صنفی گرم باشد و قیاس بمزاج صنفی دیگر سرد چنانکه قیاس بمزاج صنف
اوی گرم باشد و قیاس بمزاج صنف هندی سرد و از اینجهت که فلفل را در هند سرد میگویند
و در خراسان گرم بلکه چه جای اینست میتواند بود که دوائی قیاس بشخصی گرم باشد
و قیاس بشخص دیگر سرد با آنکه هر دو از یک صنف باشند چنانکه مثلا دوائی قیاس
بمزاج زید گرم بود و قیاس بمزاج عمرو سرد بلکه قیاس بیک شخص در یکوقت
گرم بود و در یکوقت سرد و بر این قیاس و بنابر اینست که اطبا وصیت کرده اند
که اگر خواهند تبدیل مزاجی نمایند بر استعمال یک دوا اقتصار نکنند زیرا که تواند
بود که آن دوا موافق آن مزاج نباشد اینست آنچه مضمون کلام شیخ بود
طاب ثراه و از اینجا معلوم شد که حکما راهی نموده اند و قطع راه را موقوف
بر حس و حرکت و حدس راه رو باز گذاشته اند پس در امر علاج مرض یا
حفظ صحت حدس را دخل باید داد و مدار بر تعینات حکما ننهاد چه تعین شان

نموده اند

نموده اند شاید موافق حال آن مزاج خاص نباشد پس اگر در دفع علتی یا
حفظ صحتی از یک چیز منفعت نیابد لایق آنست که استعمال چیزی دیگر نمایند
و از اینجهت خلاف خطا در اقوال حکما نگشته فوایدی انجام از افادات حکیم ولی
گیلانی است غفر له و لوالدیه و لجمیع المومنین بحق محمد و آله الطیبین الطاهرین
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و نختم الکلام فی هذا المقام علی هذا
المرام مصلیا علی سید الانام و آله الکرام علیه و علیهم صلوات الله الملک العلام
الهی تا در دار الشفاء رحمت بر روی بیماران گشاده و شربت صحت بجهت شان
آماده است این بزم راحت از او و به صحت و اثر به راحت هیچگاه خالی مبادست
مثنوی
کنیم زبان را بشکر نوا که در بزم ما نیست کس بینوا همه ساز عشاق آماده
گل و مطرب و ساقی و باده است شکر الله که بر اتمام این کتاب مستطاب و ختم
آغاز خجسته انجام موافق گردید و بموجب اشاره و خواهش آن شمع انجمن عیش
و عشرت و آن تازه گل چمن نشاط و بهجت که باد محفل عیشش همیشه آباد آن
ابتر سواد را به بیاض کشید امید که ملتمسهای این درویش در این موضع
قبول و رابد اولا آنکه چون این خجسته سواد که بیاوری طبع سلیم و مددگاری
ذهن مستقیم و نیروی اندیشه بلند پرواز و یمن کوشش زرف محرر خامه

نیز یک سارنو بیاض در آمده است بنظر شریف آن رسد بقبول مطالعه تلقی

نمایند و از تطویل کلام و عبارت نافرجام که بجهت خواهش طبایع خواص و عوام با اقتصار

جامعیت اهل حال و مقام رقم زده کلک غیرت سلک گشته منقص خاطر و مشوش طبیعت

نگردند دوم آنست که چون بزم آرایند و جام نوش کنند این پر سوخته پروانه شمع

جمال و شکسته بال بلبل گلزار خیال را برگ گلی که بنا گوش شاید برسد و جرعه که بساط نشین

برخاک ریزند یاد آورند نمایند بیت چو با حبیب نشینی و باده پیمائی بیاد آر حریفان باده

پیمارا ونعم ماقیل بیت اگرچه عزت از شاه هست بخشش هم گدا را و د بیت سیم الکه اگر محبوب

نسیان و رتبه نقصانی و قصور مادها هیولا با خطا سر زد به کرم قلم عفو و بخشایش

بر جرائم سهو این سالک از بیم خطا برگردان و بامید رجا بمغفرت کشیده بر عاجز یاد

آرند تا به برکات انفاس قدس اساس آن دانش ورطبیعت سپاس و مغز

پرور دانش اقتباس زورق امید این غریق بحر موفق زمانها از گرداب

تخیلات نفسانی و ورطات وساوس شیطانی بساحل مراد ضراوستر و حق

وانی رسد ان شاء الله تعالی بحق محمد و آل محمد تمت الکتاب بتاریخ بیستم ماه رمضان المبارک سنه

[illegible]

[illegible]

[illegible]



هذا رساله آشفته

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

شکر و سپاس بی قیاس صانعی را که شمع جمال خوبان دلربا را بنور حسن و ملاحت
برافروخت . و دل عشاق بی نوا را چو پروانه در آتش مشاهده ان بسوخت

نظم اگر نه الفت داد عشق و حسن را با یکدگر ٥ خوب رویان را کنند منظور ارباب نظر ٥

و تحیات نامیات و صلوات زاکیات بر شاه سید اصطفی و ماه مرکز مجتبی
خاتم النبیین و سید المرسلین و حبیب رب العالمین محمد المصطفی صلی الله علیه و آله الکرام و سلم و ائمه
معصومین خصوصا امیر المومنین و امام المتقین اسد الله الغالب نظم بجنبش کعبه را
بود محمود ٥ کاندران زاد و اندران آسوده ٥ نور بخش تجلیات جلی ٥ خانه زاد
خدا علی ولی ٥ صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین اما بعد این رساله ایست
در بیان عشق و محبت و حالات طایفه که در این راه پر خطر قدم نهاده
اند و شرایط عاشقان و معشوقان بر ارباب یقین پوشیده نماند
که مراد از خلقت انسان افشای راز عشق و محبت بود وقتی که حضرت حق
سبحانه تعالی فرمود که انی اعلم ما لا تعلمون یعنی من سری میدانم که شما نمی
دانید آن سر عشق و محبت بود که در جبهه آدم ظاهر ساخت و ملائکه را

بسجده

بسجده او امر فرمود و غرض از وجود او نیز این بود که این سر ظاهر شود قوله تعالی
کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف و چون قادر ذو الجلال بحکم جمال
بحکم ان الله جمیل یحب الجمال جمال با کمال و عشق و محبت و جمال صفت
ذات است شمع حسن هر کجا به نوعی دیگر برافروخته و آتش عشقش هر یک
طور دیگر سوخته جز به عشق او نیست که قطره عنبر دریا گرداننده تشنه هر
دریائی لبالب از باده هل من مزید در گردن جان ریسمان و نحن
اقرب الیه من حبل الورید اگر جماد است مثل مقناطیس است و کاه ربا
که بجاده از عشق او از جذبه انجذاب افتاده و اگر نبات است خواه
در کوه و خواه در صحرا چون درخت نشو و ماده خرما هر کدام را از عشق
سودائیست پس هر منظری که است از روی عشقش نمکینی الحق که روشن
شود هر زمان خواهد که به نوعی دیگر جلوه دهد و هر لحظه نقاب دیگر از چهره
مقصود کشاید نظم نکورو تاب مستوری ندارد ٥ چو در بندی ز روزن
سر بر آرد ٥ و چون خلعت صفات حق و درآدمی پوشانید پس الصورة
میل ظاهر بحسن انسان که محیط است لعل لالی صورت تواند بود و جامع

جمیع حسن و مراتب کمال باشد و چون عشق مجازی از غلبهٔ حسن معشوق که مهبط جمال حقیقت
ممتاز گشته باشد چشم قطع نظر از اعتبارات غیر حقیقت نماید پس عاشق خود باشد و معشوق خود
مجنون در صیانهٔ خود آگاه بر دین ولا یتیقن چنین فرموده اند که از هیچ راهی نزدیکتر از طریق
عشق نیست عشقبازان سبب (نظم) لغوای سلسلهٔ جمله مقامات گویند • همه غایت وصال عشق
مقام علامات • و اکابران ادب درین باب از نظم و نثر سخنها بیان فرموده اند و طالبان را
تعشق و عاشقی وصیت فرموده اند و گفته اند (نظم) فلک جز عشق محرابی ندارد • جهان بی خاک عشق
آبی ندارد • غلام عشق شو کاندیشه این است • همه صاحبدلان را پیشه این است • از شوق عشق مهتر
در جان حبیب است • که رای آن که سخن بیدار نگر است • اگر بی عشق بودی جان عالم • که گردیدی
زنده در دوران عالم • کسی کز عشق خالی شد فسرده است • گرش صد جان بود بی عشق مرده است •
اگر خود عشق هیچ افزون نباشد • نه از ره خرابات وارهاند • مثنوی چنین که بخواهد و خوار بر سهم
اگر هر که به باشد جهد در او بند • عزیز عاشق قطع منازل مجاز کند که به حقیقت رسد
(نظم) متاب از عشق رو گرچه مجازیست • که آن بهر حقیقت کارسازیست • بلوح اول الف
تا نخوانی • ز قرآن درس خواندن کی توانی • شنیدم شد مریدی سوی پیری • که پا بر
در سلوکش دستگیری • مکعب لیکن خفت لذا جای • برو عاشق شو آنگه پیش ما آی •

واکر

و اکثر از بزرگان بر صورت خوب فریفته میگردید اند یکی از ایشان شیخ اوحد الدین
کرمانی چنین گویند که موی ابروی شیخ چندان بلند شده بود که تا سر چشم وی را گرفته
هر کسی که شخص بمجلس وی حاضر شدی مریدی موی ابروی وی را بر داشتی تا نرگس دیدی
روزی شمس الدین تبریزی قدس سره بمجلس وی در آمد التفات نکرد و بعد از زمانی چون بطرف
صراف که طراوت عذارش رنگ گلبرگ تر را طعنه میزد رخسارش غیرت خورشید
خاوری در آمد شیخ پرسید چه کس است گفتند فلان جوان صراف شیخ بشتاب
تمام موی ابرو بالا بر داشته حیران و سرگردان در روی وی نگریست و
همین بیت مناسب میخواند (نظم) مگر از خیمه رحمت در آمد لگد در ما • که رشک بهشت برین
کلبهٔ محقر ما • این خاصیت که بجا صورت است و عاشقان این نور را در کسوت
ظاهر دیده بهره گرفته اند • عاشقانی که در طریق محبت مشغول طلب اند اول همت عالی زیرا
که این راه را جز بقدم همت نتوان رفت لکن کسی که ذره ای از آفتاب چه مناسبت
تا در طلب طلوع پیدا شده میخواهد که با کمال لذت پرتو آفتاب یعنی آفتاب را بذرات آن شاهد است
که همیشه از ذوق در رقص است چنانچه یک نظر که آن جذبه شد بست که ذره را بجانب خود
میکشد (نظم) بر ما چه گناه گر کشش از طرف اوست • و جهد عاشق همه به کاه است

ومحبت عاشق همچو کاه را واقع شود هیچ را که ضبط نتواند نمود نظم چه جوشنده بر دل
نشاه کند کمند خواهی کوتاه کند عشق الهو است عجب و حالات غریب است چنانچه
قصه آن مرد حبشی نظم بیخ عشق هو سیف که بیتو نه حلاف قرار منصب معشوق زلیخا را.
ملیا باید که عاشق احوال دنیا بکند یا آنکه عوض حال کند باید جذبه شوق و محبت
او در معشوق سرایت کند چنانکه گفته اند نظم حالت خویش چه حاجت کنم و عرض کنم. که محال
وجود را هست اثر و از هم. عاشق آنست که ترک جمیع مراتب نماید و از کام
هوس خویش بگذرد و تا نام او برجریده عاشقان در آید نظم کام بر کام من ترک عاشقان.
زانکه عاشق را مرادی و کام نیست. گر عاشق صد ساله باشد. در عشق سر لیلان
باشد. کامی که بهر دعای کام است. هر خنجر ظلمه بر او حرام است. باید که عاشق
از راه اخلاص در سبیل محبت قدم نهد تا که سعادت بیرون برود نظم پیش
یار آنها که جان آرند بیک جان برند. صدق هیچ آور که اینجا آرند آن برند.
عاشق باید که بجان در راه عشق و انا باید و از هر که صرف ساه او ننماید
بجان قدم نهد نظم همه کس ساه اگر چه جان عزیز است. بجان ان لیک جان
جانان چه عزیز چیز است. لیک دشوار از جانان گذشتن ه چه باشد جان

گران

گران نتوان گذشتن ه نقدان پابدانند رزند گانی ه که سر زد جان فدای یار نقد عاشق
چندانکه تواند سعی نماید که در میان مردم با معشوق نوعی سلوک کند که کسی پی به سر او
نبرد نظم جدا از جان بانگو رو بان میان مردم بدبین ه دل و جان آشنا لیکن زبان
بیگانه می باید ه باید که عاشق همیشه به ناله و زاری و اضطراب و بیقراری بباشد
زیرا که نظم صبوری از طریق عشق دور است ه نباشد عاشق آنکس کو صبور است ه
اگر چه در عین وصال باشد می باید که همان اضطراب و بیقراری بر قرار باشد
نظم صد سال اگر وصال لعبت بجا است ه این درد جانان بدوا کم نمیشود ه
بدانکه عاشق را در طریق محبت چند شرایط است آنست که محقق را از مقلد
بشناسد و عشق را از زراق فرق کند از بهر آنکه اکثر مردم این روزگار
راه تقلید می سپرند و به طریق تحقیق نمی پرند نظم این مدعیان که گردن افراخته
اند ه وین عاشقی دروغ بر ساخته اند ه سوگند خورم که عشق را در همه عمر ه جز
صورت حروف هیچ نشناخته اند ه اگر بعضی از مردم بر حسن معشوق طعنه
زنند باید که از ان در هم نشود و بسخن ایشان التفات ننماید زیرا که
پرتو شعله جمال معشوق را جز بصورت عاشق نتواند دید آورده اند که

روزی خلیفه لیلی را بدید و بچشم حقارت در روی نظر کرده با یکی از نزدیکان خود
گفت که لیلی این است لیلی این سخن را بشنید گفت بلی با امیر لیلی منم اما تو مجنون
نیستی نظم درد عشق از عاشق دیوانه پرس ٥ قصه شمع از دل پروانه پرس ٥
مدعی گفت بلیلی به نظم رو که چنان جایگه موزون نه ٥ لیلی از این طعنه بخندید
گفت نظم با تو چگویم که تو مجنون نه ٥ و معشوق نیز باید که امیزش و اختلاط با
هر کس نکند تا بواسطه آنکه وهم بر عاشق بیچاره بمرتبه غالب است که از مکابره
گمان کوهی برده هر زمان فکری و هر لحظه خیالی میکند نظم مسکین عاشق که بد
گمان است ٥ هر لحظه اسیر صد گمان است ٥ گاهی بیند گمان برد کوه ٥ کو هیچ
اندیشه ز اندوه ٥ از مور کند تو هم کند مار ٥ صد زخم خورد بجان فکار ٥
مرغی که ببام یار بیند ٥ کو دانه و دام یار چیند ٥ زان مرغ هزار غصه دارد ٥
کز غیر مباد نامه ارد ٥ این قصه از همه بیشتر و این درد از همه مبتلا تر
که عاشق بیند معشوق خود را با دیگری اشنا بیند نظم تو ان در چشم خود
صد خار دیدن ٥ که نتوان یار با اغیار دیدن ٥ عاشق را غیرت بحدی
است که میگوید نظم نخواهم بگذرد سوی چمن باد از سر کویش ٥ که ترسم بوی او

سبب

گیر کل و غیری کند بویش ٥ بیم ان باشد که عاشق بیچاره از آتش غیرت بسوزد و اگر بدست
او باشد نگذارد که خیال معشوق در دل اغیار بگذرد نظم غیرتم با تو چنان است که گر
دست باشد دهندگذارم که درآئی بخیال دگران ٥ و رشک عاشق به مرتبه ایست میخواهد که خیال
نظاره حسن معشوق کند که چشم خودش هم در میان نباشد نظم بخدا که رشکم اید که
بر خت بچشم خود ام ٥ که نظر دریغ باشد بچنان لطیف روئی ٥ و دیگر گفته اند نظم
ای دیده رحم کن ز رشک تو سوختم ٥ زین بیشتر نظاره دلدار من مکن ٥ ای دل
ترحمی که مرا غیرت تو کشت ٥ این اضطرابها ز پی یار من مکن ٥ جائی که عاشق بهر او
از چشم و دل خود رشک برد روا نیست که معشوق با دیگری اشنا گردد و معشوق
باید که در اول حال با عاشق در مقام جور و جفا نباشد بلکه اظهار مهر و وفا نماید
چنانکه گفته اند نظم در اغاز محبت انقدر دلجوئی مرکن ٥ که تا نشناسد تو را مرغ
نو اموزی که من دارم ٥ بلکه صیاد چندان دانه ریزد ٥ که مرغ از دام کاهش
بر نخیزد ٥ چه کرد مرغ اندک چاشنی خوار ٥ بقدر سلک مرغان گرفتار ٥ چون
رشته محبت در کردن عاشق محکم شود بعد از ان اختیار همه معشوق را است
خواه مهر و وفا نماید خواه جور و جفا که عاشق بیچاره علاج ندارد نظم
چه خوش میگفت در کوی خرابات ٥ پیاری همه بشیرین حکایات ٥ که گر خواهی کشی با جور

تو سازنده حیات خویش در جور تو بازند • باغاز محبت در وفا کوشش و وفا کن
تا بری زاهل وفا هوش • وفای مهر چه زنند سخت بنیاد • تو خواهی لطف کن
خواه بیداد • باید که معشوق در اول حال با عاشق در مقام جور و جفا با
کرم و مهر باشد از حد زیاده کند و خطا است چون غزال وحشی رام گردد
و روز بروز از ناز و سرکشی در گذرد نظم دور شد که عاشق ز عشق خویش •
گرم کنان کرم کنان آی بیش • چه معشوق با عاشق آشنا گردد بقول
مدعیان و طعن بدگویان گوش نکرده جدائی نجوید و بعد از آشنائی راه
بیگانگی نپوید نظم خوشی آن گروه که با مردم آشنا نشوند • و گر شوند به تیغ جفا
جدا نشوند • عاشق تا معشوق را بخود آشنا سازد چه خارها که بپا ورسد
و چه محنتها که نکشد خوش نیست که بعد از همه وفا و امیدواری او را به داغ
جفا و ناامیدی بسوزی و مبتلا سازی تا اگر بدل عشق گرفتار نگردد و از حال
عاشق بیچاره خبردار نگردد نظم اگر مسعود خار عشق در پا بگلعذاران •
نمیگردند پامال ره غم خاکساران • باید که معشوق از بیتابی و اضطراب
عاشق و جرم بیصبری عیب بر جریده احوال او نکشد چه از نهایت شوق او
مثل شکیبائی در غصه و غم و تحمل نمودن جور و ستم و ملامت ناصحان

شنیدن

شنیدن و خاری رقیبان کشیدن و عهد و پیمان بسر بردن و در راه مهر و
محبت مردن و سوختن منظور ساز نده نظم بعیب آنکه بیصبر است عاشق رخ متاب ای گل •
گران بیمایه گر یک عیب دارد صد هنر دارد • اگر معشوق با خود تصور نماید
براو ظاهر میشود که عاشق را اضطراب نمودن و بیصبری کردن گناه نیست
زیرا چنانچه استغنا اقتضای حسن معشوق است ناز و بی پروائی لازم
اضطراب و ناشکیبائی است اضطراب او و استغنای او هیچ عجیب عشق ان
میگوید و حسن این تقاضا میکند عاشق را تا از جانب معشوق بقدر امیدوار
نباشد ممکن نیست که پای صبر در دامن قرار پیچد نظم ز جانان تا امیدم صبر
بحاصل مجو از من • صبوری خواه امید وصال از من نمی آید • معشوق باید
طریقیان است که چون عاشق را حیله ان بیدار شود که دست بپای او
خواهد بوسد باید که مانع نشود زیرا که منع از این کار غیر ترک ادب است
نباید که تیغ حسن اندم و ران عضو ظهور کرده باشد اورده اند که شبی
سلطان محمود را محبت ایاز غالب شد از تخت سلطنت و فرمان فرمائی فرود
امده پای ایاز را بر اغوش کشیده با دیده گریان و دل بریان میبوسید و بر
دیده گان میمالید ایاز مانع نشده حرکت نمود سلطان تصور کرد که ایاز در

خواب سیب ایاز لب با جانب درکشید گفت لبیک سلطان گفت منم محمود

ایاز گفت بر بنده ظاهر است حضرت سلطان را معلوم بوده باشد که تا کی سلطان

بای کشان بی ادبی نیست بلکه نکته دقیق است نظران است که هر گاه سلطان

خواهد با دل خود عشق بازد ایاز بیچاره چه مجال که در میان آید نظم

عشق چون دست یافت در دل مرد ه سر زیاد فرق که تواند کرد ه معشوق

شرط کلی آن بود که از صحبت با جنس احتراز نماید و جان عاشق از آتش

رشک نسوزد و از آه عالم سوز او اندیشه نماید نظم چه حل خندان معشوق

هر خس و خار ه نترس از آه آتش بار عاشق ه عاشق بیچاره صد کوه

غم بر دل تواند دید ه و یک لحظه یار خود را با اغیار نتواند دید بیت لها محنت

محرومی با خود قرار می تواند داد ه و عاشق معشوق خود را با دیگران

آشنا نمیتواند دید ه حرره العبد الاقل حاجی محمد فی غره شهر شعبان

المعظم سنه ثمان و عشرون و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویه المصطفویه

حسب الخواهش محمد ... اخوی ام حاجی محمد

بیادگار رقم ...

بیت ... ...

... ...

بسم الله الرحمن الرحیم   اما

اجله حکما و اطبا گفته اند و اتفاق نموده اند چون بقراط

و سقراط و جاماسب و افلاطون و جالینوس و ارسطون

و ارسطاطالیس حکیم هندی و از متاخران شیخ ابو علی

و عیسی صفهانی و محمد زکریا و این طریق گفته اند که هیچ وقتی

از اوقات مجامعت کردن بهتر از بهار و خزان نیست

زیرا که فصل بهار هوا معتدل بود و نرم و مرکب روح در این

بیفزاید و چون خون بیفزاید حرارت غریزی که قوت

روح بدانست درون یافته باشد و مباشرت هیچ خلل نباشد

و تابستان و زمستان هر گاه گرم و سرد باشد احتراز نقصان

روح است فصل در بیان نمودن که کدام روز مجامعت

محمود است و ایام هفته ام بشریعت و هم بحکمت روز جمعه شنبه

و الا دیز هر که در این سه شبانه روز صحبت دارد بسیار خوب است

و اگر کسی شنبه یا روز شنبه صحبت دارد بیماری پیدا کرد

بحکم آن که پادشاه زحل است روز یکشنبه هر که صحبت دارد تب ربع پدید آید و اگر
فرزندی پدید آید غماز و عقود و غدار بود و مادر از تولد او رنج بینند بحکم آنکه پادشاه این
آفتاب است روز دوشنبه صحبت داشتن نیکو باشد و هر فرزندی که درین روز تولد شود
در غایت خوب بود بحکم آنکه پادشاه این قمر است و روز سه‌شنبه مجامعت کردن بسیار بد بود
هر فرزندی که تولد شود دزد و ایقاق و راهزن باشد بحکم آنکه پادشاه این مریخ است و اگر روز
چهارشنبه از مجامعت پرهیز کند که سودا غالب شود و صرع بهم میرسد و اگر فرزندی تولد شود خنثی
بود و خدای سبحانه و تعالی ابلیس را روز چهارشنبه آفریده بحکم آنکه پادشاه این عطارد بود و اگر
روز پنجشنبه مسعود است نیک الحال بود مجامعت کردن خوب باشد و هر فرزندی که تولد شود
به بزرگی برسد و مادر و پدر از این شاکر باشند بحکم آنکه پادشاه این مشتری است و اگر روز جمعه
سعد و محمود است نیک باشد مباشرت کردن و بیشتر از اولیاء و فضلا و صلحا و زهاد
و عباد روز جمعه رغبت نموده اند و هر فرزند که متولد شود مصلح و پارسا و عالم بود و
خلایق از وی آسوده شوند بحکم آنکه پادشاه این زهره بود و شبها و روزها و هفتها همین
حکم دارد فصل بدانکه اگر مردی از غایت حرص و شهوت در موضع مخصوص نگرد
چشم را خلل دارد و چون فرزندی متولد شود نابینا بود و پدر دجال این عمل کرده
ازین جهت که دجال یک چشم داشته باشد و اگر درین حالت در نرگس نگرد و شراب
و سیب و انار ترش نگاه کند فرزندی خوب روی و نیکو موی بود و اگر قضیب را رنگ
کند بزعفران موضع فرزند هم بدان رنگ آید و اگر مردی از دو جانب قریب جوید در

لعنت خدا باشد

لعنت خدا باشد و چون فرزندی متولد شود کننده دهن و کننده بغل بود و اگر مردی در
وقت صحبت داشتن در گل سرخ نگرد و شکر بخورد و قندی مشک و دار چینی
کوفته و بگلاب حل کرده بر قضیب مالد و بکار مشغول شود چندانی ذوق حاصل شود
که هم فاعل و هم مفعول را به بیهوشی انجامد و هر فرزندی که متولد شود
خوب صورت و نیکو چهره بود و خوش بوی و خوشخوی بود و کم علت
و حکیم و عاقل و عالم باشد و چنین گویند که شمسگیر ابن قابوس این عادت
داشتی و بهمه معانی آراسته بود و عاقل و عالم باشد و چنین گویند
که ابن قابوس این عادت داشتی و بهمه معانی آراسته بود سلطان
محمود علیه الرحمه هم این نوع متولد شده بود و اگر کسی در وقت زوال
آفتاب و غروب و طلوع صحبت کند فرزندی مخنث متولد شود یا از
دین بیرون رود و برص عاید درین وقت متولد شده بود و اگر کسی
فصد کرده باشد و در آن حال صحبت دارد فرزندی که متولد شود
کل باشد و بر اعضای او موی نباشد و فرعون علیه اللعنه بدین نوع متولد
شده بود و بر سر او موی نبود و اگر کسی مانده باشد و کار کرده و سستی باشد
صحبت دارد طپیدن دل و خفقان ظاهر شود و فرزندی که متولد شود

ضعیف خواهد بود و زرد و بیمار باشد فصل اگر زبان بلواره با عسل حل
کرده بوخت بجامعت بر قضیب مالند فرزندی کر آید فصیح بود و زود در
سخن درآید فصل گوید که من امتحان کردم دیدم که بامداد کرک
وقتی طفل در سخن آمد با کمال فصاحت و اگر دل شیر و گرگ بگیرند و
بجوشانند و آب او با عسل صاف کرده در وقت مجامعت بر قضیب مالند فرزندی
که متولد شود دلیر و مردانه بود و از هیچکس نترسد و گویند سیمرغ این را
بزال آموخته بود و چون بجای آورد رستم بوجود آمد بآن اوصاف که معلوم
است فصل بدانکه جمله آدمیان از وضع شریعت محمدیه این لذات دانند
و در عالم کون و فساد لذات شش است اول باصره دوم ذایقه سیم سمع چهارم
شامه پنجم لمس ششم مجامعت کردن و از جمله لذات هیچ کدام بهتر از مجامعت
نیست از بهر آنکه هر یک جداگانه فعل است که با دیگری شرکت ندارد و در مجامعت
این همه موجود است و با این همه مراد آنست که فرزندی که متولد شود که نام و نشان
او بماند و این لذات را به پنج چیز نگاه باید داشت اول خورشی که قضیب را
سخت کند دوم تقویت دماغ سیم آبی که بر وجه لذت و رفق بیاید چهارم
تقویت جگر پنجم تقویت کرده قوة این عضوهای شریف که یاد کرده شد

بدین چیزها

بدین چیزها نگاه دارد که در این کتاب یاد کرده شد باب اول اندر غذاهای
که قوت مجامعت دهد باب دوم در دلایل مزاجها در مجامعت باب سیم اندر
دواهای مفرح که قوت مجامعت دهد باب چهارم اندر طلیها که قوت مجامعت دهد
اندر گوارشها که دل را قوت دهد باب پنجم اندر شرابها که مجامعت را قوت دارد
اندر چیزها که در قضیب مالند که سخت شود باب ششم اندر چیزهایی که در
دهان گیرند که قضیب را سخت گرداند و در بندهای مباشرت را سود دارد
باب هفتم اندر ترکیبهایی که در کف پا مالند قوت مجامعت را زیادت کنند
باب هشتم اندر چیزهای که قوت مجامعت را زیادت کنند باب نهم اندر
شافهای که شهوت را بیفزاید باب دهم اندر ترکیبهای که مجامعت را
بیفزاید باب یازدهم اندر اشکال مجامعت که چگونه باید کرد دوازدهم اندر
چیزهای که قضیب را سخت و بزرگ گرداند سیزدهم اندر چیزهای که فرج را
تنگ و خشک گرداند چون دختران چهاردهم اندر چیزهای که زنان بار گیرند
پانزدهم اندر دلایل مزاجها بدانکه صفت کسانی که در این کار مباشرت حریص
باشند که رنگ ایشان احمر بود و بعضی بسرخی مایل بود و گوشتهای تازه دارند
و کسانی که در این کار سست اند مزاج ایشان گرم و خشک باشد چون

سیاهان حبش و سرخان روم اما سرخان روم حریص باشند ولیکن قوت ایشان بیشتر
باشد و کسانی که بگونه زرد و اشکم بزرگ بوده باشند قوت ندارند و کسانی که بر اندام موی نرم
دارند و مفاصل خورد دارند و چشمهای سیاه دارند در این کار سست اند و کسانی که در اندام موی
نرم دارند اگر چنانچه مباشرت بسیار کنند این را از مرگ مفاجات بیم باشد فصل در
دانستن حب زنان و صفت ایشان بدانکه هرچه ایزد تعالی آدمیان و را از مردان و زنان
هریک را در باطن طبعی و عادتی داده و نشان ایشان عادت و طبع و جبلیت و اعضاء برونها
بر ظاهر کرده چنانچه خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ان الله توفیق
الخالق بحکمه بحکمه پس حیلتها و تجربه کردم از مردم و امتحان کردم بعون الله تعالی و حسن
توفیقه و بعد از تجربه که تحریر کردم چنین یافتم در کتاب جالینوس حکیم که هر زنی که
گرد روی و پیوسته ابرو و نرم گوشت بحد اعتدال دارد و دستها بحد اعتدال بود بر شهوت
حریص باشد و موضع مخصوص او نرم و گرم و با لذت بود و هر زنی که دراز بالا و باریک
و کشاده ابرو سفید پوست و جعد موی و فراخ پیشانی و خورد دندان و باریک لب
باشد دلیل بود که بر شهوت حریص باشد و موضع مخصوص آن گرم و نرم بود و از صحبت
او لذت عظیم حاصل آید ارسطاطالیس چنین گوید که هر زنی که گرد روی و کشاده ابرو
باشد و فربه و کوتاه بالا باشد و صحبت او بغایت خوب بود و افلاطون گوید که هر زنی
که فراخ روی و پهن بینی و کشاده ابرو و خورد دندان و بزرگ تن و ازرق چشم و کوچک

دهن و نار پستان و باریک میان و نرم گوشت و خورد مفاصل و بد دل بود
دلیل بود که موضع مخصوص او نرم بود و بر شهوت حریص باشد الا از صحبت او
موی سفید شود و علت بواسیر و ... صفرا و سودا ظاهر شود و علاج ایشان بود که شربت
سکنجبین خورد و غذا کباب بخورد ارسطاطالیس حکیم گوید که هر زنی که ببالا
معتدل بود و دراز موی و پهن روی و سیاه چشم و کوچک دهن و پیوسته ابرو و نرم
اندام و خوب حرکت و فصیح زبان و خوش آواز و چشم بزرگ و باریک
میان و سرخ و سفید و بزرگ سر دلیل کند که موضع مخصوص او گرم باشد و
راحت و حلاوت بود و اگر همچنین کس لطیف خوب چهره و ملیح صورت و سرو
قامت نازنین بدست افتد زنهار تا بتوانی با او صحبت داری و بیکار
نباشی باب سوم آنچه قضیب را سست کند از نه چیز است اول علتی که در
مثانه باشد دوم از دویدن بسیار سیم در گرما عرق بسیار کردن چهارم
شب بیدار بودن پنجم اسب بسیار تاختن ششم اسهال هفتم بر پهلو
جماعت کردن هشتم بر پا جماعت کردن نهم بر شکمها طعام خوردن

دم تشنه بودن این جمله آنست که قضیب را سست کند و در منی نقصان
دارد بدانکه هر غذا که غلیظ بود و از این حرارت و رطوبت و قوت نفخ کند شایسته
بود که تولد منی کند و قوت دهد و نخود و باقلا بود بار کنند که غلیظ است و باز باز
و دارچینی ضم کنند و اگر قدری زنجبیل و شقاقل و دار فلفل با وی یار کنند باب ۴
اندر غذاهای مفرده که مجامعت را نیک اثر دهد و گوشت مرغ جوان
و کبوتر بچه و ماهی تازه و کله بریان و تخم مرغ جوان و شیر تازه
و زردک پخته و شلغم پخته و نخود سفید و کندنا و کنجد و گندم
و بودنه با عسل خام و روغن گاو و چلغوزه و فستق و فندق
و مغز بادام و جوز هندی و کنجد سفید و خرمای تر و حلوای
و برنج بشیر و اگر تر ازین همه منی زیاده شود و
قوت مجامعت دهد و کرده را قوی کند

باب سیم در داروها

قوه مجامعت دهد و کرده را قوی کند باب سیم در داروها که باه را زیاد کند اشک
و زعفران و عقیون و حب فلفل و قسط شیرین و شقاقل و عود هندی و
لسان العصافیر و قرنفل و پوست ترنج و حب صنوبر و سوتیان و دارچینی
و باشیر و بیخ سوسمار و خشخاش و روغن بلسان و تخم معصفر و
بلیله این جمله را باهم ضم کند و بوقت حاجت مقداری خفیف بکار برد نفع
باشد و قضاها که مجامعت را زیاد کند و نافع بود بسیار نفند
و سیر را گرفته و در دیگ سنگ بروغن گاو بریان کند و کبوتر بچه پاک
کرده و اندک آب در وی کند و یک کف لوبیا و یک کف کند نخود
دهم کوفته در هم افکند و سر دیگ را بپوشانند و آتش آهسته
آهسته کند تا مجاهوش و آنگاه یک درم دارچینی و نیم درم سوتیان بروی
افکند و قدری زنجبیل با وی آمیخته کنند و آنگاه نان فطیر میده در وی
ترید کند و نان گوشت تمام بخورند قوت عظیم دهد و منی بیفزاید و
کرده را قوت شود و شنا... بیفزاید نوع دیگر ستانند کبوتر بچه
چند فربه بکشد و پاره کند و بیضه بط بگدازد و مقداری پیاز و نخود

سفیدنیم کوفته دردی کند وبقدر حاجت آب دردی کند وبه آتش نرم بکند
تا محرا شود ومقدری زنجبیل ضم کند پس نانه فتر میده دردی تربید کند وآب
ترنج وبرنج وشکر چاشنی کند وبعد از آن که ترید خورده شده باشد
منی را زیاد کند وکرده را قوت دهد چنانکه اگر پیوسته معاشرت کند
وزان هیچ نقصان نباشد صفت کباب بستانند وگوشت بقدر حاجت
درخشت بخته نو بر آتش نهند تا سرخ شود ولمن گوشت را دردی اندازد تا
بریان شود بقدر حاجت نمک وزنجبیل باهم آمیخته دردی باشند بخورد تن را
فربه کند وگوشه را سرخ کند صفت حریقه که منی را بیفزاید وقضیب را
سخت کند گندم سفید مغشر سه من وگوشت فربه بخته نخود در دیگ کند و
بقدر حاجت آب دردی ریزد ودردی آتش نرم کند تا بخته شود وبعد
از این ده استار جوز هندی گرفته وپنج استار پیه تازه گوسفند دردی بکوبند
وبرابر آب در حریقه ریخته شیر تازه بستانند وکم در حریقه بر بخته باشند
وبکفچه لت میکرده باشند پس بستانند یک استار دارچینی ونیم استار جوز
سوده بر حریقه کنند وبقدر حاجت روغن جوز دردی کنند وبخورد قوت

عظیم دارد

عظیم دارد ومنی بیفزاید ودل را قوت دهد وتن را طراوت آورد واعضای رئیسه را قوت
دهد ومثانه را گرم کند وگونه را سرخ کند وجماعت را قوت دهد وتن را فربه
کند تلیه که مباشرت قوت دهد بگیرد بیست عدد زرده تخم مرغ وبپزند گوشت
دادن خورد سازد وبروغن کنجد اهم را به پزد وده استار شکر با دو درم ضم کند
وبکار برد نوع دیگر بگیرد زرده تخم مرغ ودماغ تازه در روغن جوز بریان
کنند وپاره نمک دردی افکنند وبخورد وبعد از این پنج استار شراب سیب
وانار بخورد نافع بود نوع دیگر بستانند پاره عسل صاف کرده ویک من ۹
آب پیاز سفید هم پاره کنند وبآتش نرم بخته کنند تا بقوام آید پس از
آتش فرو گیرد تا سرد شود آنگاه در خمره کنند وهر روز بامداد از آن
سه مثقال بکار برد جماعت را قوت تمام دهد فصل حلوای جوز ۹
بگیرد زردک تازه چهار من وپوستش را جدا کنند ودر سبوی کنند ودر تنور
آتش نهند چنانکه گرم باشد ویک شب بگذارد روز دیگر بر گیرد دو من عسل در
پاتیله کنند زنجبیل وقرنفل وجوز بویا ودارچینی وصولنجان از هر یک
دو مثقال نرم کنند ودر میان عسل اندازد تا بقوام آید پس از آتش
فرو گیرد تا سرد شود آنگاه هر روز پانزده مثقال صرف کنند قوة عظیم

دارد در مباشرت **باب هفتم** در صفت شرابها بگیرد شراب سیب و شراب
انار و شراب به و شراب انگور از هر یک ده سیر در پاتیله کند و بجوشاند
و کف از وی بگیرد تا صاف گردد پس بگیرد زنجبیل و قرنفل و دارچینی
و جوز بویا و فلفل از هر یکی نیم سیر و خوب بساید و در جوش آخر
در دیگ کند و از آتش فرو گیرد پس بگذارد تا سرد شود آنگاه
بیالاید پس نیم مثقال عنبر اشهب و نیم مثقال عود هندی
و یک مثقال زعفران با یمن عسل ضم کند و در این شراب
حل کند و در قرابه کند و هر روز بامداد یا شبانگاه مقدار
سه سیر یا پنج سیر آب ممزوج کند و بخورد نافع
باشد و معده را قوت دهد و طعام را هضم کند
و تن را فربه کند و رنگ را سرخ کند
و باه را سخت کند و در مجامعت قوت
تمام دهد و حرارت افزاید و دفع صفرا و بلغم کند

باب ششم

و دفع صفرا و بلغم کند **باب نهم در چیزها که مجامعت** که مجامعت را سود دارد
بگیرد قرنفل و زنجبیل و فلفل و دارچینی از هر یکی پنج سیر عنبر اشهب
و زعفران از هر یک دو مثقال همه را نرم کند و نیم سنگ عنبر سفید بیامیزد
و بوزن جمله عسل صاف کرده ضم کند تا معجون شود و هر روز دو مثقال
بکار برد قوت عظیم دهد نوع دیگر بگیرد خولنجان و شقاقل و بلسان
العصافیر از هر یک سه سیر مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و کندنا و تخم خشخاش
و تخم بلیون از هر یک سه سیر و یک سیر دارچینی و سنبل و تخم قرنفل و دار
و سبابه و نارمشک و سعد و کبابه و فلفل و خرفه و جوز بویا و عود خام
و زعفران از هر یک دو مثقال و زعفران یک مثقال مغز جوز هندی
و مغز چلغوزه و مغز پسته و مغز جوز و فندق و مغز پنبه دانه و
کنجد پوست کرده از هر یک پنج سیر و زنجبیل و حب الرشاد از هر یک
جدا جدا بکوبد و آنچه بخت بیزد و بوزن جمله علاوه عسل صاف
کرده معجون کند و بوقت حاجت دو مثقال بخورد و پشت و گرده
و دل را قوت دهد و منی بیفزاید **باب دهم در چیزها که قضیب بزرگ شود**
تا محکم شود بستانند پیاز نرگس و مویز سرخ و عاقرقرحا از هر یکی

دو درم [illegible] دیکو بید و بیندازد کاو نرم کند در قضیب بمالند قضیب
را الحت و قوت تمام یابند نوع دیکر بستانند دو مثقال روغن زنبق
کنند و نیم درم مشک سوده در وی حل کند و بکوبید و با روغن یاسمین
بجوشاند و بر قضیب بمالد قوت تمام دهد نوع دیکر فرفیون و بوره ارمنی
از هر یکی یک مثقال عاقرقرحا و از مشک دانک همه را نرم بکوبید و در
روغن یاسمین بجوشاند و بر قضیب بمالد نافع باشد و بزرگ و محکم
کردد نوع دیکر افیون نیم مثقال و عاقرقرحا یک مثقال و مشک
دانکی با روغن یاسمین بجوشاند و بر قضیب مالد اکر چنانکه سخت باشد
چندان قوت بخشد که صفت نتوان کرد **باب هشتم** در بیان حبهایی
که در دهان کیرند تا قضیب سخت کردد و تا در دهان باشد قضیب
قایم باشد علک رومی یکمثقال یکدانک و نیم مشک قرنفل یکمثقال همه
را نرم بساید و بعسل زنجبیل ضم کند و ده حب سازد و بوقت حاجت
در دهان کیرد قوة تمام دهد نوع دیکر دم کوزن کوهی بآتش بریان
کند چنانکه نسوزد و آنکاه نرم بساید بعد هم مثقال قرنفل دو دانک
خوب بساید و یکدرم عنبر اشهب با روغن یاسمین حل کند و قدری روغن

بلسان باد اضافه

بلسان باد اضافه کند و حبها سازد و بوقت حاجت یک حب در دهان
کیرد تا عجایب بیند نوع دیکر مغز پیاز دشتی را مثقال و یکدانک و نیم
عنبر اشهب و بروغن یاسمین و عسل معجون کند و بوقت حاجت در
دهان کیرد چون آب بکرده رسد قضیب قایم شود چنانکه صفت نتوان کرد
باب نهم در ابزار بندها و کمربندها که مجامعت را سود دارد بدانکه ابزار بند
که از ابریشم زعفرانی بود شایسته تر باشد کرده را کرم کند و منی را نکاه
دارد و ابزار بند زرد یا سفید باشد و ابزار بند شتری بغایت نیکو باشد و
اکر زمستان از سمور مقدار چهار انکشت پنهای بدوزد و در میان بندد
قضیب را سخت کند و منی را نکاه دارد و اکر از قاقم کمر دوزد همان
عمل کند نوع دیکر ادیم پاکیزه رومی مقدار چهار انکشت پنهای کمر دوزد
و در میان بندد از موی کرکس پر کند بغایت نیکو باشد و همه وقت
توان داشت مثانه و کرده را کرم کند و موی کرکس فربه و دیبای زرد
همین خاصیت دارد **فصل** در بیان جامه پوشیدن که در چهار فصل
باید پوشیدن بدانکه در تابستان هیچ جامه به از کتان نیست و فندق
و کیفی به از کتان رومی نیست و در فصل خزان جامه ماوراالنهری نرم

شود و کرته و پیراهن و ازار سازد و بپوشند و در فصل زمستان جامه پنبه
نرم سازد و در زیر سمور شایسته بود و در فصل بهار جامه ش بوری دست
باف یمانی و جامه اصفهانی و خشخاش و طبرستانی نیکو باشد باب دهم در بیان
ترکیبها که در کف پای مالند و میان انگشت مالند تا قضیب سخت کند و بگیرد
گنجشک که هنوز پر بر نیاورده باشد و بر در خوانه زنبور بیاویزند تا گنجشک بچه را
بگزند و آنگه او را بکشند و پاکیزه کنند و در میان روغن یاسمین نهد و بآتش
آهسته حرکت دهد تا محترق شود و آنگاه از آتش فرو گیرد تا سرد شود و باکرباس
صاف کنند و یکدرم فرفیون سوده در آن روغن حل کنند و در شیشه کنند
و سرش استوار کنند و بوقت حاجت در کف پای مالد و در میان انگشتان
نیز مالد در حال قضیب برخیزد و سخت شود و خواهی که فرو نشیند پای در
خاک مالد نوع دیگر مورچه بزرگ [illegible] عدد با بیشتر در میان روغن
نرگس اندازد و در شیشه کنند و در آفتاب نهد در تابستان مدت
بیست روز چنانکه بار بروی راه نیابد و همه روزه در آفتاب
باشد آنگاه برگیرد و نگاه دارد تا بوقت حاجت در کف
پا و میان انگشتان مالد مراد حاصل شود و اگر خواهد
بنشیند و بآب سرد بشوید باب یازدهم در

بیان باب

باب یازدهم در بیان چیزها که لذت جماع زیاده کند بگیرد زراوند
یک مثقال و ورد [illegible] بکوبد همچنان [illegible] بوقت حاجت و [illegible]
قضیب مالد و جماع کند لذت عظیم دارد نوع دیگر دارچینی و
[illegible] قرنفل و کبابه چینی از هر یک نیم مثقال و [illegible] مشک [illegible]
حل کند و با عسل صاف [illegible] و زنجبیل معجون کند و بوقت حاجت بمالد
لذت عظیم یابد نوع دیگر مویز سرخ و عاقرقرحا و دارچینی از هر یک
یک مثقال بساید و با عسل صاف کند و معجون کند و یک ساعت
بوقت حاجت در قضیب مالد لذت بسیار یابد و این از مجربات است
باب [illegible] که جماع [illegible] قوت دهد و [illegible] منی
بیفزاید بستاند [illegible] پنج درم و [illegible] کند و عسل
و زنجبیل [illegible] هر دو [illegible] و برابر [illegible] ان
[illegible] بر روغن یاسمین چرب کند و بوقت خواب [illegible]
کند و نوع دیگر [illegible] و یکدرم
زفت [illegible] و نیم [illegible] و نقره [illegible] بر روغن
زیت سرشته [illegible] استعمال کنند [illegible]

نوع دیگر بسیار نبود و سقای گستر و م آنچه گرانی با یکدیگر بگوید و با قدر حکمه
انگونه بوقت جماعت بر نقصه یک لذت نافع بود باب بسیار هم اندر دانستن
چیزها که وقت مجامعت و نقصان مجامعت از آن است چنان باید
که مردی که عادت دارد که جماع کردن همیشه خویشتن را آگاه دارد و بسیار
حرکت نکند چنان عرق کند و جهد باید کرد که ~~بیشتر~~ بنهد چیزهای گرم
و نرم بکار برد و طعام خوش و لطیف خورد تا نیک بود و بر آن مردی که
طبع خویش را دریافته باشد که اندک ضعیف شده باشد نقصان او آنکه
دلکه و مراتب حفظ نکند را اندک مرد بود که طبع او سرد و خشک بود چنان
باید که خوردن او سفید بود گوشت و نخود آب و از داروها زنجبیل پرورده
و از گوارشها فلفل و دارچینی و دار فلفل بکار برد و از ترشیها
و شیرینیها دور باشد و در گرما بکار باشد و آب خوش بر خویشتن ریزد
نکرم باشد و نه سرد اگر وقتی از وقتها ضعیف شود از جماع پژمرده گردد
این چنین کس را بستر گرم و زرده تخم مرغ نیم بخته و گوشتابه کبک و جوز
هندی بریان و گوشتابه با نخود سفید جوز و شیر تازه بکار برد نافع بود

باب چهل و دوم اندر [illegible] کردن که [illegible] بیکبار جالینوس باب
حکیم گوید و بقراط حکیم چنین گفته است که هر که جماع برابر کند
علتها [illegible] خیزد [illegible] علتها و لطف خام [illegible]
د علتها صعب پدید آید و اگر زنان را بر شکم خویش خوابانند
و چنان حالت جماع کنند درد بر خیزد و سنگ مثانه
هم از آن خیزد و بدانکه جماع چنان باید کرد که زنان را
بر پشت بخوابانند و در میان پای زن بنشیند و آهسته
جماع مراد خویش بر آید و در آمد و شد حقه بجنباند و آخر [illegible]
[illegible] بکار مشغول باید تا مراد حاصل شود بعد از آن
که تمام کرده باشد [illegible] بر خیزد و حقه بلند [illegible]
و اگر حقه آب شوید بهتر باشد و از شربتها هر چه
[illegible] بخورد [illegible] طرف راست [illegible]
[illegible]
صحیح و سالم دارد باب [illegible] هم [illegible] فرج [illegible]
کند و خشک کند و [illegible] مرد [illegible]

با شراب تلخ بیامیزد و زن بر خویشتن برگیرد اندام زن تنگ گرداند و اگر
کوکنجک صحرائی را بسوزانند بکمیزه دو مویز ش بساید و خوش کند و پوست آن مویز باز
کند و با سر مو مردار سنگ و انگبین بساید و زن بر خود گیرد نیک تنگ شود اگر
سرگین کبوتر یا سرگین با شنه جلبی بکوبید و دو درم مردار سنگ از آن لته کتان
بخوش ببد لته و تنگ گرداند و ده بار گیرد باب شی نزد چم اندر چیزهای
که بار گیرد بدانکه هر زن که بعد از طهر سه روز پنیر مایه بز کوهی بخود برگیرد
آبستن نشود و اگر پنیر مایه خرگوش بعد از فارغ شدن حیض سه روز متواتر
بیاشامد آبستن گردد و اگر بر خود گیرد آبستن نشود ~~و اگر بر خود گیرد~~
و اگر زن دشوار زاید فرج او را بخون شیره طلا کند در جای بار بر زمین
بکند لکه نوع دیگر پوست مار ده زیر زن دود کند بآسانی بار نهد و اگر
زن را حیض بسته باشد کنجد را روغن بیاغازد و آب او را بیاشامد حیض
بگشاید و اگر کودک بچه بیند و اگر زن آبستن نشود علاج هر روز
دو درم با عسل و آب بیاشامد هفت روز متوالی و بعد از آن مرد با زن جمع
شود البته آبستن شود نوع دیگر قند را با عسل بیامیزد و زن که آبستن نشود

بخود برگیرد و بعد از آن همه آن جمع شود آبستن گردد و اگر
کشنیز تر را بر ران بندد بار نهد بحسب زمین نهد و اگر
سنگ مقناطیس بر ران زن بندد بار بگیرد بدانکه صاحب این
کتاب می‌گوید خزینه دار شیخ و بیشتر از این نسخه دارد و
باشند و لیکن رد شده هر کس جمعیت کند از وی عظیم حسد
داشتند و این نسخه طب تاریک ملک فارس پیش از وی زنان
نزد شهر ری بود و این نسخه پیش ملک فارس بود و اینها کفه
بسیار او بود خوش آمد بنوخت او را زیرا که از آنکه در ملک
ایشان بغیر مثل این نسخه در خزانه نهاده بودند همچنان
ملبوس و رخت شمس المعالی برد و از خوش آمد غلط بسیار
که پس بغیر همه در خزانه نهاده بودند همچنان ملبوس را بر جد
ملک سنجر ماضی رحمة الله علیه سعید الدین ترتیب کرد
گفتیم و از هم انجام کرگفتم شد این نسخه خزینه پاک بان
باید نهان دارد از عوام و جهال که لایق این نسخه نباشند
این نسخه نباشند از ایشان نگه باید داشت چرا که پس نخ

برداند تا این نسخه را از میان چندین کتابها حکمت و اطبا ترغیب کرده اند و سبب انشا آن
لیکن شرط است که این نسخه را از نامحرم نگاه دارند تا منفعت و برخورداری یابند انشاء الله تعالی
معجون که جالینوس حکیم گوید که معده را قوی کرده اند و بلغم را ببرد و بوی دهان را کم کند و آب رفتن
از دهان باز دارد و سردی را ببرد و گرده قوت دهد و شهوتش بیفزاید و جالینوس
حکیم گوید که هرکه در سالی یکبار این معجون را بخورد هیچ بیماری در تن او نیاید الشفا
بفرمان خدای عزوجل بگیر تخم شبت را و بگیر گندم و تخم زردک و تخم کرفس را و مصطکی
دو مثقال و قرنفل یکمثقال و عود خام یکمثقال و سیاه دانه یکسیر و کنجد
مقشر دو سیر و بادیان دو استار و نخود بریان دو استار زنجبیل یک استار
و یک سیر شقاقل و زعفران یکمثقال مشک دانگی سندل غیبه دو مثقال
و این جمله را بکوبید و بعسل مصفا معجون کند و هر روز سه مثقال از این
معجون بخورد نافع باشد و هرکه در وقت صحبت داشتن با عیال خود این
آیت بخواند خدای تعالی او را فرزند صالح کرامت کند آیه ربنا هب
لنا من ازواجنا و ذریتنا قرت عینی و اجعلنا للمتقین امام برحمتک یا ارحم الراحمین
حسب الخواهش حاجی محمد استرآبادی امام از حضرت تجارت کتاب ضایع کرد
اکر حمد دینار یکی مصبوط مضبوط نوشته میر محمد والسلام

الف [illegible] کمال [illegible]
[illegible]
و [illegible] وات [illegible]

هر دم که جمال تو مرا یاد آید
از شادی دل هزار فریاد آید
چندان ز نعمت کریم [illegible]
[illegible] فریاد آید

